

دیوان

# حکیم لامی کرگانی

باصحاح و حواشی

آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه

با تمام و سریه

## ح. کوهی کرگانی

مدیر مجله نسیم صبا

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

تهران اسفندماه ۱۳۱۹

چاپخانه ایران



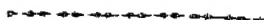
## بسم الله الرحمن الرحيم

دیوان حکیم لامعی کرگانی یکی از هزاران اثر گرانمای ادب پارسی است که منتشر ساختن و در دست رس همگان گداردن آن بهترین خدمت بر زبان و ادبیات پارسی محسوب میشود، و حدای را سراسر گرام که قرعه انجام این خدمت بر تمام این سده ناچیز برآمده و اینک کامل ترین مجموعه شعری را که تاکنون از لامعی بدست آمده است با بهترین چاپ و کاعد و مناسبترین قطع و اسلوب بحار علم و ادب تقدیم میدارد و امیدوار است که ماسد دیگر آثار ادبی که به نشر آن موفق شده ام در نظر ادبا و دانشمندان صاحب نظر مقبول و مطبوع افتد .

دیوان لامعی دست سوم اثر ادبی است که بچاپ و نشر آن موفق مشوم و توفیق خود را بر انجام اینگونه خدمات ادبی مرهون توحه و اقبال همگان بشعر و ادب پارسی میدانم و این توحه و اقبالشان آسایش و فراغ نالی است که در سانه دولت با عظمت اعلیحضرت شاهنشاه رصا شاه پهلوی ارواح فداه شامل حال همگان مخصوصاً خدمتگزاران علم ادب گردیده است .



## درباره



میدانم اینکه با این انداره شعر فارسی را  
 دوست می دارم کمال نیست یا نقص نیست که جهان آفرین  
 در سرشب من نهاده است در هر صورت حوی  
 ایادی آدمی را دگان است که همان که هستند  
 هستند و می تواند نهاد خویش را دگرگون  
 کند مادری که بدست زبان دردها می گذارد  
 ما را بحیرهائی خو می دهد که دست هیچ چاره حوئی  
 حر مرک آنرا نتواند سترد در هر صورت نگاه  
 عیش و خوش گذرانی من در میان همه کارهای  
 جان فرسائی که از دیر بار بدان برورده شده ام  
 است که هر زمان چسب و دست ارکار بدست شعر  
 می خوانم ارسالان دراز شیفته شعر فارسیم  
 همیشه در پی مسجهای دیوان شعرا گردیده ام و اگر  
 دیوانشان در دست سوده اشعارشان را گرد آورده ام  
 مسجهای خطی را که بدستم افتاده با یکدیگر مقابله  
 کرده ام و نتیجه این مقایله را برای خویش بنویشته  
 ام در شصت سال آغاز تاریخ زبان فارسی شاعری  
 نیست که خراج بدست دربی او و آثار او هیچ  
 وحبهای تاریک را نگشته باشم زمانی هم دربی  
 ابوالحسن بن محمد بن اسمعیل لامعی بکر  
 آبادی دهستانی گرگانی شاعر توانای بامور سده

از اشاره بوصف دیوان و حکونگی تهیه و  
و تصحیح آن بی بیارم چه آن قسمت را استاد مرم  
آقای سعید نفیسی بحامه روانای خود نوشته اند  
و عین بسته اشعار را بساحه دیوان قرار دادیم  
و آنچه نوشتن را در اینجا لازم و بلکه بهتر است  
و آنچه خود میدانم سیاستگرایی از ایشان است که  
به تنهاسیج خطی نفیسی دیوان لامعی خود را در  
احتمال کمیته گذارند بلکه ریح تصحیح اشعار  
و توضیح مشکلات آراهم برعهده گرفته و برگردن  
حویید گان علم و ادب حقی باره ثابت کردید  
و هم وظیفه و فرص دمه خود میدانم که از نگاه  
مشون حدیثگذاران دانش و فرهنگ حیات آقای  
محمد علی فروغی (دکاء المالك) که مرا در نشر این  
ابر ادبی بشوق و ترعب فرمودید (و بحقیقت  
اگر نوی و راهمائی معظمله به بود این دیوان  
همچنان در روایای گه نامی میباشد و رب بخش  
چنان مطبوعات فارسی میگردید) سیاستگرایی  
کرده و مرید توفیق و تأیید حمایش را از حد اوید  
معال مسئلت می نماید

۱۳۱۹ هجری خورشیدی

بهران ح - کوهی کرمانی

مدیر مجله نسیم صبا

ز -

نسخه ای را که بدین گونه برای خواندن  
نوشته بودم آقای کوهی کرمانی همشهری  
پدران و بیاگان من دیده بود اما سال حواسار  
شد آنرا جاب کند من هم به هم اندیشه این نسخه  
را فراهم آورده بودم هم او و شهنشاهی  
خاص من است نگهبانان سخن سرای برک  
ایرانی است شد که این کتاب بدست خوانندگان  
رسید و من در حد خویش شادم که یادگاری از چند  
زمان خویشگی بدست این اوراق می‌بارم و آنچه  
توانسم درباره سخن سرای برک گراگان درج  
نکردم

همگامی که متن این کتاب چاپ شده بود خونبار  
شعر می خواندم در دیوان سیدالدین اسعدی  
شاعر نامی قرن ششم بر حوردم که چهار قصیده  
که در سه ه هانام لامعی یافته بودم و قصاید است  
که در صحائف ۳۴ تا ۳۵ در مدح عباس الدین  
دادامك سه سالار وار صفحه ۶۲ تا ۶۵ بردف  
آتش وار صفحه ۱۶۰ تا ۱۶۴ در لعل شمع وار  
صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۲ این کتاب در مدح حلال الدین  
آمده در دیوان سیدالدین اسعدی هست و البته  
اشعار دیگری هم دارد که بر آنچه چاپ شده افزوده  
می‌شود و می‌تواند که از سیدالدین اسعدی

پنجم راه افدام نسخه ای ناقص اردوان او در  
 طهران سال ۱۲۹۵ قمری در ۶۱۱ بیت چاپ شده  
 و د وسمس ۲۸۴ بیت آن را بار دیگر در مسمی  
 در دبل مسموی وامی و عدرای نوعی چاپ کرده  
 بودند گذشته ارتدکزه های معروف که چاپ شده  
 در سمیهها و در خلاصه الافکار تقی الدین کاشانی و  
 د کره محمد صادق باطم تمریری و کتاب الممحم  
 فی معانی اشعار الممحم و بدایع الصبا عطاء الله بن  
 محمود حسینی عطائی مشهد گشتم در فرهنگهای  
 سروری و جهانگیری ورشیدی و مجمع الفرس سروری  
 ابیاتی را اکیده که شاهد لغات آورده اند یا هم  
 و هر خاکه ورن و قایمه یکسان بود در پی یکدیگر  
 گذاشتم و این نسخه فراهم شد که ۱۲۳۸ بیت دارد  
 درباره احوال وی معالت دراری نوشته ام که در  
 مجلد نخست مجموعه مقالات من از صهیفة ۳۴۷ تا  
 ۴۶۶ پایان کتاب چاپ شده و بهمن رودی بدست  
 خوانندگان خواهد ادبا ما بر تحقیقایی که آنجا  
 کرده ام وی در مصان ۴۲۲ جهان آمده و تا ۴۸  
 هم ریسته است و س از آن دیگر اروحری ندارم  
 این شاعر برک روش موجهری را گرفته و سمار  
 ساده و روان تر و شیواتر کرده است

معری شاعر برک دربار سلمو قان قطعا از  
 بیروان او بوده و قصاید سمار بروش او ساخته است ،



دیوان

# حکیم لامعی گرگانی

---

با تصحیح و حواشی آقای سعید نفیسی

اسناد دانشگاه

---

با اهتمام و سرمایه

ح. کوهی گرهایی مادر و جلوه نسیم صبا

تهران ۱۳۱۶ خورشیدی

همه کونا حقوق -۱- برای ناسر محفوظ است

سر کتب -۱- احراز علمی

- ح -

باشد و نویسندگان سهمها مرا گمراه کرده  
باشید.

چهار قصیده که درین کتاب چاپ شده و هر چهار  
در مدح عبدالملك كمدريست و در صحایف ۱۵  
تا ۱۹ و ۷۹ تا ۸۴ و ۱۱۷ و ۱۲۱ تا ۱۷۷ و ۱۸۵  
آمده است در دیوان قطران ضبط کرده اند و  
گذشته از آنکه از روس قطران بسیار دورست  
و بواسطه ای که بسلك هريك ارس گویند  
گان دارم مرا مسلمست که از قطران است و از  
لامعست گانه شاعر فارسی زبان که مدح عبدالملك  
كمدري را گفته لامعی گرگ است و قطعاً خطا  
در دیوان قطران وارد کرده اند و بداست که  
چون قطران هم ممدوحی بكنه ابونصر داشته  
جمع كمدگان دیوان او این چهار قصیده را از  
وی دانسته اند و همین خطای آنها چهار قصیده  
بسیار خوب لامعی را برای مانگاه داشته همانکه  
قصیده دیگری را که در صحایف ۱۰۸ تا ۱۱۷  
آمده و آنها هم همین حال را دارد و در نسخهای چاپی  
دیوان لامعی هم هست و در بسیاری از کتائب تمام  
لامعست بدیوان قطران برده اند

تهران آغار اسفند ماه ۱۳۱۹

سید ایدین

۳ - برگس بهاده برسر تاج شه‌شهی

خود شاه بوده او بهمه روزگار ها

دستس همیشه با قدح و چشم بر حمار

لشکر حمار او نه چو دیگر حمارها

ریرا حمار او نه چو دیگر حمارهاست

کامد عقار (۱) او نه چو دیگر عمارها

اندر حریر و حله (۲) مانند حمل حمل

۱ + این اسپر عهها (۳) همه وین میوه دارها (۴)

به‌ری (۵) گرفته از پی رامش قدح بدست

برخی کشیده از پی کس دوالفقارها

برسر بهاده افسر و بر کف گرفته حمام

کرده در ار عقیق و بر رخد کنارها

---

(۱) عمار بضم اول می (۲) حله بضم

اول و فتح دوم مسند دحامه و روپوس (۳) اسیر ع

نکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون

چهارم و فتح پنجم بمعنی سری ولی استجا برای

زعانف ورن سحر نکسر اول و سکون دوم و فتح

سوم و چهارم و سکون پنجم و سسم باید خواند

(۴) دار بمعنی درخت و میوه دار بمعنی درخت

میوه (۵) به‌ری بمعنی قسمی و برخی و بعضی

## در ستایش عمبد الملک ابو نصر کسدری

در حوینارها که بوشت این نگارها ،  
کایدون پرار نگارشد این حوینارها  
ما کوهها چه شعده کرد آسمان که بار  
ببروره گون شدید همی کوهسارها  
آراسته بتان بهارند گلستان

با صدرهای بنای و حمیری حمارها (۱)  
صد گوشوار ررس در گوش هر یکی  
گوهر بتار کرده بر آن گوشوارها  
تا از حجاب لاله برون آمدست، این

لؤلؤ همی و شاید بر لاله رارها ۵  
با نامداد هر شب آوار عبدالم  
آید همی چو ناله جمگه از چمارها

---

(۱) صدره نهم اول نهم به ، حمیری و  
حمراء نهم اول سرح ، حمار نکسر اول روید  
و رو پوش

۵ - حواحه عميد ملك ابو نصر كر عطاش

بر رايران گشاده شود بسته كارها

دانا و نامدار وربري كه فصاحت

بر مهران دهر كمد افتخارها

گر در نگار حايه بكاري ممال او

حوس حاور نمار بر بندس نگارها (۱)

ور باد بوي او بمعلال (۲) برد همي

گر در ر ترسب گل ششمه خارها

۲۵ خود هست اختيار (۳) همه روزگار او

ايكن عاط گروت محرم شمارها (۴)

پس گر عاط بكرد بمقوم او در آن

ار چه بدند كرد بشرح احمارها

باسدر بهر راير دايم درانه طار

رحمت بر آن كرمها و آن انتظارها

---

(۱) نگار بمعنی نفس و تكاسس نقش

كردن و ممال بمعنی ممال و بصوير (۲) معلال

را بصم اول و سكون دوم فرهنگ نوسان بمعنی

در حب حاردار بوسه اند ولى از بن شعر بداسب

كه حارسان بمعنی مي دهد (۳) اعتبار در اصطلاح

بحوم بدا كردن و وفای مسعود برای كاری (۴) شمار

معنی حساب

۴ - بر کوه و بحر ناند هر روز آفتاب  
 ور کوه وار بحار بر آید بحارها  
 گردد از آن بحار هوا بیره وانگهی  
 آید شتر درون رماس قطارها  
 گردد چمن رحمتش انشان برار عمار  
 گردد عراب رنگ هوا را آن عمارها ۱۵  
 آراسته بمهره سیمین مهارشان  
 خود بر هوا کشتان برمین بر مهارها  
 رامدشان و بار ندادند تا همه  
 بر دشت و حویصار بریدند بارها  
 چون روضهای رضوان آراسته شود  
 ران بارها بدر و بدنا قمارها (۱)  
 هنگام حریمی و ساطع کس بهار  
 حرم بر آید سب زدنگ بهارها  
 کر بهر نرم حواحه نمایند گلستان  
 آورده هر يك از بی خدمت بارها ۲۰

---

(۱) بهار نکسر اول جمع بهار پنج اول  
 و سکون دوم و سوم بمعنی تابانهای حسک

۷ - بصره دهادت ایرد تا رور کس بهی

۳۵ هر حماه دشمنان را بر سر و سار ها (۱)

چندان ار آن گره (۲) بکشی تا شود بچون

چون کوه های عور همه دشت و عار ها

و آن کاسهای سرشان بیمی گه مضاف

بر ره و گنده همجو بر ار خون نعارها

بی حیل و بی سباه شکستی سباه ها

بی جنگ و بی جدال گشادی حصار ها

گیتی شکار گاهی بر ار شکار هاست

دولت شکار بست رهی آن شکار ها

و حر آن بود که یابند ار خدمت بوس

۲۰ و آن حرها که بمسب نتو نمک و عار ها

پوشیده بخت نمک ترا حاهه ای که هست

ار بمن (۳) بود ها و ر اقبال بار ها

---

(۱) فسار بفتح اول محفف افسار (۲) گره

نصم اول و دوم محفف گروه (۳) بمن نصم اول

و سکون دوم و سوم بمعنی سک بختی و آنچه

سک بمعنی آورد

۱ - او هست دویی ای عجمای بهار دار  
 و بس حق رایران بر او بهارها (۱)  
 ای صد ره آرموده جهان را بسپک و بد  
 دیده عبا و راحت او چند بارها  
 دیدی و نگار گشته تن ملک سر بسر  
 دلها ریم همچو بدو ریم بارها (۲) ۳۰  
 کردی علاج تا کسی افکار او درست  
 بهتر شد همی به علاج آن و نگارها  
 شطرنج خوش دیدی رفته همه رنطع (۳)  
 به هشت ها مانده برو به چهارها  
 رخ بر عری (۴) بهاده حرف و ناسد و نسل  
 بر شه گرفته بک ره رهگذارها  
 حرب و سوم حرب اگر چه قمار بیست  
 نوعیست چون بگه کسی از آن قمارها

(۱) بهار امان و ساه (۲) بار بمعنی انار  
 (۳) بطع بدج نا کسر اول و سکون دوم سوم  
 بمعنی سفره چرمین و صفحه شطرنج (۴) عری نا  
 عرا بکسر اول در اصطلاح شطرنج مهره ای که  
 بر میان شاه و رخ واقع شود و نگهدارنده شاه  
 را کیش بدهد و رخ بر عری نهادن یعنی بار  
 ساه حمله کردن



۹ - بم شد بمثل ناده عم شد بمثل آش  
 با آس بردگی هر گز نمودیم را  
 راں سائله مشکس با اجتی کم کردی  
 عم بر عم برودی مرد متیم را  
 کو حك دهی داری کر حردی وارمگی  
 ۵۰ در کام بر ستانده بخروج کمدم را (۱)  
 آن سم ساعده گل کوئی بکه حمده  
 ار شرم و رو بدد معتوفه همی فم را (۲)  
 هر فاعه که بگرفتی رو بر گرفتگی بی  
 با هیرم به پادی صد ساله جهنم را  
 با صبر بود بگو در شدت معاس را  
 با بکر بود واجب در نصب معصم را (۳)  
 با هب بر بجوی (۴) آن عام که بشناسد  
 هنگام سخن گفتن از نصب حروصم را (۵)

---

(۱) دم بفتح اول نفس (۲) فم بفتح  
 اول دهان (۳) هم بضم اول و سکون دوم  
 و فتح سوم نصب برورده و نصب نافه (۴) بجوی  
 بفتح اول و سکون دوم کسی که علم بجو داد  
 (۵) نصب بفتح اول و سکون دوم در اصطلاح  
 صرف و نحو باری حرفی که کلمه بهد را مفوح  
 کند و حر بفتح اول آنچه مکسور کند و ضم  
 بفتح اول آنچه مضموم کند

۸ - کسر اقتضار (۱) کرد درهن در نمای بو

هسب اندر اقتضار و را اعداد ها

افراط او چه سود بمدحی که اندرو

افراطهای مدح بود اقتضار ها

با حاك را مدار (۲) بود حرج را فرار

حر در مراد و کلام بو نبود آن فرار ها

و آن حماه عدرها ر نهایی بو مستعار (۳)

و بن خلق بار داده بو مستعار ها ۵۰

دست همیشه موی زولیده را با ها

حسب همیشه باطر مشکس تدار ها (۴)

حر می بود درهاں هر مرد متیم را (۵)

بر به بکفم ناده در کس ردالم عم را

---

(۱) اقتضار بکسر اول و سکون دوم

و کسر سوم بمعنی کوناہ آمدن و کوناہی کردن

(۲) مدار بفتح اول بمعنی گردش و گردندگی

(۳) مستعار بضم اول و سکون دوم و فتح سوم

بمعنی عارب گرفته (۴) عدار بکسر اول بمعنی

کوبه و رحسار و رحساره (۵) مسم بضم اول و

فتح دوم و سکون سوم مسمد بمعنی شده عسی و

گرفزار عسی

۱۱ - گفتمی برای پای و رکاب وی آورید  
 اراندای کون (۱) چهاں کردگار اسب  
 چون برق و چون براق (۲) همی رفت در هوا  
 اندر هوای آن ب سیمین عدار اسب  
 صد حان شکار چنگل بار دو رلف او  
 ۶۵ وی ریز ران کشیده رهبر شکار اسب  
 می راند اسب و بنده همی گفت از پیش  
 کاحر برای بنده رمایی ندار اسب  
 بشنید این حدیب و همی راند چون طهر  
 اندر رکاب صدر و سر رورگار اسب  
 عادل صیاء دولت و دین آنکه افگند  
 در هر سوار (۳) هر دم برصد سوار اسب  
 رنگی که در عجم چو در آرد حسام کین  
 دشمن ارو بتاند در رنگدار اسب

---

(۱) کون بهج اول و سکون دوم بمعنی  
 هسبی (۲) برای بنصم اول مرکوبی که سامر نا  
 آن ناسمان رفت (۳) سوار بنصم اول بمعنی سرو  
 و قوی

۱۰ - گر کرم دارم چشم از توشها سود عجب

گر کریمان چشم دارد هر کسی اعمام را ۵۵

دست را دادی بدادن جو گه و بگه چمانك

عار دارد بستن از دست سافی حام را

گوهر شادی مدان از گوهران حریاده را

رآنکه او آزاد کرد از هر عمی آراده را

هر کرا افتاده باشد در جهان شادان کند

آورد برون بدام درد و عم افتاده را

### در مدح ضیاء الدین رنگی

مهروی من بحواست نعیم شکار است

کعب ای علام حیر و بریں اندر آ است

گفتم که بیک حسته و رجوری از شراب

آخر همی چه خواهی اندر حمار است ۶۰

برداشت و باز و گفتم ر بهر شکار کک

لحتی نتاحت خواهم در کوهسار است

براست شد سوار ر بهر شکار و شد

چون رلف بی قرارش اروپی قرار است

۱۳ - آن لحظه بر کسی نصف دشمن و کسی  
 حالی (۱) زمره جنگی حالی هزار است  
 در پیش رجم مع بو باشد عدو جنگ  
 چون پیس شیر گرسنه در مرعزار است  
 و در خصم در حصار شود از بهیم بو  
 حالی بو در جهانی اندر حصار است  
 بر درگاه عدوی بو از مع تو شود  
 دیوسه دم برنده و هموار - حوار است  
 صدرا ناس فصدده که د - ا - جان سرد  
 ۸۰ گر با برور حشر کند افتخار است  
 از اهل فصل و طمع بهمدان این رد ب  
 هر گر برانده بود یکی نامدار است  
 حر من که رام کردم خاطر بدش چنانک  
 رایس (۲) کند روی هم راهوار است  
 امکن چه فایده که رصبت بدم مدام  
 مهمل (۳) مکر دنام چون بی فسار است

---

(۱) مالی اصطلاح زبان پارسیست معنی  
 در همان حال و فوراً و در دم (۲) راس بکسر  
 سوم معنی پرورنده کره اسبان (۳) مهمل بضم  
 اول و سکون دوم و فتح سوم معنی فرو گذاشته

۱۲ - گشمة ر دست او ب عطا نامه دار خود

مانده و حصم او بوعا (۱) نادر گار است ۷۰

اندر دجان (۲) آتش عم دشمنیت بسو ح  
پمهاں چمانکه و ف تك (۳) اندر عمار است

در آتش سرد چو بید روان حصم  
در تمع آندار ريك ميل وار (۴) است

ار حجات صمير تو بر گردد آفتاب  
ر آسان که ار عرق بنگه کارزار است

ار عكس بيم راکب (۵) و بر گسوان (۶) خوش  
باشد همان آب و همان شرار است

در گرد ررم باشد نامه بور بيع

در رير آب باشد سورنده بار (۷) است ۷۵

---

(۱) وعا بيع اول بمعنی جنگ (۲) دجان

بضم اول بمعنی دود (۳) يك بيع اول بمعنی

دو و دودن است (۴) ميل وار بمعنی مسافريك

ميل راه (۵) راکب بيع سوم بمعنی سوار -

(۶) بر گسوان بيع و سکون دوم و ضم سوم و

سکون چهارم و فتح پنجم بمعنی خوشمی که بر-

است و ميل و حر آن موسد (۷) بار بمعنی آس

۱۵ - حباب (۱) دگر بستی با من دی و کردیم  
 بر شرط و فائی که بود واجب و دریاب (۲)  
 دل بود ر من شرط و ر نو شرط سه دوسه  
 معشوق چمن بسد با عاشق حباب

ار هر دری (۳) که هست سخن يك سؤال بسب  
 کان را هزار گونه بر او جواب بسب  
 او را بحمله روی ر من وعده داد چرخ  
 گر بار وعده دیر تر آمد شتاب نیست  
 در کار ها شتاب نمودن بهیچ روی  
 ۹۵ بردنك بگردان و حکیمان صواب نیست  
 در مدح عماد الدین عمید الملک  
 ابو نصر

بوستان را مهر گانی باد در آگین کند  
 رنگ را بستد (۴) رنگها ناده را رنگین کند

---

(۱) حباب بهیچ اول و سکون دوم بسدد  
 باء جفف بمعنی استخوان سه است که حجاج هم  
 گویند و حباب بس بمعنی حجاج شکستن است  
 (۲) در باب بمعنی در ناپه و ضروری (۳) در  
 اینجا بمعنی جف و حب است (۴) بستد سوم  
 سخن هرد فعل مضارع از بسدن بمعنی کرد و نگرد

۹۴ - دانش چو حوار باشد نابد نکار وصل

میدان چو سنگ باشد ناید نکار است

تا در نشاط آیدو شادی کند بطمع

در سمره چو سگر دد وقت بهار است ۸۵

اندر بهار فتح چنان دادیا مدام

کر حوون حصم رانی در لاله رار است

چندین مده آن عالیه (۱) گون سلسله رانیات

با تاب کجا باشد مر عالیه را آب

هر که که بهی تاب بر آن عالیه گون رلف

عالم کمی از بوی در از عالیه گون تاب

من سوی گریان و دل از عشق برم دست

هر که که بری دست سوی بربط و مصرا

آن سیمین انگست که مشاطه مر اورا

که رنگ حما داده و گه گونه (۲) عبات ۹۰

---

(۱) عالیه بوی حوسی کا از مسک در سب

می کرده اندو سباه رنگ بوده است (۲) گونه اسجا

معنی رنگ است



۱۷ - چون محمد دمسك و مرواريد دارد ارمانش  
 ۱۰۵ راسب گوئی هر شمی مدح عماد الدین كمد  
 فناء شاهان عماد المالك ابو نصر آن كجا (۱)  
 شاه چمن حواهد كه سبك راس را نالین كمد  
 در بهد (۲) گه كه به عامی فرستد سوی حسن  
 بشو روی حسرو چمن بر حم و بر چمن كمد  
 و ر حداب حوس بگویند و روتر (۳) چا كری  
 قدر او بر بر رقدر حسروان چین كمد  
 باقیمده هر چه عامی هست رساند داد او  
 حر ثناس هر شمی گوئی همی نالین كمد  
 ۱۱۰ خون مدیح او دهی كردار او معنی دهد  
 چون دسای او كمی روح الامن آمن كمد  
 سائل از دستن سبك بحسن دهد دهكان رر  
 باعطای دسب او گردن ری میتن كمد (۴)

---

(۱) آن كجا اسعا بمعنی آن كس كه

(۲) بهد مدح اول و دوم و ضم سوم مسند بمعنی

هم دادن و بهدند (۳) فرو بر بمعنی نسبت بر

(۴) ماس بمعنی كلك و میل آهس كه سبك را

بدان سكاود

۱۶ - روی هامون را کند مانند سوزن کرد (۱) ر  
 هر گماهی را بر و چون سوزن در بر کند  
 دختران باک در را اگر نماند ناده حواری  
 آروش آید که حاشا و روان کاین (۲) کرد  
 گر هرورد بر ندارد مهر جسم و کس چرا  
 بستر مهر از چمن هسی که فرود بر کند  
 سم بر گس را بهاری باد در آ کیده کرد  
 درد آبی را حرابی نادم آگین کند ۱۰۰  
 گر مانده بر گس و برین بستان باک دست  
 جسم و روی دوست حال بر گس و برین کند  
 در دل بماند از کس لاله و برین ولی  
 چشم و روی او تم را بی دل و بید بر کند  
 آفتاب روز گارست آن بر چون روزگار  
 هر کجا سماع ناید مهر دل بر کس کند  
 ناسخ تاج از آب برین روان آرد که (۳)  
 ناسخ ناده روزگار از سردی برین کند

---

(۱) سوزن کرد جسمی را با سوزن

دوخته مانند (۲) کاین مهری که بر در نکاح

دهد (۳) کجا استخوانی آن کی که

۱۹۔ بدسگالان راشکر بر دل شریک (۱) آن کند  
 مات حواهاں را حراں بروی بهار آئیں کند  
 ہر کہ یک ساعت بمسد رآفریں او رہاں  
 ۱۲۰۔ حاوداں بر حراں او چرخ بریں ہر بریں کند  
 با رلالہ مرد سادان گرد خود حرمیں رند  
 بارلواؤ مرد عمگس بش رح آدیں کند (۲)  
 در سمانس را بگاہ اندر چہاں سادان کند  
 دشمناس را بجاہ اندر فاک عمگس کند  
 در مدح عمید الملک ابو نصر  
 مخلصور بن محمد

چہاں ار حاد گوئی مانہ گرد چوں بہار آند  
 مجسم اور دور ہر دستی بساط برنگار آند  
 ملای حیری (۳) و در دسحاق را در شک آند  
 عم سر بر و کرم (۴) ناسمن را عمگسار آند

---

(۱) سرگت بفتح اول و دوم و سکون  
 سوم و چہارم بمعنی حنظل و ہندوانہ ابو حنبل  
 (۲) آدیں بمعنی رتب و رتب و آراس  
 (۳) حیری گل ہمسہ بہار (۴) کرم بضم اول و  
 سکون دوم بمعنی عم و اندوہ و دل گیری

۱۸ - ار نداند نشان درین اندر نماید همکس  
 چون در ور حرب براسب شجاعت رین کند  
 طس (۱) قسططس (۲) نماید (۳) حیل او شهری بجای  
 گر ر بهر همگ قصص و صد و ستمطس کند  
 طس بدست بیک خواهان بر کند چون مشک و بان (۴)  
 مشک بردست نداند نشان بمان طس کند  
 رود نالد حصم او نماید بقطس (۵) لیک او  
 آن کند با حصم کادر ماه نالقطس کند ۱۱۵  
 هر چه نمایدش آرند دیر با حیر آورد  
 هر چه نادارندش اندر سک وئی در حصم (۶) کند  
 مرد مسکس را رضا و مهر او فارون کند  
 مرد قارون را خلاف و قهر او مسکس کند  
 راستی ر رادی (۷) و مهر و وفا آئین او سب  
 هر کرا ایرد بود یار اس چس آئین کند

(۱) طس بمعنی گل (۲) مراد از قسططس  
 همان شهر قسططیه است (۳) نماید سوم شخص  
 مفرد مضارع از فعل ماندن بمعنی نگهدارد  
 (۴) بان در حی است مانند مار و که به هم می-  
 گویند و درس زمان نام ترکی حلافوس معروف  
 است و ار آن در قدیم عطر می گرفته اند  
 (۵) بقطس بفتح اول بمعنی کدو (۶) در حص  
 بمعنی در حال و فوراً (۷) رادی بمعنی خواهری

۲۱- چنان شد در گد سار و در بن انا و بر گد گل  
 کر بن بیای نقاب آید و ران حمیری حمار آید  
 سار آرد بدین وقت ابر هر سب لاله را لواو  
 در معشون اندر بن (۱) نه که عاشق با سار آید  
 اسکر گاه ماند (۲) دست و گاهها اندر و اشکر  
 بود در دشت نه اسکر گرائی (۳) چون بهار آید  
 ۱۳۵ بر انسان باد بمداری بقیب (۴) آمد که اسکر رو  
 گهی سوی نمس (۵) راند گهی سوی سار آید (۶)  
 طلانه (۷) دار اشکر گر بسد لاله حرا رنسان  
 بسمدهر گای بر دست واو بر کوه سار آید  
 حروش کوس اسار انگوس ارد سوی خواهی (۸)  
 نموس (۹) ار علعل بدمر (۱۰) کر ابر بمدار آید (۱۱)

---

(۱) اندون اینجا بمعنی انك و اکون  
 اسب (۲) ماند بمعنی مانده و سینه اسب (۳) لسكر  
 گرائی بمعنی آهيك کردن لسكر اسب (۴) نقب  
 بفتح اول اینجا بمعنی ورمانده و افسر اسب  
 (۵) نمس بفتح اول بمعنی راست (۶) سار بفتح  
 اول بمعنی حب (۷) طلانه بفتح اول بمعنی نس-  
 آهيك ساه (۸) نع۱ اگر خواهی نسوی (۹) سوس  
 صبعة امرار فعل سوسیدن بمعنی بسود (۱۰) بدمر  
 بفتح باضم اول و سکون دوم و فصح سوم بمعنی  
 بزدل (۱۱) ابر بدمر بمعنی ابری که باران  
 بد سارود

۲۰- بر آرد گل سرار گارار و رندان شکمدلاله  
 بسفتد شمساید (۱) ار بار و آدرگون (۲) بنار آمده ۱۲  
 نگردد ار بر باغ ابر و حیدد بر چمن رو گل  
 شمدی حیده ای کو ار گرسن های (۳) رار آید  
 بفر (۴) بلبل ار تمار (۵) حیف و ناله صاصل (۶)  
 که ار بالای سرو آید که ار شاخ چمار آید  
 خوش آن باد سحر گاهی بهمگام بهار اندر  
 که بر بادام و گل نگدشت و سوی ناده حوار آید  
 عمان (۷) ار دل بردگر بر خداوند عمان آید  
 حمار ار سر بردگر بر خداوند حمار آید  
 چه آست اس بدس باکی که شاخ گامان اروی  
 همی در باع رر بر تاح و سمن گوسوار آید ۱۳۰  
 گر آید گوسوار باح شکفت (۸) ار لطیف آبی  
 که هم راں لولو مکیون (۹) و در شاهوار آید

---

(۱) سبلد بفتح اول و سکون دوم و  
 فح سوم بمعنی سب بو (۲) آدرگون قسمی از  
 سباق (۳) گرسن بکسر اول و دوم و سکون  
 سوم مخفف گرسن (۴) بفر بفتح اول بمعنی  
 سمور و در فارسی بمعنی بانگ و فریاد آمده  
 است (۵) بنار بمعنی عم و اندوه (۶) صاصل  
 ضم اول و سکون دوم و ضم سوم و سکون چهارم  
 بمعنی کوبر صخرائی (۷) عمان جمع عم (۸) شکفت  
 مخفف به شکف بمعنی شکفت بست (۹) مکیون  
 بفتح اول بمعنی بهان و با دقت نگاهداشته شده

۲۳- سماع (۱) واده و معشوق و حابه حالی اردشمن  
۱۴۵ خوشا باطالع سلطان و حو حه کس چهار آند

وربر ناصح سلطان عمدا المانک بو نصر آن

که حرمای خلاف ار نکام حصم حار آند

حهاں آرای منصور محمد کافیات او را

ندیره ناند (۲) از حجاب و آند سر مسار آند

به هر علمی گه حکم از شرف حوں عام او ناند

به هر تمعی گه حکم از هر چوں دو العمار آند

بهر خسرو که از حصص (۳) فرستد نامه و رقعہ

حواب نامه و رقعہ عیاش (۴) و رسمهار آند

چو تو همگام نیکار اسب را در سر آگام آری

سر هر ناحدار از ناح و افسر در مسار آند ۱۵۰

نمن ر اسفندار و گمو به لکن گه مردی

رهر مؤنس صد گمو و هزار اسفندار آند

---

(۱) سماع نکر اول بمعنی موسیقی

(۲) ندیره آمدن بمعنی بسیار کردن و بشمار آمدن

(۳) حصص استخا بمعنی در بار ناساهاست

(۴) عیاش بمعنی ناری و دسگیری

۲۲- نمایند بر مکی باری بدین فصل اندرون عاشق  
 جو از کاشانه با سوق سوی مرعرار آید  
 گهی از حوینار و دشت سوی بوستان بارد  
 گهی از بوستان و باغ سوی حوینار آید  
 اگر بر حمیری و شمشاد می گزئی کمون شاید  
 که از حمیری و از شمشاد بوی رلف یار آید ۱۰۰  
 عقاری کر عمیق و ارعوان اصل و سب و دارد  
 عمیق و ارعوان دندی کرو گنگون عقار آید  
 حصاری (۱) دلبر می باسرائی (۲) دلبری ساقی  
 که در مجلس نگاه حاوت این هر دو نکار آید  
 بر از عمر سود آغوس چون اس را بر گیری  
 بر از سر بر شود دامن جو آن اندر کنار آید  
 بود در دست سیمین سبب چون این را دق (۳) گیری  
 دو دستان گوئی او را در دم (۴) از کافور و نار آید

---

(۱) دلبر حصاری در اصطلاح شعر فارسی  
 بمعنی دلبری که محصور و از آن دیگران باشد  
 (۲) دلبر سرائی بمعنی دلبر حاجی و دلبری که باو  
 دسرس داسه باشد (۳) دهن بفتح اول و دوم  
 بمعنی حانه (۴) دردم در همان حال و فوراً



۲۵۔ رنام رسمہ دستاں سنگ آند گہ مردی

+ ۱۶ روجر حاتم طائی گہ دادس عار آند

جہاں بکر ہمہ مسند و او ہسمار ہمداری

رسم آں عمل ناند بی گماں کر ہوسمار آند

بوہم چرخ عالی وصر او حرم بہست آند

دشتم دھر رور نار او رور ہمار آند (۱)

چو اندر نامہ او سنگرد دشمن گہ حواندن

ہراس اندر بن و جان و دل آں حا کسار آند

الہا نبرہ و بونہا کماں و مہمہا ورقہ (۲)

ہمہ حرفی ذکر ہم رہن بہاد (۳) و رہن عمار آند

بحسم آندس میدان کاہد خطھا صف ہیجا (۴)

۱۶۵ سیاہی بر سیمہ ہنگام ناورد (۵) آں عمار آند

ہارولیل را ماند نسیمہ آں خط کاہد

ہمارا ہقع وصر (۶) آند کر آں لیل و بہار آند

---

(۱) رور ہمار بمعنی رور رسا حمر و

رور ہمام (۲) ورقہ ہقع اول و سکون دوم

گرہ کماں (۳) بہاد اسجا بمعنی برسم اسب

(۴) ہیجا ہقع اول و سکون دوم بمعنی حاک

(۵) ناورد ہقع سوم بمعنی حاک (۶) صر ہقع

اول بمعنی صرر اسب

۲۴- بهاده گاهونگه عاشنه دمنس ار بی رابر  
 شبات آبدش دامن تا کی آبرا حواسنار آند  
 تماري (۱) کال مؤید رادر آن دشمن بود يك بن  
 دمنس انده ها کمر آن يك بن بروی آن بار آند  
 شماره بر فالك راسان رود کورا رضا ناسد  
 زمانه آن کند در عصر کورا احتسار آند (۲)  
 قضا گوید ودر را چون بیمد حکمهای او  
 موت دمنس ار آن کر درر چرخ رورگار آند ۱۵۵  
 که با نائند و فرو دولت و اقبال ابن خسرو  
 کمون دمنس که گردون را رهامون (۳) کارزار آند  
 حصاری کو بچمک دمنس آرد سوی آن اسکر  
 دمنسالی دمنس از آن کو با سمه سوی حصار آند  
 شود ماری بر اندام عدو ار بیم هر موئی  
 بای از حاصت هست ابن عمل کر موی مار آید  
 قطار رابران دمنس با بواش اندرون دامن  
 جورر آرد ربابد بار رابر در قطار آند

- 
- (۱) بار بفتح اول بمعنی دودمان و جانان  
 (۲) احسار آمدن بمعنی برگردیدن و احسار کردن  
 (۳) هامون بمعنی دشت و دمنس همراهِ

۲۷- چمن دارد طمع بنده همی کامسال کار او

بهر دولت حواحه به ار پسرارو بار آند (۱)

همیشه تا بچشم عام در بی علم دوز باشد

۱۷۵ همیشه با بحسم مال در شمال حواری آند

رمانه کار سار (۲) حواحه باد و بخت یار او

برآند هر مرادی چون رمانه سارگار آند

ای آنکه در جهان ر بوسری بهان نماید (۳)

باعدل و بسان ستم در جهان نماید

باجرح بمع فتنه بسان (۴) در گهف بهاد

ار فتنه در بواهی عالم بسان نماید

ار حروان عرصه عالم بعلم و حاتم

ر بخت حرووی چو بو صاحبقران (۵) نماید

---

(۱) پسرارو بار بمعنی پسرارسال و بار

سال (۲) کار سار کسی که کار دنگری را انجام

دهد (۳) این قصه را هم حرو اسعار لامعی

ب کرده اند و هم در دیوان رسید و طواط ساعر

معروف فرس سسم آمده ولی بروس ساعر لامعی بربك

برسب (۴) فتنه بسان آنکه فتنه را از میان برد

و بنماید (۵) صاحبقران کسی که در زمان او

دو ساره بعد با هم فرس شده باشند و گمانه

ار ناساهاست که ناساهی او برای مردم سعد

بوده باشد

۲۶- رروم امسال با اقبال و فیروزی و فتح آه  
 همدون (۱) سال دیگر با سرور از قند هار آ،  
 ر دساروی عالم کرد بر چوں رس دبار آمد  
 کمد گسی پر از رو درم چوں رآن دبار آند  
 خداوند اربهر خدمت آمد سده از گرگان  
 حو لولو حوی (۲) باررگان کجا (۳) سوی بحار آ  
 سفر دشوار بر باشد فراوان از حصر بروی  
 که نیتش آند مر اورا گاه کوه و گاه عار آند ۷۰  
 بود از شوق اس خدمت قرار و حواب و حور او را  
 بحوان (۴) اشمیای اندر کرا حواب و قرار آند  
 و لکن مرد بی دسار چوں باری بود بی بر  
 نماید حمزه بی پر بار چوں وقت شکار آند  
 بهر چشمی همی گفب از پی خدمت مدیحی کان  
 نگاه همه (۵) حو سترار حیق (۶) حو سگوار آند (۷)

---

(۱) همدون اسجا بمعنی همجنس و همس  
 طور است (۲) لولو حوی بمعنی عواص مروارید  
 (۳) کجا این جا بمعنی که آمده است (۴) حوان  
 بمعنی حسن و حمان است (۵) سمع و سمع اول و سکون  
 دوم و سوم بمعنی سبیدن (۶) رحق و سمیع اول  
 بمعنی سراب (۷) حو سگوار بمعنی گوار او گوارنده  
 و لدد

۲- بادسگال (۱) تور نشان مهارت (۲)

حر فامت حمیده بشکل کمان نماید

ار حط اعتمار بر اورای رورگار

بی شرح کرده های (۳) توبك داسمان نماید

ای حورو حوان ر حفاهای حرح نمر

حر حصرب (۴) بوعاء (۵) پیرو حوان نماید ۱۹۰

ار حادباب (۶) عالم عدار (۷) بی وفا

حر در پناه حاه بو کسی را امان نماید

اندر حریم درات حاوند بو کسی

سرگشمه حوادب آحررمان نماید

بك اهل فصل در همه اطراف شرق و غرب

در عهد رورگار بو بی نام و نان نماید

---

(۱) بدسگال بمعنی بد اندیش و بد خواه

فعل سگالیدن بهج اول بمعنی اندیشیدن

(۲) مهارت بهج اول و فتح چهارم و مجسم بمعنی

ک سرون آمدن (۳) کرده بمعنی کار و عمل

(۴) حصرب اینجا بمعنی آسان و بسگاهست

(۵) بوعاء بهج اول بمعنی ساهگاه (۶) حادباب

مع حادثه بمعنی بس آمدها (۷) عدار بهج اول

سکون دوم مسدد بمعنی حائل

۲۸ - با کو کماں حاه نو در کل حافقس (۱)  
 آواره کوا کب هفب آسماں نمائد ۱۸۰  
 آنکس که کردناو بحاں ناحس خطر (۲)  
 در ششدر بهفب نو حر را نگاں نمائد  
 هر طيرو و حتس گرسمه را در فصای دشب  
 چو ن تیغ بی دربع تو نک میراں نمائد  
 بر حواں خود تو شکم همج کس تهی  
 بر سهر حر شکم بحر و کان نمائد  
 مر همت رفیع را در عاو (۳) حاه  
 حر گمندا محط شرباں عماں نمائد  
 بر حط حان و مال بشها رعدل نو  
 ۱۸۵ در هیج نقطه مشعاعه باسماں نمائد  
 در راههای مهلمات با خوف و بی رجا  
 حر عصمت (۴) تو بدرقه (۵) کارواں نمائد  
 ر آثار حمحر نو که دارد بهاد (۶) حان  
 اندر بهاد (۶) حصم نو آثار حان نمائد

---

(۱) آواره اسجا بمعنی صب و سپهر  
 آمده (۲) خطر کردن بمعنی خود را در خطر  
 انداحس اسب (۳) علو بصم اول و دوم و سکون  
 سوم بمعنی بلندی (۴) عصمت نکسر اول و سکون  
 دوم و فتح سوم اسجا بمعنی باسنایی و حراسا اسب  
 (۵) بدرقه کسیکه برای باسنایی در بی کارواں رود (۶) بهاد  
 اسجا بمعنی طلیع و در مصرع دوم بمعنی بن و سکر آمده اسه

۳- عمد آمده است باش بدو شادمان که خصم

ار آفت و وعید (۱) وضا شادمان نماید

ای عمد مؤمنان بجهان جاودان نماید

ورچمد هیج کس بجهان جاودان نماید

هر روز دلمر سخن دلمر آورد

با مر مرا بدان سخن از دل بر آورد ۲۰۰

آمد بر من آن صنم دلمر لب دوش

همگام آنکه لب ر حمش اشک بر آورد

بمسب و گفت ره مده اندر (۲) رفت را

گر چه رسالت از بدر و مادر آورد

اوست اگر بمسد با تو مرا رفت

فر دا برا و ما را در دسر آورد

گفتم روم بمارم حمیا گزیت (۳) گفت

بانگت و حروش خود همه حسا گر آورد

---

(۱) و عمد بمعنی اول بمعنی بهدند و سم

دان (۲) اندر بمعنی اسحا (۳) حسا گر بمعنی اول

معنی رامسگر و سارون

۳۰- ای در جهان نفس شده آثار حشر بو  
 اندر خلود (۱) دگر بو کس را گمان نماید  
 آن خسروان که نام بکو کسب کرده اند  
 ۱۹۵ رفیدو بادگار از نشان حر آن نماید  
 ایشان بهان سدید درس خوف خاکدان  
 لسکن شعار (۲) کرده ایشان بهان نماید  
 بوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود  
 حر نام بیک از پس بوشیروان نماید (۳)

(۱) خلود بضم اول بمعنی حاودایی و نانداری  
 (۲) شعار بکسر اول بمعنی علامت و نشان  
 (۳) این سه شعر آخر از حجت مصممون و وزن  
 و فافیه و ردیف این قطعه سعدی را ساد می آورد  
 که در گلستان (چاپ حساب آهای فروعی ص ۱۴  
 ۱۵) می گوید

بس نامور برتر رمین دهی کرده اند  
 کره سس بر روی رمین بر نشان نماید  
 و آن بر لاشه را که سردید بر گل  
 خاکس حان بخورد کرو استخوان نماید  
 رنده است نام فرح بوسن روان بحر  
 گرچه بسی گدسب که بوسن روان نماید  
 حمیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر  
 رآن بسمر که نانک بر آند فلان نماید



۳۳- هم رنگ چشم آهوشد چشمهای آب

روی هوا چو سیمه و پشت نامک شد

گلگون همون (۱) روز برآورد بر و نال

و آن فرگون (۲) برای سبب تیره لعلک شد

باع از سناه راع شمانگاه و نامداد

چون از سببه سرای سبهدار رنگ شد (۳)

آن دهر کاب گشت بحرداد سمک ارو

اکمون چو بر گذشت بر و آب سنگ شد

۲۱۵- چو آستمن رنگ دران راف حرا

برک دران بشاح برار چمد رنگ شد

با گل بر آستی بود اندر بهار باع

آن آسمی چو باد حرا حاست حمک شد

برگس گرفت حام حو نامل بهاد حمک

اکمون چه سود حام که آهمک چاک شد

با بود مطرب اورا ساعر بود و حام

حامد (۴) بحمک ساعر مطرب ز چمک شد

---

(۱) همون معنی مرکوب و هر

ساور سواری (۲) فرگون سناه و رنگ فر

(۳) رنگ معنی رنگی و مردم رنگدارست

(۴) حامد معنی حو آمد و حو آمد

۳۲ ر چا کراں و ار رهیای (۱) پاڭ کن سرای

کلتوب و مشعله (۲) رهی و چا کر آوردده

امشب من و نوو نو و من دانگاه آنک

معرب ورو بردمه و هسرق حور آورد

گل داد و عمر (۳) ارج و ارحسم مر مرا

من برد باخته که گل و عمر آورد

به ار نراب داد مرا بوسه بس ار آن

کاند شراندار و می و ساعر آورد

معر آن رمان دهد که و را شکمند گور (۴)

ور حوس دیک چرو (۵) کف برسر آورد

با ناده رنگ (۶) باع در ار باد رنگ (۷) شد

در ارعوان ولاله بروحای سنگ سد ۲۱۰

---

(۱) رهی بمعنی بده و خدمتگار (۲) مشعل

بفتح اول و سکون دوم و فح سوم اینجا بمعنی

هنگامه و هماهوس (۳) عمر بفتح اول و سکون

دوم و فح سوم اینجا بمعنی برگس است و ناح حروس

هم بمعنی میدهد (۴) گور بضم اول و سکون دوم

بمعنی کرد و گردگشت (۵) چرو بفتح اول

بمعنی چری است (۶) ناده رنگ بمعنی رنگ

و رنگ ناده (۷) باد رنگ نوعی از مرکبات که

برنج هم گویند

۳۵ - چو قصص عقل عطای بود و لقیست که نیست ۲۲۵

ر طوق نیست او هیچ گردنی آزاد

در اکتساب کمالات عاشقی ور نه

چو بیع نفس ترا جوهر نیست مادر راد

خسود حاه بو چون دختر در ار مادر

مار حادثه در روزگار حامله راد

ر مد ناد خلاف او در مراح عدو

قوای ناه کند چون سداب (۱) قطع براد

ممم ر بار جدا مانده ور دیار بعد

میان خوف و رجا و میان وعد و وعده

۲۳۰ - هاده بر دل و حاتم عمای هجران داع

شده میان من و آن نگار ناد برید (۲)

بحون من سده مرگان او چنان قسمه

که شعیمان حسن عای بحون برید

اگر ناسد بوی دو رلف و عارض بار

ندست هجر مرا کشته گیر و گشته شهید

---

(۱) سداب بسم اول گیاهی ندو که گویند

قطع سل میکند و مار ار آن می گیرد (۲) برید

بفتح اول چاپار و نامه بر

۳۴- حیر ای رفیق ناده بجمگ آو و نادرنگ

کر همحر نار و ناده رحم نادرنگ شد

در مدح عیاف الدین دادیک

سپهسالار

سر بر مالک و سرای سرور و مسند داد ۲۲۰

بر آفتاب رمین و رمان مبارک نادر

عیاف دولت و دین داد بیک سپهسالار

که هست عرصه اقبال او فموح آباد

هر آن رمین که گذشت آفتاب حشمت او

لوا ی فتنه میبگند و سانه میداد

سک عسائی عزمش اگر صمان (۱) مکمد

پیرگاه بولا (۲) کمند تکاور (۳) نادر

«وقت حلوه عربخانه‌های (۴) گور بود

سات (۵) حادثه را در رمان او داماد

---

(۱) صمان: مسح اول بمعنی صمان (۲) بولا

مسح اول و دوم اصطلاح زبان فارسی بمعنی چاره

جویی کردن (۳) تکاور: مرکب اربک و آور بمعنی

پردو و اسب پردو (۴) عربخانه خانه عربان

(۵) سات: جمع سات دحران

۳۷- دوش این دل مرا سب آرام و نار بود

۰ ۲- کان ماه سسم ساعد نامن برار بود (۱)

ار بوی راف و رنگ رخ او سرای من

گاهی بساں سب و گاهی برار (۲) بود

چون نانک مودن (۳) آمد بی سار شد همه

آن کارهای ما که بآتش و سار (۴) بود

صعبا (۵) و ناحوشا که گویم رهجر دوست

درس از حروس مودن و نانک دمار بود

چون مه روره گذر کرد و فرار آمد عمد

آمد از بر خط چون باد سوی ماه برید

---

(۱) برار بودن مسبق از رار بمعنی خلوت

کردن و در خلوت بودن (۲) برار و طرار بفتح

اول شهری در ترکستان که مردم آن برسانی نامور

بودند (۳) مودن در باری بضم اول و فتح دوم

مهور و سکون سوم مسدد آمده ولی در شعر

فارسی در بسیار جاها ناید بضم اول و سکون دوم

مهور و کسر سوم محقق خوانند (۴) سار اسحا

بمعنی بریب و بطامسب (۵) صعبا بفتح اول و

سکون دوم مسبق از صعب باری در مقام بفتح

بمعنی سحبا

۳۶ - ر حوشتن عجب آید مرا همی که حرا

مرد او بم اندون که او مرا نه مرد

### در هجا گوید

ای کوبی که هر که سوی تو بگرد

حر طرفه لمبتی (۱) ر حصریب بشمرد

کوته‌بری مقام هر ساعت ای عجب ۲۳۵

اورد مگر همی بر ممت فرو برد

حر حرد کود کی مرد مر برا گماں

گر رش و سلب تو کسی پاک بستر (۲)

نان تو آن خورد که تو حمدان آن حوری

حمدان آن حوری تو که او نان تو خورد

دندان و سر ر قوی باد رور و شب

آرا که نان تو خورد و تو درد

سردی چمانکه گر فتد از چشم تو سرساک

در دحله ، دحله در مه حرداد <sup>بشمر</sup> (۳)

---

(۱) طرفه بصم اول و سکون دوم و فتح

سوم خبر ناره و تو در آمد ، لعبت بصح اول و

سکون دوم و فتح سوم باریجه (۲) سردن بکسر

اول و فتح دوم اصحا بمعنی راستدست

(۳) سردن بکسر اول و فتح دوم اصحا بمعنی بخ

بصم است

۳۹- بیار در ور کمس هستن بجات ارضعقه (۱) تمعش  
 محالف بر هر اندام از چه بشم کاشعر (۲) سدد  
 خط مشکس از بهمت (۳) آهنگ روی بار کرد  
 لاله رارش را سمسسان (۴) و سمیل راو کرد  
 روی دما رنگ آن بت بش ارس برار بود  
 خط مسکس آمد و برار را عطار کرد  
 ۲۵۵- گرد ماه اندر کشمد از مشک پرگار بدیع  
 و آن دهاں تمک اورا قطه پرگار (۵) کرد  
 دی همی برمن فسوں آن روی دسارنگ (۶) دانب  
 بار (۷) نامن بد همی آن لاله گون رحسار کرد  
 کرد حواهد عمار امروز آنچه دما کرد دی  
 کرد حواهد سمیل امسال آنچه لاله بار کرد

(۱) صعهه بفتح اول و سکون دوم و فتح  
 سوم بروردگی (۲) کاشعر سکون سوم و فتح  
 چهارم نام سپری در مرر برکسان که بمعنی ارآن  
 حامی آوردند و میگفتند هر کس آنرا ناخود داسه  
 ناسد صاعقه برو کارگر مسود (۳) بهمت بفتح  
 اول و صمدوم و سکون سوم بمعنی سپان و بهایی (۴)  
 موشسان مرکب از بفته و سمان حائنی که در آن  
 بفته کاسه ناسد و بفته رار (۵) نقطه پرگار  
 بفته ای که پرگار دور آن میگردد (۶) دسارنگ  
 بمعنی سرح رنگب (۷) بار و جحف نارسال

۳۸- کر قمیمه سوی قحف آی و سوی رطل (۱) که من  
 حفت حو بان شدم و حو اب رهن گشت و رید (۲) ۲۴۵  
 ریدرویم از رح هجران ردگان حمیری (۳) ورد  
 بدل حیری کاریم گل سرح بصد (۴)  
 سرو بالا صمعی ماه رخی مشک عدار  
 سر دل گور سر بن مور میان آهو حید (۵)

ر تیره شب همی درده روی رور در بید  
 بسمل سوسن و گل را همی بر يك دگر بید  
 سخن گوید بدان نعلی که گاه گفتگوی او  
 کسی ناند که لولو چیمد و نار سکر بید  
 بگردانم عمان عشق او حر سوی او هر گر ۲۵۰  
 اگر چه آنم اندر جستم و آنس در جگر بید  
 بیآعالد (۶) چمانشان يك ندیگر بر کر آعالی (۷)  
 سر دست بدر بید بدر پای سر بید

---

(۱) فیه بکسر اول و سح چهارم بمعنی  
 سنگ و سسه ، و حفت بکسر اول و سکون دوم  
 و سوم ساله ، رطل و سح اول و سکون دوم و  
 سوم سناه (۲) و رید بفتح اول اینجا بمعنی حد است  
 (۳) حمیری همیشه بهار (۴) نصید بفتح اول روی  
 هم چند (۵) حید بمعنی گردن (۶) آعالد  
 برانگش (۷) آعالش برانگیختگی



۴۱ - هر گه که ار آن عارض و آن رلف کمم ناد

۲۶۵ - ار عم بفعل آنم و ار عشق بفر ناد

می نا گل و شمشاد موافق بود و هست  
رنگ لب او می رخ و رلفش گل و شمشاد

ار من بسمدد حرد و مسد (۱) کر ار رطل  
من بر گل و شمشاد کمون می بکشم شاد  
گاه ار عب رارق (۲) اندر بر ما می

گاه ار رطب معقایی (۳) و بر کی و آراد

عشق تو بی گماه دلم را عذاب کرد

با در عذاب حسمه دلم را حراب کرد

۲۷۰ - اشک من آتشست برنگ و بفعل آب

هر گر که دید آتش کو فعل آب کرد

چون دل برد بار من ار من بهور (۴) شد

شد دور شادی ار من چون بار دور شد

---

(۱) حرد و مسد صیغه دگیری از کلمه حرد و مسد است

(۲) عب بکسر اول و فتح دوم انگور و عب

دارفی نوعی از انگور (۳) رطب بضم اول و فتح

روم حرما ی رسیده تاره ، معقلی فتح اول و سکون

روم و کسر سوم نوعی از حرما مسوب بمعقل نامی

(۴) بهور بفتح اول و میده

۴۰ کرد با من آنچه آذرماه و سربس (۱) کرد و من  
 با وی آن کردم که با گل بوب آدار (۲) کرد  
 چمد نار آن حشم خادو کرد با من سحرها  
 هیچ نار ایدون (۳) نکرد این سحرها کس نار کر  
 راحت من کرد ریح و شادی من کرد عم  
 گونه من درد کرد و ناله من رار کرد ۲۶۰  
 رفت معشوق از بر من چون فرار آمد بهار  
 قدر کی باشد برا آن کس ب عمار (۴) کرد  
 رادمردی حفته بود و بامرادی مسب بود  
 حفته را بیدار کرد و مست را هسار کرد  
 حواری آن کس را رسد کو در حور حواری بود  
 شود هر گر که بر حره کسی را حوار کرد  
 بمع او قوت دهد آبر که صعب آرد صبر  
 خود او دارو کند آبر که هر افگار کرد

---

(۱) سربس یکسر اول و سکون دوم ماه  
 اول و دوم بابر در بهوم سربابی (۲) آدار ماه  
 اول بهار از بهوم سربابی (۳) ایدون اسعا بمعنی  
 این چنین (۴) عیار بفتح اول و سکون دوم مسند  
 حله گر و دو دوی و ایدون دو صد و شصت و شصت

### ۴۳ - در مدح عمیدالملک کسدری

بود صبر اندر دلم تا بود بار اندر کمار  
صبر من از دل کمون شد کر کمارم رفت بار  
مر مرا با بار بود اندر کمار انده بود  
سوی من انده کون آمد که شد بار از کمار  
با حمارم تا خداوند حمار از من خداست  
بی حمار آنگه شوم کاند خداوند حمار  
۲۸۰ - همحور بن گوشوار و ناره (۱) او سد برنگ

رویم از نادیدن آن ناره و آن گوشوار  
ایں همی گوید که گر خواهی بگردم چون ملک  
و آن همی گوید رگردس مانم از خواهی فرار  
کشوری کو سوی آن کشور برد اسکر بکس  
خوید اندر حستن آن کس رضای سهر بار  
رود نمی اندر آن کشور نمای اسم و بدل  
عار ها را کرده کوه و کوه ها را کرده عار  
سوی شام ایماک کمد از بهر کین رو از عراق  
یمین دارد بر یمین و یسر (۲) دارد بر یسر

---

(۱) ناره دست سد (۲) یسر بسم اول و  
سکون دوم و سوم آسانی و آسان گذاری

۴۲- جواب و سرور من جو اړو بود و او ترو

بی جواب گشت دیده و دل بی سرور شد

ر مر جان هر بدروی (۱) قیمتی بمرانه ای دارد

ر دما هر چشمشاری (۲) گران سرمایه ای دارد

با کمین حمیا گرت ناهند (۳) را

آرروی دوستگانی (۴) می کند

نماد روی شر شرره (۵) دیدن هیچ سگ هرگر

سانگ شرر لیکن ر راه دور سگ لاند (۶) ۲۷۵

مر هر مت را هم آنگه ایلک و رای (۷) اریهت

این بهد یون بره یون (۸) و آن پمل را نالان کند

---

(۱) بدرو بفتح اول و دوم و سکون سوم

و چهارم مرعی که برکی مرفاؤل گویند

(۲) حشیسار بفتح اول و کسر دوم و سکون سوم

مرعانی در سب (۳) ناهند ساره ای که ساری

ره ره گویند (۴) دوستگانی اسجا بمعنی می حواریست

(۵) سرره بفتح اول و سکون دوم و بفتح سوم

حشمگس و دیدان نمای (۶) لاند از لاندن بمعنی

نالیدن (۷) ایلک نام حدس از پادساهان برك

و رای عنوان پادساهان هند (۸) یون بدربس و

ه یون بفتح اول سر حماره

۵۴- ما هرا را ان جهد و دشواری بی دس حدای

کرده اندر گردن ایشان بجهد و کارزار  
راست هر گز کی بود ما تر کناری کار شروع  
کین سامه دس بدیرفت آن بصر دوالفقار  
۲۹۵- ایلهی گردید و حار بدید سر مر شمر را

ما بخون گاو کرد آهنگ شمر گاو حوار  
بادشان آمد کمون آن داسمان کاراده گفت  
« تا نداری پیچۀ شمران سر شیران محار »

ما کمند کمتر صاف (۱) آن کو ورون دارد شرف  
ما حورد کمتر عقار آن کو ورون دارد وقار  
هم شرف از حاسد (۲) بو دور باد و هم صاف

هم وقار از دسم بو دور باد و هم عقار  
بو در مدح حریده هم محدود دیگر کس صاع (۳)  
در جهان حکم گردیده هم محدود دیگر کس عقار (۴)

۳۰۰- برگ فرو هشت (۵) شاخ و گسب هوا بر  
آمد در بوستان و صحرا بسم

---

(۱) صاف بفتح اول و دوم بمعنی لاف بردن

(۲) حاسد بکسر سوم بمعنی حسود و بدخواه

(۳) صاع ده ورمین (۴) عقار دارائی بامعول

(۵) هسن رها کردن

۴- با سپاهی حیره و منصور خو کرده بحوں  
 کرى رآن هر پسادہ عالمی رآن هر سوار ۲۸۵  
 ر مصر ار در نصره گروه اندر گروه  
 ب سل ار اب رحله قطار اندر قطار  
 ب صیحاك حادو گشت باطل سر سر  
 د افریدوں بدست اندرش گرر گاو سار (۱)  
 گروه دشمنان مات اسلام را  
 بی اندا همی در دورح افرورید نار  
 ر بغداد نارار حواحه را بودی مراد  
 و برکان را تمه کردی و بر کردی مدار  
 ماهمگر لکن آهوئی باشد بررگ - ۲۹۰  
 چه آسان تر بود ماهی گرفتن در بحار  
 و اقومی همیشه کار ایشان بوده عذر  
 ده بر حان ملوک ار بهر رشوب ر سپهار (۲)  
 ابق و کفر ایشان چند حای اندر نمی (۳)  
 من را حسن داده حدای کرد گار

---

(۱) گاو سار گرر فریدوں که گوشت سر  
 وں سر گاو بوده (۲) ر سپهار خوردن عهد  
 ان سکسین (۳) بی بضم اول قرآن

۲۷- باد حراں کرد برگت زر را همچون

ساخته دینارها بررق (۱) و ترویر

وای بر آن کو درم ندارد و دینار

حون وروق زر شود برگد دناپیر (۲)

خوشتراں آن کو دهد براب دینار

مادر ورنید خویش را بدهد شر



۳۱۰- ناع را باد حراں از مه دی داد حیر

گست از آن هیبت نعب (۳) و صفت ناع دگر

ابر مسترد (۴) بدم هرچه درو بود نگار

باد بشکست بدم هرچه درو بود صور (۵)

به همی روی عینر آید در وقت صباح (۶)

به همی باله رور آید در وقت سحر (۷)

---

(۱) روق بفتح اول و سکون دوم و سوم

دو روئی و دو رنگی (۲) دینار بفتح اول جمع

دینار (۳) نعب بفتح اول و سکون دوم و سوم

وصف و صفت (۴) سردن استحا بمعنی رانل کردن

و از میان بردست (۵) صور بضم اول و فتح دوم

جمع صورت (۶) صباح بفتح اول باه داد

(۷) سحر بفتح اول و دوم آغار رور

۴۶ - رنگ روبرو گون در حب خدا گشت  
 همجون پیروره آب داده نا کسیر (۱)  
 آب به چو نان (۲) که حورده ای تو بحداد  
 داد به چو نان که دیده ای همه تر  
 بلبل به پیر شد که در تن او کرد  
 سردی و پیری ر ماه آنا ناثیر  
 ناع پر از طرفگی بگونه (۳) طاوس  
 کرده اورو شد هارار گونه بصاویر  
 آب فسرده در آنگیر بکه کن - ۳۰۵  
 همجو برآورده قمه ای ر قواریر (۴)  
 صرح ممرد (۵) گمان بردش همانا  
 نا تمیس (۶) اکمون اگر بمید شنگیر (۷)

(۱) اکسر نکسر اول و سکون دوم سگ  
 کنما (۲) چو نان بمعنی حان (۳) بگونه بمعنی مانند  
 (۴) قواریر بفتح اول جمع داروره بمعنی شسته و  
 بگ (۵) صرح بفتح اول و سکون دوم و سوم  
 کاح و قلعه ، ممرد بصم اول و فتح دوم و سکون  
 سوم مستند بسمار بلند و آسمان سای و صرح ممرد  
 سطحی بوده اسبابیلور در پیسگاه سلمان (۶) بلقیس  
 نکسر اول نام ملکه شهر سنا و معشوقه سلمان  
 (۷) شگیر مرکب از شب و گیر آغار رور



۴۹ - سیمان (۱) آمد و در کس بدل لاله و کل

سب و بارش بدل سب و سب (۲)

۳۲ گر سد ار لاله وار حمیری حالی و دبی

باع حویان که اربن هر دو باید ابر

نادرنگ (۳) آمد و ار بادۀ بو دارد روی

نادرنگ و می ار لاله و حمیری دهر

وارب لاله سمراب سد انگور سماء

حون سد ار لاله روان و آمدن انام سدر

دارد اس سرچی نهان و سباهی ندا

داسب او طاهر سرچی و سباهی مصر (۴)

(۱) سیمان بفتح اول و سکون دوم ،

فتح سرم کلی رد ک؛ در کنار داهپا روید ،

راهرو در گوید ( ۲ ) سمن بفتح اول و دو

نامن و داسمن ، سسیر بفتح سوم و سکون

چهارم و فتح سجم همان سومین است (۳) ،

درنگ همان نا انگست (۴) مسمر بفتح اول

سکون دوم و فتح سوم نهان و نویسنده

۴۸- بادی آشفته و بسد آمد از جانب شرق

کرد لشکر که نورور همه زیر و زیر

بسد از نام حلی (۱) ناگه و از راع (۲) اماس

بسد از دشت کانه ناگه و از کوه کمر

شاحها را همه اندود بر آب (۳) ز زیر (۴)

برگها را همه آراست بدسار و درر (۵) ۳۱۵

شاح گل بود ساع اندر همگام بهار

حوب و آراسمه ماسده طاوسی بر

سد کمون بی ممل و برگ فرو ریخت همه

بی ملت ناسد طاوس فرو ریخته بر

نقس فرودرس گر ناک تمه گشت چه ناک

بابی آمد هر يك را رو نسکور

---

(۱) حلی بصم اول و کسر دوم و سکون

سوم مسدد جمع حلی فصیح اول و سکون دوم و

سوم بمعنی زور (۲) راع حص رار (۳) ز

آب مرکب از زور و آب بمعنی آب طلا

(۴) درر فصیح اول اسرک و گل رنگ (۵) درر

بصم اول و فصیح دوم و سکون سوم جمع در و دره

مرواریدها

۵۱ -- مایه می هوای سال آری

رو حای کاه مس و گپی محمور (۱)

۳۳۰ گر یونخط وءارض کمر آری (۲)

معدوری ای امیر دال معدور

هر در نه فیه گسی دراز سنگ (۳)

معمور بی گمان و نه فع و فور (۴)

با سمدی بو مالک ر مالکابی (۵)

هنگندی از جهان مس سیمور (۶)

( ۱ ) محمور بمع اول حمار آلود و

حمار رده (۲) کمر آوردن بمعنی بکمر کردن (۳)

فیه در زبان فارسی بمعنی فربه و سفته است ،

از سنگ بمع اول و سکون دوم و مع سوم نام

کتاب مایی ، به رسم که بواسطه نفس های ربا

معروف بوده است ( ۴ ) معمور بمع اول و

سکون دوم لقب سلطان نادرشاهان حسن ، مع

مع اول است ، فور لقب نادرشاهی رای قوچ

(۵) ملکابی بمع اول و سکون دوم نام ملک

از امران بزاری (۶) مسور بمع اول ناسطور

موسس طریقه ای در دین بزاری که مسح را

دین مبداء و در حدود ۴۴۰ م لادی در گذشت

و هواخواهان طریقه وی را که فرقه ای از بزاری

هستند مسوریان یا مسطوریان می گویند

۵۰۔۔ طاہر و باطن باربع ہمن دان و دربح  
ہردو صد گل و سربس (۱) و خلاف عمر (۲)

۳۲۵۔۔ ہسب ان ہردو بر اندر ہمداری سم

ہسب آن ہردو ہسم اندر ہمداری بر  
راع سی ہمتہ ناع کمون علعل (۳) و نانگ  
ساد ہعجون سمہ رنگ (۴) بہگام سمر  
سبع اورا ر اہل طاہر و باطن ر احل  
سمر اورا ر فصا گوشہ و بہکان (۵) رہدر

ای حوں بری بروی و س حوں حور  
رووی بو رور و موی سب دبحور (۶)

(۱) سربس ہسب اول مسکحہ و روی  
رسی (۲) عمر ہسب اول و سکوں دوم و ہسب  
سوم اسحا بمعنی برکس اسب (۳) علعل ہسم اول  
و سکوں دوم و ہسم سوم بمعنی نانگ و ہاھو  
(۴) رنگ ہسب اول و سکوں دوم و سوم مردم  
رنگار و رنگی (۵) سکان ہسب اول و سکوں  
دوم بونک سمر و برہ (۶) دبحور ہسب اول و  
سکوں دوم سار نارنگ

۵۳۔ سدم مدهوس ار آن كفار و گهسی

۳۴۰ که ار دیوانه نگ سادید ربحر

بی معسوق دندم ، اروی او

بگردار کماں و عمره (۱) حوں سر

رحی رنگس بجوی حوں گل و سب

لی سمر بن نگوبه (۲) حوں می و سر

به حوں بالای او سروی نکسمر (۳)

به حوں دندار (۴) او بهسی نکسمر

ماوردم می رآن آب حوسر

که درباگت ارآن سمعه ر سر (۵)

سمد مسکوی و رت سروی

۳۴۵ من بهوده گوی و ناله ربر

(۱) عمره فتح اول و سکون دوم حسمک

و اساره ، احسم (۲) گونه بمعنی رنگ (۳) نکسمر

نکسر اول و سکون دوم و فتح سوم نام فریا ای

درحاک برسر کسرو بسیار کهن معروفی در آنجا

بوده و آنرا در قدیم « رک مداسد » و می گویند

رردسب بدست خود بسایده است (۴) دندار بمعنی

روی (۵) اساره بضرر و آب رند کاسب

۵۲ -- ز دوسمه (۱) درنگ و دسه (۲) بصر

مراوان حورده نار امروز سوبر (۳)

می اندر سر همور و حواب در حسم

درآمد ار در حرگاه (۴) سنگر

مرا گف ار خدا ماندم ر بو درس

۳۳۵ مگر امروز حسم و عدر بندر

همه دندم بس و بس و حب و راست

رو و آی و برو آر و ده و گمر

به حای لهور (۵) و عرب بود و حاوب

به وفب حسگ و طهور و مزامیر (۶)

اگر حسم دور ار نکدگر دوس

کنم آن حواب را امروز بصر

کنون حالی کن ار سگانه حرگاه

بر ار می کن عواری و فواریر (۷)

(۱) دوسمه دسمی (۲) دسا ۸ بروری

(۳) سوبر بفتح اول سرمساری (۴) حرگاه

بفتح اول خانه بررگ (۵) لهور بفتح اول و

سکون دوم و سوم ناری و سرگرمی (۶) مزامیر

بفتح اول جمع مرمار نکسر اول بمعنی بی (۷)

فواریر جمع باروره بمعنی بطری

۵۵ -- مرد سب و جوانمرد بهساری و مسمی  
 ناکمره گهر (۱) مردم چه مسم و چه هسمار  
 ار حلق سراوار بو بودی بحمن ملک  
 ارد در سناد سرارا سراوار  
 بارار ر رنگ او حون کلمه (۲) نرار  
 بالر ر بوی او حون حانه عطار  
 ۳۵۵ فر حیده هراز اسب که از فصل وهر گسب  
 وحر همه سادات و گربن (۳) همه احرار

ماهسب نماگوسب و رلمب سب دبحرر  
 رس کوی نرار طامب و رآن سهر برار بور  
 حسم و رح بو در گسب ناز سب و گل سرح  
 گل مسم سده بی هی ودر گسب سده محمور

(۱) ناکمره کهر بمعنی ناکمره براد (۲)  
 کلمه اینجا بمعنی دکاسب (۳) کربن بضم اول  
 بمعنی آورنده و ارکیده

۵۴ -- به گاه خدمت از من بود عفت

به گاسه بود از باز بقصر

همه سب در حجاج و قلاب (۱) لسكر

رو و آی و برو آرو ده و گمر

مرا گوئی که ررم و برم اورا

نكن بفسر و سرح از داری از بر (۲)

ر بم حنجر بو اسبحوان سوحب

بر اسنان و از اسنان حاسب حنجر (۳)

۳۵۰ حوں کرد مرا عاشق بر گسب ر من نار

نا آن لب بی مهر بعماد مرا کار

دندم رح معسوق و بدانسیم کاکمون

صه ساله عرا بارد باک ساعمه دندار

(۱) حجاج بفتح اول دو طرف صفت سباه

و قلاب میان آن (۲) برنا و بر بمعنی باد و از

بر داسیس بمعنی از حوط داسیس و از برداسیس

(۳) حنجر بکسر اول و سکون دوم بوی سوحس

اسبخوان و حرم و حر آن



۵ -- نازک اندامی که بر اندام او حوین نگذرد  
 باد ، ارو مانند سنان بروی حو آه در حویر  
 ماه نارس سناه و مساک نارس سمد  
 سر با مرگاس کند و سرو با قدس فسر  
 ۳۶ طعم سکر دارد آن لب گرچه دارد رنگ می  
 بوی عمر دارد آن رلف ارحه دارد رنگ فمر  
 در کف او ساعرو در بر سان (۱) اندام او  
 این ناور اندر ناور سب آن حرر اندر حرر  
 آب او گردد حوسگت و سگت او گردد حر آب  
 از بهت دار دار و از بهت گمر گمر

بهر بهی از دور دلم را ندو عهر  
 سیمی ندو ربحر و سمدی ندو کافر  
 مسکن سر رلفس بو هر که که مسکن  
 سورد همی گوی معسر ندو حمر (۲)

( ۱ ) برسان بهج اول نازحه ابر سیمی  
 رنگ ( ۲ ) حمر نکسر با صم اول و  
 سکون دوم و بهج سوم عود سور

۵ -- در آمد و روح و عارض بوهر که طهر باقی (۱)

بسیک بمعنی سوسر و سب و مینور (۲)

اولو سب باقوب بهمه لب و دندانب

باقوب سمندی صدف اولو مینور (۳)

۳۶ حوں حانه ریمور سید اس ح همه دل من

و آن عمره عمار (۴) بو حوں سیر (۵) ریمور

اررح معیوق دورم درعم هجران اسیر

گسیه ارم دل بقور و دس رفرف باقیر

رور و سب کرده رسوق سیمری (۶) عارضس

حوں سب بارداک رافس روی حوں بدرمهیر

(۱) طهر باقی بمعنی دست باقی است

(۲) مینور نام حابی در حریره سربدست کا کافور

سب را از آنجا می آورده اند (۳) م و ر بمعنی

اول براگنده (۴) عمار بمعنی اول و سگون دوم

هستد حاس و سه گر و سجن حس (۵) سیر

ارجا بمعنی بس آمده (۶) سیمری دسبایی که

در سوسر می باشد

۵۹ - ۳۷۵ بر سر حسمه نایار نو دار (۱)

لمس فی الدار عره دینار (۲)

نمست مرا عمت اگر دوخت و صبا حسم من  
خوس بدورید حسم کردد آه حسمه ناز (۳)  
آنکه سمر (۴) بود واسف ریرس اندر حرس  
و آنکه ندی باربه (۵) در کف من حر گوار (۶)  
مزل و ماوای خوس همح ندانم که حاسب  
هسم دمدار (۷) قوم گاهی و گاهی بهار (۸)  
آمده وقت وصال رفیه رمان فراق  
گسمه سم از بهر ما کمدر و و دیر ناز (۹)

(۱) اریو بهج اول امرود و گلانی و  
اریودار درح گلانی (۲) در حانا بحر او کسی  
نست (۳) آه حسمه نسیم دوم محقق آموخته بمعنی  
دست آموخته (۴) سمر بهج اول و دوم محقق  
اسیر بمعنی فاطر (۵) باربه بهج سوم محقق  
باربانه (۶) حر گوار بهج اول و سوم بمعنی از  
کلمه حر خونی که حر را بدان رساند (۷) دمدار نسیم  
اول دنباله کس و آن که اریس لسكر رود (۸) بهار نسیم  
باج اول نسیم و نسوا (۹) دیر ناز بمعنی دراز

۵۸- ۳۷۰ روی دو نیمه ماند و دندان سردا

رابع سب بلدا عارض بدو نگر (۱)

حون ساق و سردن دو به کس دند و نه بعد

برداسته دو گمنا، سمن بدو عرعر

رمانه مدح را حاودان همی دارد

ار آنکه سبب عر در سب و او سب سبب رکور (۲)

مانده دو دمار (۳) ار حسرت نا درد و دربع

درد او آنکه سود روری او آب عسیر (۴)

مسده (۵) صدها حمدن حمدن صدها مسده

می خور بطرب نا من نا من بطرب می خور

(۱) بلدا بفتح اول سب اول رهستان

که بلندترین سب سال باشد، دو نگر برج

خورا (۲) رکور بفتح اول سواله و نحل (۳)

نودماره رعی کا عم خورک و ماهی حوار کوسد (۴)

عسیر بفتح اول بالاب و آنگر (۵) مساصعه

بسی از عمل سببیدن و سببیدن معنی سبب کردن

و کردن کسی کردن

٦١ - رحمة (١) آن صدم و رلف او مرا هر شب

نفسه بود بدست اندرون و مررنگوس (٢)

فسوس (٣) کرد همی در نمد سرح امس

سیره کرد همی با حراع روی نکوس

نمد بادولت او برنگ بود - ححل

حراع بادورح او دروسی دریوس (٤)

گهی مدیح نموس او و من مدیح سنگال

گهی سرود سرای او و من سرود نموش

٣٩٠ یحی آنکه برا داد داد نعمت و بار

برین عربت مدحشای و قول او نموش

سمور حر بد این نمده ار مکارم بو

کمون سمدست ر مدحارگی سمور و روش

( ١ ) حمد نصح اول و سکون دوم و

سوم موی کوباه (٢) مررنگوس نصح اول و

سوم گماهی حوسموی (٣) افسوس نصح اول مدح

افسوس و فسوس کردن نا افسوس کردن بمعنی تحقیر

کردن و حواسمردن (٤) نوس بمعنی نوسیدن کی

۶۰ - ۳۸۰ سده بحسب من از سادی رنار ب

دو سال همدو در و رود و میل همدو دو بار (۱)

کمون که گر گان حالی سدار ما و لوبماند

سوده ای که سانهس گاه خود و برار (۲)

علام بوسده عالم حمانکه خواهی ده

برای بوسده گردون حمانکه خواهی دار

انا حواهر فرهنگ را صمیر بوکان

دوکف بو رطب خود و درق را کانار (۳)

سمی گدسب بمن بر لطف و حرم دوس

دسبم اندری بودو دار در آعوس

۳۸۵ سادگ بر بط (۴) گوس و بروی دلمر حسم

سماع کوسا کوس و سمد بوسا بوس (۵)

(۱) دل مسافعی کا باندازه ملک مد صر

بامدو بار که سارا ناز هم و سمد همان کرسب که فاجیلا

میان دو دست باشد خون آعوس را ناز دسد

(۲) برار بفتح اول را ندکی (۳) کانار خوب

بب حوسه حرما و ساح بجل (۴) بر بط بفتح

اول و سراساری کا عود هم کوند (۵) کوسا کوس

آنچه کوس را بر کاند و بر سادوس بوس و کو ارا

۶۳ - بناد روی بو حوون آس حامل (۱) مرا  
 سمن بنگار (۲) سود در دل حراب آس  
 ۴۰۰ مرا دلست که هر دم بهر بوجد بار  
 حوواں سو حمه می گردد از سماں آس  
 مرا رجوون جگر بر فروح آس دل  
 همانکه اریم حووانه کباب آس  
 فروع سمع رواں بناد از فروع رحب  
 برور برم سپهر فلک حباب آس  
 ماه میان بنادش (۳) و صبت بنگار (۴) نشود  
 شب چهارده از عکس ماهتاب آس  
 رهی حال بهست بو سرزه سمران را  
 نموده حوون بت مجرور بیان (۵) بحواب آس

(۱) آس حلیل آسی که ابراهیم را  
 در آن افگیدند (۲) اساره بدست که آس بر  
 ابراهیم کلسان شد (۳) بناد صبح اول راه ناهس  
 (۴) و صبت صبح اول و دوم می و صبت بنگار بمعنی نفس  
 کده بی بدان جهت که گویند ماهتاب کباب و مانند  
 آرا می بروراند (۵) مجرور صبح اول از جسم  
 گرم شده

۶۲ - اگر بماسد حاموس ارو بدرد سری  
نکار در حال (۱) آید اگر سود حاموس  
دهد بروری دما بر ابران حمدانک

بسیب سال دجبرد ر حد سیمبر و سوس  
ندان اسارب کر مهر دنده حواحه نمود  
سدد فوجی ار حوا حگان در کمدوس (۲)  
۳۹۵ سروس (۳) مهر فگمده بر اولمای بو بر  
همیشه با بود اندر بحانه مهر سروس  
همیشه با که گپی مهر آید و گه دی  
همیشه با که گپی بر آید و گه خوش (۴)  
زهی ز کوبه رحسار بو نماب (۵) آس  
هوای بو رده در سمع آفتاب آس  
خو عکس روی بو در گوهر سراب امد  
عشق وار سود در دل حمداب آس

(۱) حلال نمج اول و دوم ساهی کار (۲)  
کمدوس طاهرا نمعی نکابوسب (۳) سروس  
نیم اول فرسه و نام روز هفدهم از هر ماه  
ایرانی (۴) حوس نام روز چهاردهم از هر ماه  
ایرانی (۵) نماب نامیکی



۶۵ - برای دفع سلاطین اس (۱) در دیوان

کسیده نمره نائید حون سهاپ آس

سهمه ب دردمده کل سرح ارو همس

دل آه و دهغه سسم اندر آهس

روسن چهاپ ر ع-ق نو بود نمره بر کسی

کل راف نمره نمند بر روی روسس

حون گوسوار اوسب برردی رجان من

همحون سرسات دنده من گردمندس (۲)

۴۱۵ گر رود فمد سسگف آس من اندر

رود افمد رود آس در بوده حرا (۳)

در مدح انوعالی حسن ان اسحق نظام الملک طوسی

کم حرا کمم رور و سب گله ر فرا

فرا کرد مرا ر آن نگار دامر طاق (۴)

(۱) سلاطین بفتح اول جمع سهاپ ،

اس کسر اول و سکون دوم و سوم آدمی راده

(۲) گردمند بفتح اول و سکون دوم و سوم

و فتح چهارم و سکون سسم و فتح سسم گردن مند

(۳) بوده آسگیره ، حرا بفتح اول و سکون

دوم مسند آنکه آس او رورد (۴) طاق بمعنی حد

۶۴ - ۴۰۵ سخن گرار (۱) بود همچو آس موه

رءق مدح بو در عس المهاب آس

اسارند ب رهمرا طبع حو آس

هممه ربر ار آسب و کاماب آس

در آسانه سمرع می رید هر دم

حدنگ (۲) عدل بو ار سپهر عتاب آس

حو دود سمع بو ار رورن اسر (۳) افند

ر برق حمله سب را کمد طباب آس

حو حان حصم برا در ارل بدید آورد

سافرید حدای ار بی عتاب آس

۴۱۰ مرا ر طبعه هست حس اس رماں چه خطر

که می فرورم ار اس گوهر حوساب (۴) آس

(۱) سخن گرار بمعنی سخنگوی (۲)

حدنگ بهج اول و دوم سری که ارجوب سبب

سارند (۳) اسر بهج اول کره آس (۴) حوساب

مرکب ارجوس و آب آنداز در گوهر و حواهر

۶۷ - مه ماه است به مگس (۱) دو بند عارس او  
 ار آن دو بند مر آن ماه را مباد اطلاق (۲)  
 کر آن دو بند کر اطلاق ناند آن مه نو  
 رعسق او که و مه (۱) حفت را دهد اطلاق  
 کند خلق بروحان و دل همه بعه (۴)  
 در او فاده ر بارار او سعل و بقاء (۵)  
 ۴۲۵ حوا و سر بای در بقاء (۶) بند کند

رر و درم بعه با بطلع با بقاء  
 بکند عسوی اندر دل من آس و گس  
 رنف آس دل بوسب بر نسج حراق  
 بصف عسق اگر ناسد آس اندر دل  
 دل وی ار دل من نس دارد اسبجق

(۱) سگون سماء در یک سب (۲) اطلاق  
 نکسر اول رهایی (۳) که سکون خرد و مه  
 سکون برک (۴) بعه براح اول و دوم هرچه  
 حرح کند (۵) سعل نسج اول و سکون دوم  
 کرفاری ، بقاء نکسر اول دوگانگی (۶)  
 بقاء نکسر اول جمع بعه

۶۶ - فراق کرد مرا دور از آن ماه و ماه

که هست ماه دوهفتمه بنور او مسما

ارو وصال حرا بی فراق دارم طمع (۱)

گهی وصال ندارم امید و گاه فراق

که روی آن شب ماه هست و ماه بانان را

بر آسمان برگه رؤیاست و گاه محاق (۲)

۴۲۰ دلم بر ابروی او فسمه گسب و طره (۳) او

که آن رمسک روا هست و این رمالیه (۴) طاق

بر آن رواق و بر آن طاق نفسهای بدیع

بود بکوبن با نفس و رنگ طاق و رواق

(۱) کاهه طمع را کاهی در سحر فارسی

نفس اول و سکون دوم و سوم آورده اند (۲)

روست در اصطلاح نجوم زمانی که ماه دیده شود

و محاق نفس یا نکسر و یا نیم اول زمانی که

ماه هیچ دیده شود (۳) طره نیم اول و سکون

دوم مسدد سکسج و سلفه موی (۴) رواق نکسر

یا نیم اول ساسان و انوان ، عالیه بوی خوشی

که از مسک و عسر و حرهای دیگر مساحند

۶۹ -- مگر نگریدن او بر سده است محمده (۱) بنگ

که وقت وقت بحلق اندر افندس حما (۲)

رج سفاب حوں روی بکواں گه سرم

کان حمزه اورا وهدام مجرا (۳)

۴۳۵ درسب گوئی بر موف ( ۴ ) از بی وریان

برید حاجی اعما ( ۵ ) گو سمد و عما ( ۶ )

مگر که هسب گل ناسمن رر و رسم

که هسب رره اورا میان سیم اورا ( ۷ )

کراسمه حده ( ۸ ) حسمه پای رره مره

بدیده است حسمی بدن صعب آفاق ( ۹ )

( ۱ ) محمده بکسر اول و سکون دوم

و هج سوم و چهارم گردن بد ( ۲ ) حان بسم اول

گلودرد و بگی نفس ( ۳ ) مانند احکری و

بر کهای آن از حوں کرمب ( ۴ ) موف صبح

اول و سکون دوم و کسر سوم و بر لگاهی در کوه

عرفا که در حج در آن وریانی کند ( ۵ ) اعما

صبح اول و سکون دوم گردن ( ۶ ) حان بسم

اول برعاله ماده که همور بکسال بداسه باشد

( ۷ ) اورا بسم اول بر گها ( ۸ ) حده بسم

اول و دوم و سوم مردمک حسم ( ۹ ) آفاق

جمع افق بمعنی سرزمین و جهان

۶۸ -- مگرد گردحلاف ای همه مه عابدو

حلاف کردن عهد و سکسن مینا (۱)

سار ناده که آورد نادر دوی بهار

ادر علمنا کاسا علی السماع دهان (۲)

۴۳۰ همان معدل (۳) معروف کو سپهر اندر

که ناده حوردرن حواهمد بس او فسان (۴)

کمون حو نادر صبا خرد، ار بساط کمد

ساد مصمصه (۵) هر نامداد و اسسنا (۶)

همی بحددد ناع و همی بگردن انر

حو روی معسوفان و حو دنده عسان (۷)

(۱) مینا سارس و نگانگی (۲) سانگ

سرود حامی بر برای ما سار (۳) معدل بصم

اول و فتح دوم و سکون سوم مسدد کسی که

گواهی کسان را تصدیق کند (۴) فسان بصم اول

و سکون دوم مسدد جمع فسان (۵) مصمصه

فتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم

گرداندن مایعی در دهان (۶) اسسنا بکسر

اول و سکون دوم و کسر سوم بو کردن و در

سی کسندن (۷) عسان بصم اول و سکون دوم

مسدد جمع عسان

۷۱- مدبری (۱) که مطمع مسخر بد (۲) و ربوب

فامس را کمپان و نگمس را آفاق

لطیف حلق وی و حامس مواق خلق

بافریده مخلوق به ارو حلاق (۳)

۴۴۵ بود رگسی مر خلق را بهس (۴) سرف آناک

موافق آند با حلمب لطیف احلاق

وربر آن ملکسب او که حرد کرد بگرر

سر هزار ببال و سر هزار ابلاق (۵)

سمع و بر همی کرد مبر طعل فتح

حمانکه مبر اب ارسلاں بحداب و حمان (۶)

حجسمه دواب او در حپان حو ملک اند

بر آسمانس بر دبدار رمس بر اق

(۱) مدبر جسم اول و فتح دوم مسدد

و سکون سوم کارکسا و مدبر و حکمران (۲)

مسخر جسم اول و فتح دوم مسدد و فتح سوم

سرو و فرمانبردار (۳) حلاق بفتح اول و سدد

دوم آفریدگار (۴) بهس بکسر اول بهربس

(۵) بال و ابلاق از ناه پای ناساهان بر کسانسب

و ابلاق بریان بر کی بمعنی کسانسب (۶) حمان

بجسم اول هأخود از حومان بر کی بمعنی گرر

۷۰ - دو جسم حوس در افگن جسم آدرگون

درس رماں و بر آماں او گمار آماں ( ۱ )

جسم ر مره ررد اگر بکو نمود

بکو بود سمه اندر ممان جسم احداں ( ۲ )

۲۴۰ حو رور درم دلاں سمند بی حالس ( ۳ )

یکی گرفته سر در کف و یکی مرراں ( ۴ )

بهاده گوس که با بند فتح گاه ( ۵ ) بواب

رکد حداں ( ۶ ) حراساں و کد حداں عراق

وربر سلطان رس ( ۷ ) رهاں جراع رماں

ابوعلی حسن بن ابوعلی اسحاق

(۱) آماں جمع امی بفتح اول و سکون

دوم و سوم گوسه درونی جسم (۲) احداں بفتح

اول و سکون دوم جمع حده (۳) حالس نکسر

سوم حگ ( ۴ ) مرراں نکسر اول روس

(۵) فتح گاه هنگام فتح ( ۶ ) کد حداں نسکار

(۷) رس بفتح اول و سکون دوم رور



۷۳- مخالفان ورا در دهان در رق و در

می اراپت حمیمت وانگس عساق ( ۱ )

موافقان را در عصر اور در کت او

درم مروں بر هر چند بسیر اتفاق ( ۲ )

۴۵۵ بهسم قسم حور ر به حریف برل برول ( ۳ )

به سم هسب افلاس و همب املاق ( ۴ )

(۱) لپت بفتح اول ربانا آس ، حمیم

بفتح اول کرهای سوران ، عساق بفتح اول و

سکون دوم مسدد با مصحف ح کی که از رحم

دور حیا برآورد ( ۲ ) اتفاق بکسر اول بمعنی

حرج کردن و هربا کردن (۳) برل بفتح اول

و سکون دوم ورود آمدن برول بضم اول جمع

برل بضم اول و سکون دوم آنچه برای مهمان

آماده کند (۴) هسب بفتح اول و سکون دوم

و فتح سوم برس ، افلاس بکسر اول بهی دهمی

و ورسکسب ، همب بفتح با کسر با ضم اول

اسهام ، املاق بکسر اول در بهی دسی افسادن

۷۲ -- بسم خاطر او گر رسد به چرسود

عمر بوی در و رنگت و آب بوس مداق ( ۱ )

۴۵۰ هر آن کسی که نه مساوی آن ورز بود

رهش در ( ۲ ) نمود در جهان و را م ساق

که ساسب آرد بدید همت او

حسوع در انصار و حصوع در اعماق ( ۳ )

که سحابوب برهر که او گساید دست

گساید ابرد بر آسمان و را ارزاق ( ۴ )

(۱) مداق بهش اول بمعنی اندرون دهان

و یوه دانه و بوس مداق برکت فارسی و بمعنی

کوارا و گوارنده است ( ۲ ) در اینجا بمعنی

حب و حبه است (۳) حصوع بهش اول بمعنی

فروشی و سروی ، انصار بهش اول جمع نصر

بهش اول و دوم بمعنی دندکان ، حصوع بهش

اول فرمان برداری ، اعماق بهش اول کردن (۴)

ارزاق بهش اول جمع روی نکسر اول و سکون

دوم بمعنی روری

۷۵ -- بساط خانه او کن گه بپاين حواں

۴۶۰ سرای او دس در راه حلو حواں اسواں ( ۱ )

اگر بپد طلق و حواں سرای هم ب حواس

سمهر ناپد حواں و سبارگان اطلاق ( ۲ )

رهن مسروق و معرب سمر د حواهد او

بدان عتاب او رهز حرج را بر ناپ

درین سمند ناپدیده همح کس سمهرع

ار آن سمند ناپدیده همح کس و فواں ( ۳ )

بر بو لا معی ای نامور وربر آمد

حوبر دا حمد کعب و حوبر د سراسحواں ( ۴ )

۴۶۵ رواں بسادی همحواں سناوری که رود

در آب دحله ر ناپ الارح ناپ الطاق ( ۵ )

( ۱ ) اسواں نصح اول جمع سوو بارارها

( ۲ ) اطلاق نصح اول جمع طلق ( ۳ ) و فواں نصح اول

و سکون دوم در حنی افسانه ای ( ۴ ) کعب مراد

کعب ب رهبر ساعر معروف عربست که ار

مداحان ساعر بود ( ۵ ) ناپ الارح یکی ار

درواره های شمالی بغداد و ناپ الطاق یکی ار

درواره های سرفی آن شهر



۷۷ - رمانه کرده برا همه جو بومرا برد را

هرار حمد و بنا بالعی والاسراق ( ۱ )

---

در مدح عمید الملائک

بندست و گره سر بر سر آں زلف سبزه ( ۲ ) رنگ

حون خود و زره حرد و همه حامه اویسگ

بگسب چهاں بردل من ار فیل ( ۳ ) آنک

بگسبو را دنده ودل بگک و دهان بگک

و آں عالیه گون زلف بر ار دایره و شکل

و آں آینه گون روی بر ار نادره ( ۴ ) وریسگ

( ۱ ) عسی بمعنی اول پادشاهان رور و اسراق

بکسر اول هیکام برآمدن آفتاب ( ۲ ) سبزه

بمعنی اول و دوم سگی سبزه و بر او میسند بر

و مرچاں که سبزه هم گویند ( ۳ ) فیل بکسر اول

و سکون دوم و ار فیل آں اصطلاح زبان

فارسیست بمعنی از چپه آں و سبزه آں ( ۴ )

نادره بکسر سوم حیرت انگیز

۷۶ -- ر درد ناحیسی است را فوائده و کعب ( ۱ )

حو ساقیان را هنگام خواب مسنان ساق

سوی که به سود رو نگاه مدح وصله

ر حلق ساعر بو شعر قائم الاعماق ( ۲ )

همیشه با بود انلاق ( ۳ ) کمر ار بعداد

گه باحر بعداد بسیر ر انلاق

حریمه بو ر انلاق ناد با بعداد

بحاح و مصر سناه برا سرا و وناق ( ۴ )

۴۷۰ نری سادی با در میان حلق بود

سروین همه سو گند ها طلاق و عماق ( ۵ )

(۱) فوائده جمع فائده دست و پای سمور ، کعب

بفتح اول و سکون دوم و سوم بعد از حوا (۲) قائم یکسر

سوم گرد آلود و سناه رگ ، اعماق بفتح اول جمع عمی

بفتح باضم اول و سکون دوم و سوم دور برین حای نایان

و قائم الاعماق اساره نایان عرار خوره و نه سی العجاص

«و قائم الاعماق حاوی المجرى مسناه الاعلام لسماع الحق»

(۳) انلاق نام باسحب حوا و عور (۴) بحاح باساس نام سهری

در ماوراء النهر بردك باسکند کوبی ، و نای ناو نای بفتح

باضم اول سراحه و اطاق و طاهرا این کلمه صمطد بگری

از کلمه انای و او نای بر کسب که اکون اطاق

بو سده (۵) عماق بفتح اول و نه سی و نومندی

۷۹. نه بهر دمان ( ۱ ) دارد ناهمب او باب  
نه سرربان ( ۲ ) دارد ناهمب او همگن ( ۳ )

### در مدح سده الملك اده نصر

۴۸۰. بگاریسا ( ۲ ) بواربوری و دیگر بکواں ارگل  
حوسب ارگل سودبیدا حراهمسی بوسبگن دل  
مرا حهمبب بر حسمب بمارم حسمب ار حسمب  
بحسم سوح باطل حوی ( ۵ ) حوم مکن باطل  
براهمب کردیم نسبه نه زگان کردیم حسمه  
گره برسمبگی همگن مرن بر خسمبگی بلبل ( ۶ )  
اگر خواهی که بد بر من بیاورد ز من مگر بر  
اگر خواهی که بد امان بیاورد بر من مگسل ( ۷ )

( ۱ ) دمان بمع اول از فعل دهیدن بمعی  
فریاد کشیده و بند روئیده ( ۲ ) ریان بند و  
حسمبک ( ۳ ) هسگ بمع استجا بمعی دور و  
دوب ( ۴ ) بگاریس بمعی دلبر ( ۵ ) باطل  
حوی آنکه خواهان باطل باشد ( ۶ ) بلبل همان  
بلبل است ( ۷ ) مگسل بکسر سوم از فعل  
کسیدن استجا بمعی بریدن از کسی

۷۸ - هسب ابن هسه بداري و پهرسب سسطي )

۴۷۵ هسب آدېمه گزني صفت صفحه اربنگ )

گر در گس و بارنگ سد ار بالمر، آمد

حمری و سفای بدل بر گس و بارنگ

حور بر مگه حواحه عمد سب که ( ۳ ) ود

با حرمی حب و با سکوئی گمک ( ۴ )

در بای محیط آنکه ورا بسب کران، ه

مرهف میمون برا بر سب لک ( ۵ )

(۱) محسطی بفتح اول و کسر دوم

کتاب معروفی در نجوم از بطلمیوس که اص

آن Almageste بوده و آنرا مغرب آ

المحسطی گفته اند و سس الف و لام آغار

را الف و لام تعریف باری فرض کرده و از

آن اندادا و محسطی گفته اند و پهرسب هسب

سعی جدولهای نجومی اس کتابسب (۲) از

بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم ناارر،

نام یکی از کتابهای مانی بوده اسب که گو

نفسهائی داسه (۳) که بضم اول محف

(۴) گمگ بفتح اول نام رودی و سر رم

در هندوستان ( ۵ ) سب لک بکسر اول و

چهارم باصطلاح امروز فورک با



۸۱ - خداوند خداوردان عه دالمالك نوبصر آن  
 بهر فصل اندرون جامع بهر کار اندرون کامل  
 ۴۹۰ بگردد هر گر او عاخر رندا کردن معجر  
 حوباند کاهای ارسیر گاه خوردن کاهل (۱)  
 سلاسل (۲) گردد ارسیمس بر روی دسه را  
 دند آند نس اندر ر نیم آن سلاسل سل (۳)  
 چپان روی همی بارد خو جان ار عقل و جسم ار جان  
 بحسم و جان هوای او بحرد مردم عاقل  
 سارا حل (۴) که روز نرم گسب ارد سب اورا کب (۵)  
 سارا کب که گاه ررم گسب اردنغ اورا حل  
 حفا کردش بر هر کس با حمر و سکون (۶) باشد  
 وفا کردش با هر کس با حل باشد و آحل (۷)  
 (۱) کاهل بر گردن و بالای سب (۲)  
 سلاسل بهج اول جمع سلاسل نکسر اول وسوم  
 معنی رجبر (۳) سل نکسر اول با ضم اول  
 و سکون دوم همدد ساری که بهارسی با لارم  
 گوید (۴) راحل معنی ساده (۵) را کب معنی  
 سوار (۶) سکون ضم اول معنی آرامش (۷)  
 عاقل معنی رود و آحل معنی دیر

۸۰ -- رح بوماه حسن آمد دل من بر رحوں آمد

به حسن اربو بود حالی به حرن ارم بود رابل (۱)

۴۸۵ حرا ای مه را مبرل دل من گسب روروسب

که هر بر حی بوده را یکی سب بادوسب مبرل

بدارد سکو بی صدیک رحاق بوهمه حلاج (۲)

بدارد حادوئی صد باب رحاق بوهمه نابل (۳)

برابر سیمگون (۴) رحسارم سگسب ارکله (۵) برون

مرا برر رگون (۶) رحسار سلسب از مره سابل (۷)

یکی هم حون بگاه فصل کلاک حواحه بر کاعد

یکی هم حون بگاه خود سب حواحه بر سابل (۸)

(۱) رابل بمعنی گسسه (۲) حلاج بهج

اول و ضم دوم مسدد نام سهری در برکسان

که مردم آن برسانی سهره بوده اند (۳) نابل

سکسر سوم نام بای بخت معروف کسور آسور که

حادوگران آن معروف بوده اند (۴) سیمگون

معنی سیمدها سیم (۵) کلاه سیم اول و ضم دوم بهجف

کلاه (۶) درگون بمعنی درد برنگ در (۷) سابل

معنی روان (۸) سابل بمعنی گدا و در پوره کر

- ۸۳ - ایا گاه سخا جانم بر تو کمتر از اسع (۱)  
 ۵۰ و با گاه سخن سخا بر تو کمتر از نافل (۲)  
 اگر بار آید افلاطون باید به سبب از دهسب (۳)  
 بدیده آمده ده اربینه گاه ار که نه حار از حل (۴)  
 هر بر و نسل و ماه و مهر و انرو نسل هر سس را  
 ححل کردی بسرو نبع و رای و روی و دسب و دل

(۱) مردا از اسع نبع اول و سوم اسع  
 اس فیس بن معدی کرب از نارساها ن ساسله گندی  
 حصه و سب که وی و حاواده اش نجات و  
 طمع معروف بودند و بهمن خب اسع را  
 در ریا ن فارسی اسع طماع گویند (۲) سخا  
 نبع اول نام مردی بوده است از قبیل وائل که  
 نبع صاحب معروف بوده و گویند نصف روز بر مردم  
 سخن میگفت و بك كلمه را دوبار میگفت ، نافل  
 نام مردی از فیس بن نعلیه که در نابوایی در  
 سخن معروف بوده است (۳) دهسب بکسر اول  
 نبع سوم سرگردایی و حیرگی (۴) حار محقق  
 چهار و حل محقق چهل

۸۲ - دهد جان آورد<sup>۱</sup> او روری مردم، هسب بنداری

۴۹۵ روری دادن مردم کف کافی او کافل (۱)

بود با همت او هسب بر حرج بر بن کیوان

بود با حسس او حسسک بر سب رمس آهل (۲)

سم فابل بماران بر کند همچون سسم گل

سسم گل بحصمان بر کند همچون سم فابل

ر سم حمل (۳) حسم او وهول حمله های او

سهر دسمان اندر ناسد هسح رن حامل (۴)

سوی دسمان بمعس حومر گک عقلی (۵) بارد

ر رار احمران طمعس ناسد ساعی تافل

(۱) کافل بمعنی روری ده و سکوکار و

صامس و ناسدان (۲) آهل جایی که مردم آنجا

گردهم آمده ناسد (۳) حمل بمعنی اول و

سکون دوم و سوم بارداری (۴) حامل بمعنی

باردار و آسس (۵) عقلی اصطلاح زبان فارسی

معنی ناگهان و ناگهانسب

## در مدح ابوالمحاسن علی

۸۵ - هفت اس دیار بار را گرسا بد فرو د آرم حمل (۱)

برسم رباب و دعد در احوال ار رسوم وار طلل (۲)

۵۱۰. حویم رهی را ابر کو دارد ار لیلی حتر

داند کر بن مرل فر کی رف و کی آمد رحل (۳)

حون بارم ار سوق حصب اردیده حمدان بر قصب (۴)

ایدون که بداری طصب اردید، بر یدم سبل (۵)

حائنی همی بسم حراب اندر میان اوسحاب (۶)

آس رده گاه کراب ار قوب برن و هطل (۷)

(۱) حمل بفتح اول و سوم سر ( ۲ )

رباب بصم اول و دعد بفتح اول و سکون دوم و

سوم نام عاشق و معشوقی از ناربان، رسوم بفتح

اول جمع رسم بفتح اول و سکون دوم و سوم

بمعنی بی و نارمانده و سبل، طلل بفتح اول و

دوم و برانه (۳) فر بفتح اول و دوم ماه، رحل

بصم اول و فتح دوم ساره کموان (۴) قصب

بفتح اول حوب دسی (۵) سبل بفتح اول و دوم

هماری جسم که سرگی میاورد ( ۶ ) سحاب

بفتح اول ار (۷) کراب بکسر اول نارمن

برسمور، هطل بمعنی اس کاهه معلوم شد

۸۴ - دندمار آفرین حری همهمه خود حسن ناسد  
 مجاهد (۱) گردنور و بناحر گردنومصل (۲)  
 رافعال (۳) بوبر گردون رسدند آفرین گویان (۴)  
 اربرا بدگان بو حو افسالد و حوون مقبل  
 ۵۰۵ رس سکی که من دندم رکافی کف بودارم  
 بمدح بو ربان ماهر نمهر بورواں مابل  
 الا ناسرح ناسد می نگاه بدر در ساعر  
 الا ناسر ناشدی نماه بدر در ساحل  
 سر بو سمر باد ار فرو گور دشمن ار ناران  
 رخ بو سرح نادازمی و حلق دشمن ار سمل (۵)  
 ملا (۶) گردان رمی خام و ملامت کن بدو غمرا  
 هلاک دشمن حان را بحام اندر هلاهل (۷)

(۱) مجاهد بصم اول و کسر چهارم کوسیده  
 و جهاد کسیده (۲) مقبل بصم اول بمعنی سبک  
 (۳) افعال نکسر اول جو بروی کسی را  
 بدرفس (۴) آفرین گوی سانس گوی (۵)  
 سمل نکسر اول سر بریدن (۶) ملا بفتح اول  
 بروا ساسه و مملو (۷) هلاهل بفتح اول ره  
 کسیده و هل از فعل هسس بمعنی رها کردن و ریحس

۸۷ - کرده بماء مہمہر و بران عدیر (۱) مہمہر

الا نامر و دیر (۲) توان حمان کردن عمل

گر بسب این کار فلک وردا بدرو حوں سد حسک (۳)

حاک اندرو حوں سد مک آب اندو حوں سدو حل (۴)

نامر برقم ریں حمن نه سرو ماندو نه سمن

بودی همانا اسک من آنگه دہالس را دہل (۵)

در حانہ سعدو وہی (۶) آنگه رکھاس ہر دو می

حوردم بحام اندرو حی اس در سمن آن در ہرل (۷)

(۱) ماء بمعنی آب ، مہمہر بسم اول

و سکوں دوم و ہج سوم و کسر چہارم بمعنی

رجحاً ، عدیر بمعنی اول آنکسر (۲) و دیر آن

کسیکہ عدیر ہمکنہ (۳) ورد بمعنی اول و سکوں

دوم و سوم کل سرح ، حسک بمعنی اول و دوم

حار ( ۴ ) و حل بمعنی اول و دوم لحرار و

کلرار (۵) دہل بمعنی اول و دوم بحسب آبی کہ

سراں جورید (۶) سعد بمعنی اول و سکوں دوم

سوم سک بحی ، وہی بمعنی اول و کسر دوم و

سکوں سوم در اہاں و ہی حطر (۷) حی بمعنی

اول و سکوں دوم فسلہ بررگ ، سمن و ہرل

نام دو فسلہ از نارہاں

۸۶ - گسسه رمس او بحل آب اندرو مانده ولسل

آورده بر روی بحل اسنک کراب اسنک رعل (۱)

بی آب مانده مصمصعس بی بار مانده مرعس (۶)

در فاعهای بلعس حمل ساطس را رعل (۳)

۵۱۵ سهمس حوسهم هاو به صدسم در هر راو به (۴)

اعحار بحل حاو به (۵) دیوار و نامس را مصل

(۱) بحل فصیح اول بحلسان، کراب فصیح اول در حبی

خود روی ، رعل مصمصع اول گناهی که آرا سربی

برگوسد (۲) مصمصع فصیح اول و سکون دوم

وفصیح سوم آب اسار ، مرصع فصیح اول و سکون

دوم و فصیح سوم حراگاه (۳) فاع بمعنی دسب ،

بلعص فصیح اول و سکون دوم و فصیح سوم و

سکون چهارم بی کسب رار و بی مردم ، رعل

فصیح اول و دوم ارحابی بحائی رمس (۴) هاو به

دره درف و برگاه و دورح ، راو با بمعنی گوسا

(۵) حاو به مؤنث حاوی بمعنی بی و وبران و

بی مردم



۸۹ - بانگ بانگ آندهمی و بانگ بانگ (۱) آندهمی

آسوب سنگ آندهمی حون گاه رل رل اراقل (۲)

گوئی کجاروب آن صم کو بود در عالم عام

حورده دم عدرا دم درده دل وامی بدل (۳)

۵۲۵ آن بانگ حون احلاق حر (۴) جسم ارا و رب و نار

رربل سر بس در حون بر گل سکمه طل (۵)

رحسار و رلس راعرب در سر حوا بنده و روست

رنگم سر رح سر بس اب سمگس دل و سمس کحل

(۱) رنگ اسحا بمعنی بر کوهی و گاو و حسی است

(۲) رل رل بمعنی اول رمل لرزه و طل بمعنی اول

جمع طله بمعنی سنج و بالای کوه (۲) دم اول

بمعنی حون و دم دوم بمعنی نفس ، عدرا

بمعنی اول و سکون دوم و وامی بکسر سوم

نام عاشق و معشوقی که داسان واهی و عدرا را

در باره آنها گفته اند و آنرا از زبان سربانی

بپلوی و از بپلوی بفارسی ترجمه کرده اند ،

دل بمعنی بار و غسوه (۴) حر بمعنی اول بمعنی

آراد و آراد بمعنی (۵) طل بمعنی اول و سکون

دوم بمعنی سیم

۸۸ - و آن هم جو گندمها در حمله حسما (۱) روپها

۵۲۰ این حوین سهیل آن حوین سهیل آراسه رسیان حیل ۲

اکوین بحای هر یکی نیم همی رسم اندکی

آورده بهمداری حکمی سکاکی را دهر اراحل (۳)

و یک (۴) آنکه در هر گندمی آوار آن مرع آمدی

کو حوین بدا کردی ردی حوین ساطر ارسادی عل (۵)

(۱) حسماء بفتح اول و سکون دوم در

رما (۲) سهیل بضم اول و فتح دوم و سکون

سوم و چهارم سواره بمی ، سهیل با سهی بضم

اول سواره کو حکی که پس میان العس است ،

حلل بضم اول و فتح دوم جمع خانه بضم اول و

کسر دوم مسدد خانه و رو بوس و حوس (۳)

حک بفتح اول و سکون دوم مسدد براسدگی

وار میان بردگی ، سکاکی بضم اول و بسدند

دوم جمع ساکی بمعنی خانه گرفته ، احل بفتح

اول و دوم مرگ (۴) و یک بمعنی دریا (۵)

ساطر بکسر سوم بنده و خدمتگار ساده ، عل

ردن گویند اینجا بمعنی دست در سینه نهادن

۹ - گر ریں بمانان بگدرم ریح سهر را بر برم  
 اریحم کُشسه بر حورم گردد سر بگ (۱) من غسل  
 بس آیدم باع ارم بر حر و حر گاه و حمم (۲)  
 ار طیل و معجوق عام حور در گه حمم سیدیل (۳)  
 ۵۳ فاصل برار کوه منا (۴) در وی سعادت را بنا  
 آوار گور اس عما بانگ عر الانس عرل (۵)  
 آن حممها گاه بسان حور بر رهن بر آسمان  
 حور نور و حور ار آن میان آن حر گاه عین الدول (۶)

(۱) سربك هج اول و دوم حنظل و هندوانه  
 انوحهل (۲) ارم بکسر اول و فتح دوم بهسی  
 که سداد سمب مداده اند ، حمم بکسر اول  
 و فتح سوم جمع حممه حادرها (۳) معجوق هج  
 اول سرکی بمعنی مرق و درفس است ، بل  
 هج اول بهلوان (۴) عما بکسر اول کوهی  
 و روسبانی بردن مکه که حجاج در آنجا  
 نربانی کنند (۵) عما بکسر اول آوار، عرال هج اول  
 آهو، عرل هج اول و دوم سخن عشق آمر نادلبران  
 ۶' نور هج اول و سکون دوم برح گاه، حورا هج اول  
 سکون دوم برح دو بکسر، عین الدول جسم دولها

۹۰ - برد اردلم صر و حرد حوں نانگرا بر ناهه رد

کاردم بس آورد ند لماولی و اریحل (۱)

بی مویس و آب و حرا اندر مقامی من حرا

حوں کرده صابع بچه را بچهر در کهف حمل (۲)

بدم عماری بر هوں آم اری و براں بروں

گردو براں اندروں کس حای هر گر حوں حمل (۳)

۵۳۰ در بس من مسکل رهی ناسهم و هسب هر مپی

ماه اندروں مانده رهی (۴) هابند اسر در و حل

فای که آرد موح حوں اری مسافر را بروں

حوں مرد را گاه مویں آبار بصر بوی بصل (۵)

گر هاس حوں ساح مایح روئنده اندر گرد سح (۶)

بوسنده آس را سح بر کرده ناس را بحل (۷)

(۱) لماولی و اریحل حوں در بی روت و رحب

بر سب (۲) کهف بفتح اول سکون دوم و سوم

عار ، حمل بفتح اول و دوم کوه (۳) بحل بضم

اول و بفتح دوم سوسکی که سرگس گردان و

حردوک گوئند (۴) رهی بفتح اول بنده و

حا کر (۵) بصل بفتح اول و دوم ناس (۶)

سح بفتح اول بی کوه (۷) حل گدا حکی

۹۳۔ اندر مہراو لطیف (۱) حوں ناک گوہر در صدف  
 او بیس سلطان ارسرف حوں آفتاب اندر حمل (۲)  
 گرد در یوں (۳) دیولعن حوں بند اورا بانگین  
 و ہمیں حیاں آند ہمیں کامد سلیمان را بدل  
 ۵۴۵ آند بحم ہمیں مور اردھا نا فوس

آرد ریاں ہمیں الرر را بسمہ دل  
 فرہنگ ۴ و خود اندر چہاں ہہ حوں دور و حہ اس و آن  
 اس را دل حوا حہ مکان آنرا کف حوا حہ محل  
 آن کو باطراف (۵) فلم اندر عرب کرد و عجم  
 بژن بکر دور و سیم ہر گرد را طراف رمل (۶)

(۱) لطیف بفتح اول و دوم سکوئی و  
 سکوکاری (۲) حمل بفتح اول و دوم رح برہ  
 (۳) دیوں بفتح اول ر بردسب و سجارہ و گرنار  
 (۴) فرہنگ اسحا بمعنی ادیب (۵) آن کو بفتح  
 آنکہ او ، اطراف بفتح اول جمع طرف بفتح اول  
 و دوم بک و سر ( ۶ ) روسیم ضبط دگیری ار  
 سام رسم ، رمل بفتح اول و دوم راہ رفس  
 سباب

۹۲- گنج محاسن بوالحسن بر نای ملک امر سررس (۱)

حسب علوس بی وین (۲) حسب رسوه بی بی حا

در اینه دولت عالی سلطان گمی را ولی (۳)

درگاه ملک و دین بلی عن دول سمس ملل (۴)

عمرس به حوون عمر اند هماد حیدان س مدد

بر عمر او عاسی اند بر دولت و عمرس ارل

۵۴۰ آن با سمیده کس محال ار فول او در هیچ حال

آن ناک حوون آب رلال ار هر خطا و هر رلال (۵)

بر (۶) حسب کس مانع ورا بر عمو کس دافع ورا

فرمان برو حاصع ورا دهر و فلک بی مافعل (۷)

دارد باصل اندر سب حوونان فصل اندر ادب

سد و حرد دولت رین سمب سد فملا دین رین ویا

(۱) رسن بفتح اول ردوم طباب و رسمان کلف

(۲) وین بفتح اول و دوم - اب سگس (۳)

ولی بفتح اول بیوسما و دوست و نار و ناور

(۴) سمس ملل حورسند مردم (۵) رلال بفتح

اول و دوم آهو و عبت و بعض (۶) بر و عبت

بهار (۷) حاصع بکسر سوم سرو و فرمانبردار ،

بی ما فعل بی آنکه کاری نکند

۹۵ -- چون مجلس او محاسنی به دند و به بند کسی  
 ۵۵۰ گرچه ارب دارد سی حو حرع کی باشد لعل (۱)  
 عالم همه معمور او موسی و اصل طو او (۲)  
 اردور باند پورا و حو در سب آس را سعل (۳)  
 دسم حو ناساه عجم بندس در حلو و بهم  
 بر حسم او گردد رعم حو نعل ده ساله نعل (۴)  
 فومی سعل (۵) کاندر چها نسم بند را و دسمان  
 آسند کابرد در فرا ن گوید همی بل هم اصل (۶)

(۱) حرع بهج اول و سکون دوم مهره نسی  
 و سنگ نسی ، لعل بهج اول و دوم همام  
 لعلست که ضرورت سحر بند گونه آمده (۲)  
 طور بهج با هم اول کوه و مخصوصا کوهی که  
 موسی مباحان بدان رفت (۳) سعل بهج اول  
 و بهج دوم جمع سعله (۴) نعل بهج اول و سکون  
 دوم و سوم درد و نه مانده ، نعل بهج اول و  
 بهج دوم جمع مقله ( بهج اول و سکون دوم و  
 بهج سوم ) بهج حسم (۵) سعل بهج اول و  
 بهج ناکسر دوم سب و دو (۶) اساره بند  
 آنه اولئك کالانعام بل هم اصل

۹۴ - ناحط او گاه نقط خطهای بن معله سقط (۱)

بر کاعد ساهمس خط حو بنس بر حسی حلل (۱)

بامسك بر گل دیمه (۳) بامسك بر ورا آمیمه

با بر باریمه حرم عطارد کرده حل (۴)

( ۱ ) نقط بنم اول و فتح دوم جمع

نقطه ، بن معله محقق بن معله (بنم بنم) نام و بر

معروف معتمد و فاهر و راضی حلقای بنی العباس که در

۲۷۲ ولادت یافته و در ۱۰ سوال ۳۲۸ در

گدسه و نام اصلی او ابوعلی محمد بن علی بن حسن بن

همله بوده و در حوس و بنی بنمار معروف بوده است ،

سقط فتح اول و دوم حوس سهوده و ناحر و دور افگندی

( ۲ ) کاعد ساهی نوعی از کاعد بنمار حوس

بوده است ، حلل بنم اول و فتح دوم حمله و

رو بنس و حوس (۳) دیمه از فعل بنم بنم

الك کردن و عربال کردن ( ۴ ) برنا بنم اول

و فتح دوم و سکون سوم مسدود هفت اورنگ و

و هفت بنماره و هفت برادران ، عطارد بنم اول

و کسر چهارم سازه سر ، حل بنم اول گسردن



۹۷۔ گرمں عمال نو نوم ساند جو عمال (۱) نو نوم  
 اندر حمال نو نوم ناسوی نورام حمل  
 سوی دھسمان (۲) نامه ای خواهم حورومی حمامه ای  
 داده نمسکن حمامه ای آن نامه رارور بطل (۳)  
 ۵۶۰. نال فوی نسکند بچ گروهی برکند  
 در حال دسمان افگند و اندر دل اها سرحل (۴)  
 ناسد جو برحق نارمن دارند واجب (۵) کارمن  
 در دادن ادرارمن بی سعید (۶) و فکرو حل

(۱) عمال نکسر اول روری حوار ،  
 عال محقق عماله بمعنی صدوقه سیمان (۲) دھسمان  
 حائی بردن کرگان که لامعنی از مردم آجا  
 بود (۳) بطل بفتح اول و دوم دلمر و دلاور  
 و بهلوان (۴) رحل بفتح اول و دوم ناله  
 (۵) واجب داس بمعنی واجب داسن است  
 (۶) ادرار نکسر اول سسگانی و ماهوار و  
 حقو و وطمه ، سعید بفتح اول و سکون دوم  
 و بفتح سوم سعیده

۹۶ .. ناحواخته سوی روم سد بولاد رومی هوم سد

دیحایها معدوم سد بهلاب ماند و به همل (۱)

۵۵۵ نادر و ان سکافس نارمدیجس نافس (۲)

نوان خواهر نافس ار وی ندسنان و حیل (۳)

ای ار همه عممی نری همخون سرطان مسیری (۴)

ساند کنون گرمی خوری کامد بهار برامل (۵)

بردست گمری ساعری درحام می ار کویری (۶)

هر فطره او خوهری حرعه مر اورا نکرطل (۷)

(۱) لابل و همل بصم اول و دوم نام دوس که پیش از

اسلام در کعبه بوده و ناریان می بر سیده اند (۲)

روان سکافس و نار مدیجس نافس یعنی حان

کدن و مدح اورا گمن (۳) دسنان بفتح اول

حمله و مکر ، حیل مکر اول و فتح دوم جمع

حمله (۴) سرطان بفتح اول و دوم با سکون دوم

بصرو رب شعر برج خرچنگ ، مسیری بصم اول

و فتح سوم سیاره برجس (۵) امل بفتح اول و

دوم آرو (۶) کویر بفتح اول و سکون دوم

و فتح سوم نام رودی در بهست که آب گوارا

دارد (۷) رطل بفتح اول و سکون دوم ناصح

دوم بصرو رب شعر بمانه

۹۹ -- حایه حاله سب ز حصم ای حصم هسکن حال

۵۶۵ رای راهس کن و بد رمی و اهو سگال (۱)

سرود بوورود (۲) دوهمی دارم گوس

رود را رحمه (۳) رن و بریط را گوس دمال

ا بو آن رحمه همی آری از رود (۴) برود

من همی گردم از عشق بو ارحال بحال

با وصال بو مرا هسب سب و رور فراق

با فراق بو مرا هسب مه و سال وصال

رن گبر ارم و سمس همی رور برور

خونم آنرا و سانس همی سال سال

۵۷۰ خادم از عم بلب آوردی و فرمائی صدر

صدر کردن بود از من بحس حال محال

داد گلزار مرا فرفب بو رنگ درج

داد بافوب مرا فرفب گل رنگت سغال

(۱) راهس سکسر سوم عس و طرب و ساط ، سگال

امر از سگالیدن بمعنی اندیشه کردن (۲) رود

اسجا بمعنی نوعی از سارسب (۳) رحمه بمعنی

اول رحمی که سار برسد (۴) رود اسجا بمعنی

روده و ره سارسب

۹۸ -- با همزه ادغام آورد در حرف اسماء (۱) آور

ادغام در لام آورد با حمد وحه ارهل و بل

در کف بوباد آب ررر بست اکسویی (۳) و

در سماع گه سحر و رحر گاهی سریع و گه رمل

دست همه با مرهمه (۵) نابت همه با موته

و همت همه با فلسفه انکوسه راهسفل

---

(۱) ادغام نکسر اول در صرف و بحر

را یکی کردن با حرفی را بجای دیگری

گذاستن ، اسماء نکسر اول صمه با کسره ر

بطریقہی که حندان محسوس نباشد تلفظ کردن و

در آب در بگ نگردن ( ۲ ) هل علامه

اسمفهام در زبان باری ول علامه تا آمد و بلکه

فارسی همامت (۳) اکسون نکسر باوح اول

و سکون دوم دبای سیاه فاجر (۴) سماع بفتح

اول و سکون دوم و سوم گوس ، رحر بفتح اول

و دوم و سریع بفتح اول و رمل بفتح اول و دوم

ار اوران سحر باری و فارسی (۵) مرهمه بضم

اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم سمسری

که سعه آن باریک و بگ باشد (۶) سعه بفتح

اول و دوم گولی و سقاهب ، فل کمبانی

۱۰۱-۱-۱ (۱) دل و دین بود همه یکی کردم صفت  
 صبر رفت از من خون سم روان آمد و هال (۲)  
 رآن آینه گون عارض و رآن عالمه گون حال (۳)  
 با محبت مرا عین و نه محبت مرا حال  
 ۵۸۰ با دیدن آن روی نبرد از دل من صبر  
 اندیشه آن حال نبرد از دل من حال  
 هر کو بچشم حال مرا بسد گویند  
 چه ریزش و بی عمر و چه ای مفصل و مفصل (۴)  
 دردم همه ر آن برک بر بجزیره که دارد  
 بالاس قوام (۵) الف و رلف هم دال

(۱) بهت استجابتی هم است (۲) هال فرار و  
 آرام (۳) آینه گون بمعنی سعید برنگ آینه و  
 عالمه گون ساه برنگ عالمه (۴) عمر به معنی اول  
 و سکون دوم و سوم همدستی و همدانسی ،  
 مفصل یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم بر سر  
 مفصل یکسر اول و سکون دوم بهار بر سر (۵)  
 قوام به معنی اول حد بلند و هورون

۱۰۰- امروز و شب گریم و دالم ریم عسوی  
 حسیم رانده سده دلم و دس از عم سده نال (۱)  
 برمن بسمن وین آس بسمن ر دلم  
 حور گر کم نکمی کم کن از آن کسر و دلال (۲)  
 ناده سوری بسن آر که سد ناد حناک  
 برط سعدی دیوار که سد فاحمه (۳) لال  
 ۵۷۵ گر نالائی ساید فدح ناده بسناک  
 کانر سدود (۴) نکافور بروروی جمال  
 ناع از حرف گل همچو من از حرف بو  
 ما بدو حال درس درد رفصم و همال (۵)  
 ناع را گفب حسن در طالب دوست محمد  
 مرع را گفب که حیدرس ر عم نار همال

(۱) نال بی میان بهی (۲) دلال ناع اول  
 نار و عسوه (۳) سعدی نسیم اول مسوب سعد  
 ناحیه سمرقند ، فاحه قمری (۴) سدود محفص  
 سایدود از فعل ایدودن بمعنی مالیدن بر روی خیری  
 (۵) همال ناع اول حرف و همنا و همانند

۱۰۳- ماه رمضان گرجه سر بهشت و مبارک  
 سی روز بود نوبت و وفات او هر سال  
 ۵۹۰ در خانه او سال سراسر رمضان است  
 با حشر به بند عمالاس سوال  
 دست بخوبی در کس و بردست بسی (۱) ده  
 و آنگاه سرور و ریس برادر همی مال

---

کسب در حقیقی ربی عر او  
 سعد فاکت در کس و رود مال (۲)  
 ماده یکی حذر بکردار بدر (۳)  
 ناس و گردن نسان هلال

---

(۱) حیو بهیح اول و صم دوم آب  
 دهان، پس صم نای که بی صدا از کسی برآید  
 (۲) در کس از بدر و کسیدن بمعنی آنچه  
 بدر رسد میگوید، رود مال از رود و بالبدن  
 آنچه رود ممالک (۳) حذر بهیح اول و سکون  
 دوم و سوم سر چهار ساله، بدر بهیح اول و  
 سکون دوم و سوم ماه است چهارده و ماه تمام

۱۰۲۔۔ سبگس دل او هم جو بعمی رح عاسو  
رنگس رح او هم جو بد بادل اندال (۱)

---

حدس جه گرم ار عم معسوق بر طلل (۲)  
بر روی ورد اسك حو برسلمد طل (۳)  
۵۸۵ در حسم من بهاده بو گوئی حلی (۴) حوس  
معسوق و آن حلی را کرد آب دنده حل  
سمساد رلف و لاله بنا گوس لعسی  
مهر سیکواں بر حوں بر بنا همل  
لاغر میان آن صم و راست فامس  
رلس خلاف فامب و صد میان کهل  
سده ر بهر خدمت سلطان و حواحه کوف  
راهی درست و صعب (۵) بصد جهد و دحل

---

--  
(۱) اندال بفتح اول جمع بدل یکسر اول و سکون دوم  
و سوم مردمان گرم و سربف (۲) طلل بفتح اول  
و دوم و برانه (۳) طل بفتح اول سسم (۴)  
حلی بضم اول و کسر دوم جمع حلی بفتح اول  
و سکون دوم و سوم ربور و آراس (۵) صعب بفتح  
اول و دوم دسوار



۵-۱- ناموده است مرا روی ماه شهر صام (۱)

۶۰۰ من جدا مانده ام اردبدن آن ماه دهام

سجانی که میان من و آن عالمه راف

بریاں بودی اکنون در سواسم و امام

بات رمان ارب او صبر نمودیم و کسوں

بات مهم صبر همی ناند کردن ناکام

بر او رفته فرسادم و گهم صمما

گر همی داری بوسه ر بی روره حرام

ر سلامی و کلاهی نمود ناری کم

که نالاند روره سلام و نکلام

۶۰۵ ناسح آمد که بعدم ر بو نا ناند عمد

نامه روره بسر ناند نایم سلام

رجیم بر اسف (۲) ناسح ناز آب ارجیم

ور هی ناب بر آن آب فرو سسم کام

(۱) صام نکسر اول روره گروس (۲)

اسف نصح اول و دوم عم و اندوه و درد

۱۰۴- به مرد سره و نعم به مرد حماه و جنگم  
 به سالارم به معلوم (۱) به سر نسم به سره  
 ۵۹۵ ندارم حر رباں حمیری ندانم حر ساکاری  
 خداوید عروص و شعر و نحو و فصل و فرهنگ  
 خوشنگ سجت نس آید نساں ساعرو حاتم  
 گرابی نمد نس آید نساں بر بط و جنگم  
 به سال اندر شهر بودم رضا داده بهر رنجی  
 ندارم نس ارس طاف به من ار آه و سیم  
 یکی آئمه بودم حورده رنگت او داده در کیم  
 بروس کردی و بردودی ارروی کرم رنگم  
 اگر رس نس نسمیم نگر گان اندرون رور  
 حو نار آیم بحاسک گراں نسکن سمالنگم (۲)

(۱) معلوم فتح اول و سکون دوم اینجا معنی  
 نامی و نامردارست (۲) حاسک کسر سوم و  
 سکون چهارم نیک و حکس، سمالنگ کسر اول و  
 فتح چهارم و سکون سیم اسمی است که اسف فورك  
 ناگوید

۱۰۷۔ حاصبت هندوان دارد هنگام حبس (۱)

عادت حواریه میان گاه سراب و طعام (۲)

با نیکم صد حروس بار نماند بهوس

با بریم سست حوت بهمد ار گام گام (۳)

خود برود و رکیم چمد براندن ، بود

رفس او برمال رفس فرریس هدام (۴)

---

۶۱۵ حورسند را حوس سست سد از جانب حاور علم

بمدا سد اندر ناحر در آسین سب طلیم (۵)

آماس (۶) کرده جنگ را حوس کرده دل برنگرا

آهار داده سنگ را ار کسین سمران بدم

---

(۱) هندو یکسر اول مردم هندوستان ،

حبس بضم اول و سکون دوم و سوم حواب (۲)

سراب بفتح اول آسامندی و طعام بفتح اول

حوردی و حوراک (۳) گام ار گام بهادن بمعنی

قدم برداشتن (۴) فرریس بفتح اول و بر سطرینج

(۵) طلیم بضم اول و فتح دوم سنی که ماه در

ساند (۶) آماس برآمدگی وورم

۱۰۶۔ ارحمندی که ارو ارح همی که د ارح (۱)

نامداری که ارو نام همی گبرد نام

خاسد اورا دردسب و عما (۲) خاسب بخاسب

دسمن اورا دسب و دلا سام بسام

نابود خاسد او ناد همین اورا خاسب

نابود دسمن او ناد همین اورا سام

---

۶۱۰ دارد اسی رهی در در (۳) راد و سهر

ار در آن کو بود ناسر اندر کنام (۴)

ناسد حون عاندان رور و سب اندر سجود

حاق مر اورا هگرر بسند اندر فنام (۵)

(۱) ارح بفتح اول و مکون دوم و سوم بمعنی ادرس

و بها و کلمه ارحمند ارهمین ماده است (۲) عما

بفتح اول ریح

(۳) اردر ادحا بمعنی برای و ار برای

آمده (۴) کنام مصم اول آرامگاه جانورانه (۵)

نام نکسر اول اسنادکی

۱۰۹- ریح حوں گوئی ار کافور و راعبارہ ۱- د ۰

درو ادر گت گل و رسم صافی (۱) ساج ۱ ممدان

در گت گل سرد ممدان صافی سمم نالوده (۲)

حو ار کافور ناسد گوی و ارم اب سمد ۱۰

حو بحراهد نکوی اندر سود رو کوی ۱۰

حو سمسند بهصر اندر سود رو فصر لالسان (۳)

۶۲۵ ندیده عمل را ریح و معارض ریح را راح ۱

بعمره حلق را درد و موسسه درد را درمان

بحشم اندر جمال او سمکوی حودرسب مه

بگوس اندر حدیث او سمربهی حودرس جان

شود خندان رشادی بحشم من چون روی او نمک

و گرووس بمعند ملک زمان رانده سود گران

حده سمسب اس گرسس کرده در سمسان رور و سمعانه

ندارد طایف وصل و مبارد طایف هجران

(۱) صافی ناب و روسی و صاف (۲) نالوده

ار فعل نالودن بمعنی صاف کردن و نالوده

(۳) لالسان نکسر سوم و سکون چهارم

لاله سان بمعنی لاله رار

در مدح عمیدالملک ابونصر منصور

۱۰۸- بسبب آن ناگل حمر (۱) رحسب آن نامه نابان

گل آکنده بر وارید و مه در عالمه بهان

کندر گل حوالان (۲) رره بوسیده رلف وی

رره بوسیده ردها بر که ناسد مرد در حوالان

اگر بر کس بدیدی بر گت وی بمکان بهرامی (۳)

و گر سبیل بدیدی ساح او سبیل و رجحان (۴)

۶۲۰ بر گس گون و سبیل وار (۵) حسم و رلف او مگر

هر آن راه جو رجحان بر روی و عمره حون بمکان

عمیق سبب آن اب رنگس حتر بر سبب آن بر سبب

عمیق حقه (۶) او او حتر بر سبب در ده سمدان

(۱) حمرء سبج اول و سکون دوم موب

احمر سرح (۲) حوالان سبج اول و دوم که در

فارسی سبج اول و سکون دوم تلفظ میکنند

دوبلن کید حری (۳) بمکان بهرامی نوعی از

بکان بوده است (۴) رجحان سبج اول و سکون

دوم هر گناه حوسوی (۵) بر گس کون رنگ

بر کس و سبیل وار سبیل (۶) حقه حسم

اول و سبج دوم سبج حقه کوچک

۱۱۱ -- نامیدی آسمان اورا کم از بالای حریسه (۱)  
 فراخای رهن اورا کم از پهای سادروان (۲)  
 درنگ وی درنگ حاک و خمس خمس آس  
 سیاب اوسناب دیو و خمس خمس نعمان (۳)  
 همورا اندر سر برار رگت ارسرهای روم اورا  
 بهمد اندر سراو سنی از گرما سود حوسان  
 گهی ارسر او در آب حسیه بهاوی ماهی  
 گهی ارفر وی در حرح رجه سینه سرطان  
 ۶۴۰ بکردی رحس را رسم حطر (۴) گرسر اودیدی  
 به هر سید بر را بروی و به سمرنگ را نعمان (۵)

(۱) حریسه یعنی اول و سکون دوم و ضم  
 سوم و سکون چهارم و کسر نجم مرکب از حر  
 و سینه جانی که میان آن بلند و دوسویس بسبب باشد  
 (۲) سادروان یعنی سوم و سکون چهارم برده  
 بر رگ و سرانبرده (۳) نعمان یعنی اول و سکون  
 دوم مار بلند و در سب و اردها (۴) رحس یعنی  
 اول و سکون دوم و سوم نام است رسم ، حطر  
 کردن یعنی اخصب دادن (۵) سید بر نام است  
 خسرو بروی و سمرنگ نام است نعمان بر مندر  
 پادشاه خیره

۱۱۰- هجرع ایدر عقیق سب است حونس در میان او  
عمقی دیده ای هر گر که ناسد حرع او را کان  
۶۳۰- بدارم نای هجر و نای و صلس اری آرا (۱)

که آرد وصل او حون هجر او حابر اهی بعضا  
فر او ان گردد این علت که عاب گردد ارفال  
روان از عاب سادی حمان کر عاب احرا  
کم با وصل و هجران صر حیدایی که سوان  
که ناسد صر در آغار رهر و یوس در نایان  
به وصل و هجر آن بت خدمت حواحه عمید آمد  
که اندر سادی و اندوه صر اروی دی سوان  
ربون حونس گردانم سه مدی (۲) را که سم او  
ربون حونس گرداند فالت را حون سود حیمان  
۶۳۵ بر آخور بر گران سحصبی که که ناسد حن او دره  
براه اندر سبک سری ۳ که مه ناسر او کیوان ۴

(۱) اری آرا یعنی بدان چپ و بدان سب  
(۲) سمد یصح اول و دوم و سبکون سوم است  
رزدنگ (۳) سبک سر آنکه در رفیب سبک  
ناسد (۴) کیوان بکسر اول سماره رحل



۱۱۳- بسند حاق هرگر در گه وی حالی ار را بر  
 بسند حاق هرگر حانه وی حالی ار مپمان  
 بجای سرمه گوئی شرم کردس دانه دردیده  
 بجای شرگوئی حام دادس مادر ار پسان  
 ۶۵۰ نگر همد او شد سکسه داروی فیه  
 سح بصره او سد بریده گردن حدلان (۱)  
 حور برم او گرسد رزم ول کرگاه بر گلس  
 شود در روی ریس دیم و حمه ار برش ادوان  
 گدارد معر و بسند حون ریم دسبرد او  
 بروم اندر سرفیمر دجس اندر دل حانان  
 حمان نو سارور بار حماران بساط او (۲)  
 که بوسد عاشق بیمار رلف و عارض حانان  
 شدارشش نامدار اندر جهان شس حیر او ارث  
 که حراوی بسای باکس این شش چمدر گمهان (۳)

- 
- ۱ - حدلان کسر اول روی برگردای و باوای
  - ۲ - حار مع اول وسکون دوم مشدد سرکس و گردن
  - کسر، بساط کسر اول هر چه روی ریم گرسد ۳ - گمهان
  - مکسر اول جهان ورور گار

۱۱۲ - کیم در سبک داس کراں راهی که می‌بود  
 دروحر بعرة سروبدای عول گوس الحان  
 هوای اوسورد مرعرا حوں گسب بسمده (۱)  
 رمس او نگردد مردرا حوں برسد ار باران  
 بوقف کردن اندروی بنارد کس مگر خادو  
 محاور بودن اندروی بنارد کس مگر سلطان  
 سوم بنادرگه آن حواحه ای کر فصل و داس سد  
 کمال ملب احمد حمال دولت سلطان

۶۴۵ عمید مملکت بونصره، صور آنکه ار هولس  
 حر بر برم گردد بر بن بد حواه حوں سوهان  
 بهد بر سر بر فرمان و بر بل دمان طاع  
 گرا بن نگرا بد (۲) ار طاع و ر آن بگر بردار فرمان  
 بمع همدی و گرر گرا بنان باره آرد (۳)

یکی را بر کیمد ناحن یکی را بر کسندندان

(۱) بنسده بمع اول و سکون دوم ار  
 فعل بنسندن بمعی بنسار گرم کردن (۲) کراند  
 ار فعل گرا بندن و گرایسن اسجا بمعی بر بنسندن  
 و روی بر گرداند بسب (۳) باره آرد بمعی دوباره  
 بر آه آورد

۱۱۵- ملک بر حد منش عاشق حوم بر حد منب حسرو  
 ملک بر مد حمنس والہ (۱) حوم بر مد حب سلطان  
 اگر بند گہ دجنشس ورا دجسدہ طائی (۲)  
 و گر بند گہ کوشس ورا کوشدہ ایران (۳)  
 یکی گوید رهی (۴) حواحه بدین سرب بود مردی  
 یکی گوید رهی مہر بدین گونه بود احسان  
 گرا سررها کہ با سجدہ دجسدہ سجده (۵) دجشد  
 حربہ سسگت نامی و دریا کفہ مران (۶)  
 ۶۶۵ خطا و سرہ و روشن درو الفاظ و معنی ها  
 خود تار یکی اسکندر بر آب چشمہ حیوان (۷)  
 قلم در دسب او مہسب اندر بحر بنداری  
 اگر ررس بود مہی و باشد بحر در افشان (۸)

- 
- ۱ - والہ مکسر سوم برشان و سرگردان ۲ - مراد
  - ۳ - مراد از سجده طائی حاتم طائیست ۳ - مراد از کوشدہ
  - ایران مستعنت ۴ - رهی معنی رهای یعنی آمیزش
  - ۵ - سجده بہج اول و سکون دوم و کسر سوم معنی سجده و اینجا سجده بمعنی وزن کردہ و کشیدہ است
  - ۶ - مران ایران و ۷ - چشمہ حیوان چشمہ آب زندگی
  - ۸ - در افشان مروارید افشان و مروارید بار

۱۱۴- وفای انرج و فرهنگك سلم و فر افریدن  
 ۶۵۵ ریان رال و سهیم سام و دسب رسم دسان  
 دماهی در سرای او شود آراد صد سده  
 بروری ارباس او شود دوشده صد ریان (۱)  
 بهر گز لا حرم (۲) بر در گیش بمی یکی سده  
 بهر گز لا حرم بر منش بانی حامه حلقان (۳)  
 بود در روصه (۴) دانش هممنشه فصل او سوس  
 بود بر نامه حکمب هممنشه نام او عنوان  
 چو حسم آردار و ویران شود آباد اقلیمی (۵)  
 حورحم آرد بدو آباد گردد کشور ویران  
 هرازان حاجب و دربان مراورار و روشب سده  
 ۶۶۰ به حاجب در دروی روزمهمان بود و به دربان

---

۱ - عربان بصم اول برهنه ۲ - لا حرم سج سوم و  
 چهارم الی و قطعا و بی شك ۳ - حلقان بصم اول کبه  
 ۴ - روصه سج اول و سکون دوم و سج سوم مرعرا  
 و گلخانه و گلسان ۵ - اقلام بکسر اول و سکون دوم  
 همت بك سطح رسم ۶ - حاجب بکسر سوم پرده دار

۱۱۷- رتد بر بوهر حر وی به ارصد و کرب هر مس (۱)

رگهار بوهر حر وی به ارصد حکم لعمان (۲)

هر حار دابی کرد بمان ابن فلك با بو

سراسر بسکمی احرام (۳) وی گربسکند بمان

در مدح عید الملک عماد الدین

ابو نصر

چه داد بسرب گوئی ر برگس و بسرب؟

که باغ و بستان بسد ر هردوان (۴) بسرب

۶۷۵ بار کمنه (۵) سرده اسب معدن برگس

بسم ربگس داده اسب مسکن بسرب

بمرده ریح بکی هسب حوون دل فرهاد

بدیده بار بکی هسب حوون رح شمرین

---

۱ - هر مس بکرا اول و سکون دوم و کسر سوم نام حکمی

او حکمای یونانی اسکدریه ۲ - لعمان بسم اول و

سکون دوم نام حکمی از یونان در اسلام

۳ - احرام حج اول و سکون دوم جمع حرم بکرا

اول و سکون دوم و سوم - می که حجی داسه باشد

۴ - هردوان جمع هردو ۵ - که ۴ حج اول و سکون

دوم شکافته

۱۱۶- بود در حایهٔ رربس ماوی (۱) حوں بود حمه  
 کمدر وادی سمنن باماشا حوں بود قطان (۲)  
 دل مؤمن ارو سادات ورو هگس دل کافر  
 رهبر آبد ۴۸۵ سب اورا سرار کفروں ارا نمان (۳)  
 سنا رفس مسان همیشه رفس او کج  
 ولمکن فعل هساران کمدر فمارا و سنا (۴)  
 ۶۷۰ الا ای فعل نو فربس دیوان (۵) حوا نمردی  
 رفسکو رسم پای نومو سح (۶) سربس دیوان  
 تناسح (۷) رادهد فوب همی انصاف نو هر کو  
 نم مد عدل نو گوید که آمد نار نو شر و ان

---

۱- ماوی بهج اول حایه و حایگاه ۲- وادی انجا  
 بمعنی راهب ، ماما بمعنی راه رفس ، قطان بهج اول  
 و سکون دوم سدار و در حایهٔ رربس ماوی دارد بمعنی  
 در فلیدان در ست و حوں سدار سود بر صحنه کاغذ  
 که وادی سمنن است را مرود ۳- اورا سرار کو  
 و بر ارا ماما بمعنی سرآزار مرکب ساه و سنا سعاد  
 است ۴- سنا بصم اول و سکون دوم ساداتمان ۵-  
 دیوان انجا بمعنی کماست ۶- موسح بصم اول و سح  
 دوم و سوم سمداد انجا بمعنی آراسته است ۷- تناسح  
 بهج اول و بصم چهارم دمیدن روحی در بدن دیگر

۱۱۹- چورر و سل شده ناع ررد و آب کمود  
 چوسیم و سرب شده که سیمک و دشب سمن (۱)  
 ۶۸۵ سنان ررس فمدیل (۲) بر در حب ربح  
 مانش کرده پهان بر فمائه سمن  
 وگمده روئی حیویش بر ابر هوا  
 برده سرگی حوسن نابر رمن  
 نکاس رور چو ربح تن عمدا الملك  
 فرود شب حو ساط دل عمادالدین  
 امس حان هاوك چهان ابو نصر آن  
 که من و سررس حوشند بر سار و سمن  
 به رور دجش او دارد ایج (۳) گنج قرار  
 به رور کوسس او ناسد ایج حصن حصن (۴)  
 ۶۹۰ هزار شاه نرد رور نرم بر دك ربح  
 هزار سمر بود رور نرم در يك ربح

---

۱ - سمن بهج اول بریه و چرب اما در این شعر معنی  
 نمی دهد و معلوم نیست این کلمه در اصل چه بوده ۲ - فمدیل  
 بهج اول و سکون دوم چراغ آن ۳ - ایج همان هیچ است  
 ۴ - حصن بکسر اول و سکون دوم ناره و اروودز  
 حصن بهج اول استوار

۱۱۸- دد ار سقشه لب حوی بر نگس کمود  
 ورو بمشک همه حوسار بود عدن (۱)  
 کنار حوی بهی ماده ار نگس کمود  
 میان حوی شده آب حون کمود نگس  
 چو کوهسار نمودی هوا ردمه (۲) سر  
 حمن بستری رد داده دمه حمن  
 ۶۸۰ رباف معسوق آبی (۳) گرفته بوی و ممال  
 رروی عاشق برده ترج ردی و حمن  
 درسب گوئی کر دار برد سمب آسم  
 درسب گوئی با سمب بار دارد کس  
 ر رحم (۴) دار رح سمب گسه حون آلود  
 رکس سمب دل دار گسه حون آکس (۵)  
 سمب رد و برآن بهایای سرح نگر  
 جواسک حوسن در روی عاشق مسکس

---

۱ - عدن بهج اول سر شده ۲ - دمه معصع دراه که  
 همان دما باشد ۳ - آبی به و بهی ۴ - رحم ارجا  
 بمعنی صراحت است ۵ - حون آگس حون گرفته



۱۲۱- هواش بر دل دانا خو سکه بر دسار  
 رواں بادان کمش حاند حوڻ سگس (۱)  
 سواره را همه رادی (۲) کند کمش بعلم  
 رمانه را همه سادی کند دانش باعس (۳)  
 حردش موس حاسب و فصل موس دل  
 وفائش همسر (۴) امرسب وجود همبردن  
 ۷۰۰ ر سجدۃ ملکاں (۵) نمش بحسب اندر هسب  
 همه بساط پرار سکل روی و بعس حس (۶)  
 پلنگ و شر خو نام حدنگ او سموند  
 دلنگ لنگ نماید بجای سر عرس (۷)

۱ - حاند از حاندان ارجا بی سوراخ کرد دست ، سکن  
 مکسر اول و سکون دوم بمدد کارد ۲ رادی حوامردی  
 ۳ - بعس بج اول بار دادن و فهماندن ۴ - همسر  
 ار هم و بر معنی برابر و همدوش و هم بهلو ۵ - ملکاں  
 بج اول و سکون دوم بمع فارسی ملک بادا شاهان  
 ۶ - حن بج اول بشای ۷ عرس بج اول بهسه  
 و جایگاه شیر و کبک و گرگ و مار و سوسمار و  
 حر آن

۱۲۰- موافقان را کالکس سنان آب حموه  
 مخالفان را بمعن حو آر بررس (۱)  
 به باسجاوب او همنح دسم، رنجورسب  
 به باسعادت او همنح نمده است حرس (۲)  
 چورسم او سنائی شوی سموده سنای (۳)  
 چومهر اونگری شوی سموده گرس (۴)  
 ار ابر و دربادمب ودلس گدشمه بخود  
 فاس هردومکن بافمن ندانی همن (۵)  
 ۶۹۵ ارآن دوحای دموح وپس (۶) عربی سوبد  
 ورس دو حای دوانگر سوبد دوح وپس  
 بخدمش بن آرادگان هممسه روان  
 بمدحش دل فرادگان هممسه رهس (۷)

---

۱ - آدر بررس نام یکی از آسکنده های بررگت  
 ایران در زمان ساسانیان ۲ - حرس بهج اول عمن  
 و اندوهمن ۳ - سوبده ستای کسی که مردم سوده را  
 سناند ۴ - سوده گرس کسی که مردم سوبده را برگرد  
 ۵ - همن درریان فارسی علامت آبه و باکند است  
 ۶ - همن درریان اری بمعنی سیلاست ۷ - رهمن بهج  
 اول گروگان

- ۱۲۳- انا بمردی با اژدها و شیر عدیل (۱)  
و با برادی با آفتاب و انر قرین (۲)  
بها ندارد پیش سنان (۳) تو دریا  
دیدد ناند بمش سنان دو همتین (۴)  
۷۱۰ نگاه بظلم سنان دو بحر در بسم (۵)  
نگاه شر زبان تو انر در شمس (۶)  
اگرچه ناسید سب از سرب سورهها (۷)  
سنان دو شرف آرد مدیح بر سانس  
رهی (۸) بظلمع شرف کرده فصد مجلس تو  
کد خلق را سرفی و رمانه را برمن (۹)

- ۱ عدیل بهج اول برابر و همانند ۲ ترس بهج اول  
بسمه و حقت و همسر ۳ ان بهج اول سر انگشت  
۴ - متن كلاك و مل آه ی که سگت را بدان شکاهد  
۵ در بسم اول و سکون دوم مشدد مروارید ، بسم  
بهج اول اینجا بمعنی نگانه و شکایت ۶ - بسم بهج  
اول گراسها ۷ - سورت بهج سوم هر يك از بخشهای  
قرآن ۸ رهی بهج اول بنده و خدمتکار ۹ - بران  
بهج اول آراس و دیور

۱۲۲- فصل کرد خداوند طمع او به ر حاك  
 ر خود کرد چه اندر دست او به رطس (۱)  
 ارو بهور باشد ر حصم حاسد حان  
 ر شر دندان باشد ر عرم وردگ (۲) سرس  
 بجای (۳) طلعب او سره آفتاب بلند  
 بسن همب او بسب آسمان برس (۴)  
 ۷۰۵ بس مخالف او کرد آسمان خو کمان  
 بجای دشمن او بر حهان گشاده که بس  
 بدوستان برارو مرعوا بود مروا (۵)  
 بدشمنان برارو آفرس شود بمرس  
 سجدای حواجه عباسست و آن خلق حمر  
 عطای خلق گمانست و آن حواجه بمرس

---

۱ طس حاك و گل ۲ عرم بصم اول و سکون دوم  
 گوسعد کوهی ۱ رنگ بهج اول و سکون دوم بر  
 کوهی و گاو دشی ۳ بجای اینجا بمعنی در مقابل و  
 در برابر و در پیش ۴ رس بهج اول بالایی و بالایی  
 ۵ مرعوا بصم یا بهج اول و سکون دوم و سوم  
 بال بد و مروا بهج یا بصم اول و سکون دوم بال  
 يك و آفرس

۱۲۵- بك قوم را ربارك (۱) برداشند تاج

۷۲۰ بك قوم را حواهر بسند برحمس

کم گشت روشنی و فروں گسب سرگی

برسام حام حره سد و دیو بر امس (۲)

اندوده چهره گهمی طس را بار بر

آن کو بچهل گف بود بار به رطس

مهر ار چهارمیں فلك اندر فداد پست

سست و ضعف گسب بدریای هممیں

گهمی کند حلق بجا کسر اندرون

امس ر بهر فردا آتش همی دس (۳)

---

۱ - تارك حج سوم بالای سر و مان سر ۲ - سام

یکی از سران بوج که سامان مردم سست پوست بدو

مسود و حام سر دیگر وی که سامان مرد سیاه

پوست را بدو بست کرد ، امس حج اول با وفا و

طرفاء مادا ها ا باره بر اول اس ۳ - دس حج

اول پوسته و سپان و ربحاك کرده

۱۲۴- شریف مجلس بو دند و حوت طاعت بو

شریف گسب سرد جهان با آن دمکن

دعایان بو مداراست جان من درور

طاعت بو بهر وحت جسم گسی من

۷۱۵- نامه است که فرماده من با درود

که همد مهر بواس دس و مدح بو آئس

همده با بدهد کس بلیح سوسنی

همسه با بهر وشد بخار کس دسرس

حو خار دادا دسرس درور دسرس بو

مدام عس عدو باج و آن بو شرس

حجسه نادر فرحمده عندروره گسای (۱)

بحرمی بگداری هزار عد حسن

در مدح نظام الملک ابو علی حسن

رخصی امیر المومنین

حون درقات گرفت هریمت (۲) سپاه حسن

آورد شاه رنگ برون لسكر از کمس

---

۱ - عد روره گسای عد فطر که در آن روره بگیرد

۲ - هریمت مدح اول کر بر و هریمت کر من کر حسن

۱۲۴- آن گویه گویه صورت آمده می شگفت

۷۳۰- کافرود اربعس عددس خمس اربعس (۱)

گاو (۲) اسباده کان رمرد ورامکان

سمر (۳) اسباده فمئ مسا ورا عربس

به حای آنکه گاورید سمر را سروی (۴)

به سم آنکه سمر گرد گاو را سربس

چون موی حور عربس (۵) شب و ماه بواندرو

چون موی بند (۶) رربس در موی حور عربس

پروین رحد شام و سهیل از حد نم

اس روی سوی آن کرد آن روی سوی اس

---

۱ - اربعس بهج اول و سکون دوم و بهج سوم ارجا

سعی چله است و خمس اربعس سعی بهج چله ۲ - گاو

ارجا اساره ارجح نوراسب ۳ - شر ارجا اشاره

سرج اسباده است ۴ - سروی بصم اول شاح ۵ - حور عربس

در میان ساه چشم (حور جمع احور و حور است)

۶ - موی بند پیرانه ای که موی سر را بدانند

۱۲۶-ار شخص (۱) دبو جسم دلیراں برار حمال  
 ۷۲۵ وربانگ عول گوس سرگان برار طمس (۲)  
 ماربد اسطشبات (۳) گفمی همه سباد  
 دود آحسمحاں گفمی همه لعس (۴)  
 کردم سوی رمس و سوی آسمان نگاہ  
 نا گرددم مگر صہب ہردواں نفس  
 بود آسمان حو جامعہ انگشتری بوصف  
 ہامدہ نگس ہماں اندرون رمس  
 بیورہ رنگ حلقہ انگشتری کہ دید  
 کاندہ میان اور حماہن (۵) بود نگس ؟

---

۱ - شخص ہج اول و سکون دوم و سوم اجتماعی ہ  
 و مکر اندام ۲ - سترک ہضم اول و ہ و دوم  
 و سوم سکون و چهارم درشت و آومد و سبار بررگتہ  
 طاین ہج اول مانگی کہ در گوش ہچد ۳ - اسطشبات  
 ہضم اول و سکون دوم و ہضم سوم و چهارم و سکون  
 ہضم مشدد جمع اسطش عناصر ہضم ۴ - آحشج  
 سکون دوم ہرک از عناصر چہارگانہ، لعس ہج اول  
 ہرس کردہ ۵ - حماہن ہضم اول و ہج چہارم از  
 حم و آہن سنگ صحت سیاہ سرچی مایل



۱۲۹- ار رلف برده حسن و فگنده بر ابروان  
 ۷۴۰ رآن بشتر که بودی در ر لفاکش حسن  
 با روی خوش کرد بچنگ ار عما همانك  
 هنگام لہو کردی با حنگ رامس (۱)  
 گہ لام را گسب همی اربر الف (۲)  
 گہ مم را بچسب کرانه همی بسس (۳)  
 حوون ار گسبہ ددہ و نا ابر بر شدہ  
 ار عم مرا حروس و بگلار مرا ایں (۴)  
 من حوون بماه بشربس بات رشبه رعهران  
 او حوون بماه بسمان بك دسمہ باسمین  
 ۷۴۵ گسبم دور عافب ار بك دگر بدود  
 مر هر دو را دریده گردان و آستس

---

۱ رامتس سکون دوم نام سار رن معروب درار  
 حروس و پروبر ۲ - لام را اربر الف گسب بعی گسوان  
 خود را برقدش برشان کرد ۳ - کرانه ممه را بسس  
 حسب بعی لب را کہ کرانه دهان ناسد بدندان کہ  
 من ناسد گروم ۴ - ا ن بچ اول ناله

۱۲۸- سیمین فسمه سامی نگرفته در شمال (۱)  
 ۷۳۵ ررس ودح نمایی (۲) نگرفته در دمس  
 حواهند حورد گهمی هردو بهم (۳) نراب  
 گر آسمان کمدسان نك بارگی (۴) قرس  
 گردان باب دمس همه سم در آسمان  
 چون در شده سوار ماوردگاه (۵) کس  
 چون کرد بازگوبه (۶) فلك ررس اوراسب  
 من حواسم لگام (۷) و بهادم براسب ررس  
 آمد بر من آنکه سممد کس و بدند  
 سروی حواو نعا نهر (۸) و احمی یحمن

---

۱ - شامی شماره ررس ، شمال بهج اول ا جماعی  
 طرف حب است ۲ - نمایی شماره سهیل ۳ - بهم  
 معی باهم ۴ نك بارگی می نکاره و اکسره  
 ۵ - ماوردگاه بهج سوم و سکون چهارم و حجم  
 میدان - کک ۶ بازگوبه وارون و واژگون ۷ -  
 لگام هم اول دهانه اسب ۸ - عا نهر سکون سوم و  
 وح چهارم ام سهری ار برکسمان که سروآراد و مشک  
 و مردم آن برنامی معروف بوده اند

۱۳۱- يك دست من هبور بچيده ر حسن گلی  
 آن دست دیگر من من گسسه لاله حسن (۱)  
 بالای بار دید همان چشم من هبور  
 کامد ر قصر حواجه بگوش من آفرس  
 نرس دوست با شده ار گوش من هبور  
 کامد ندا ر کنواں کابواں حواجه من  
 ۷۵۵ فجر جهان و ربر شهسناه ابو علی  
 حسن هدی حسن رعی من مؤمنس (۲)

---

در مدح ابو شجاع البارسلان

برهان امیر المومنین

هلك را شاهنشاه و سلطان چمن باند چمن  
 گه بهم او دمصر و گه سپاه او بچمن

---

۱ - لاله چمن آنکه گل لاله بچید ۲ - هدی

بصم راه راست ، رعی امیر المومنین لقن که نظام -

الملك از حلیمه گرمه بود

۱۳۰- او رف سوی روصه و من سوی ناده (۱)  
 او در بالای فرغ و من در عای دس  
 نسب بلند کوهی کردم مکان جوش  
 کاند گه سس ( ۲ ) چور کوه بلند هس  
 چون بر شدم بنشش گفنی ر بهر مدح  
 هس را حدای گف برو بر شاف هس (۳)  
 دشت ار دریده شران چون رور عمد پر  
 ار گوسعد و گاو بازار و بار گس (۴)  
 ۷۵۰ من همچو اردهای خداوند صولجان (۵)  
 حسته گه شکار خداوند پوسمن  
 ره گرچه دور بود و کمر هاش بممک  
 شح گرچه خشک بود و فمر هاش بممکن (۶)

---

۱ - ناده ، امان های چادر شان ۲ - سی مدح  
 اول و دوم شرا دادن و اشی حسن و گرو بردن  
 ۳ - هس باکی که برای راندن سور بر آورده ۴ -  
 بار گن آشخوره ان شهر ۵ - صولجان سکون سوم چوگان  
 ۶ - مسکن هم اول و سکون دوم و مدح سوم  
 سرافکنده و سرشکته

۱۳۳- آنکه آمد حوین ر کوهستان نمر و اندر سلاح

رفته تا عم را نهر میان بدر باشد معین

لشکری را بی عددش کسب و در آن لشکر یک شب

سوره شمرانی که در سب اسبسان وودی عربی

آنکه حوین سوی بخارا برد لشکر در فساد

حانسان (۱) را در سر او خانه فریاد و امن

۷۶۵ این همی رس را گمان برد از بهت بر اسب

و آن همی برد اسب را و هم اره را بر اسب مع رس

آنکه نابرده همور او دسب را سوی کمان

نابده بیرون همور او را علامان از کمان

شد فنامس (۲) بی روان از همی او کی شود

بی روان مری حسان الا رساطایی حسی ؟

گرد فسطاطین کندر آهین همی دیوار سب (۳)

آنکه او آهین شود تا دولت این شاه طین

---

۱ - حانسان نام حانسان است از پادشاهان ترک که در

ماوراءالنهر حکمرانی و پادشاهی داشته اند ۲ - فنامش

قسم اول و دوم و سکون سوم و حج چهارم نام یکی از

شاهزادگان سلجوقی که مدعی پادشاهی آلپ ارسلان بود

و در جنگ با او کشته شد ۳ - دیوار سب مرکب از

دیوار و بن و برج و باروی شهر و قلعه

۱۳۲ - ارحد عریش لشکر تا حد انطاکیه (۱)  
 ارحد درعاش موکب تا حد ماردن (۲)  
 درحها اندون کدما من شاه حر کهف الام (۳)  
 پوشجاع الب ارسلان برهان مبرالمؤمنس (۴)  
 آنکه حون اول بسار دد بسار اورا و گف  
 ناح عر بر سر نه و در کرسی دولت بنش  
 ۷۶۰ همت او بر دل شاهان فگند ابرد حانک  
 این بدان نامه همی کرد اربست و آن بندس  
 کاند آن صاحبمراں امسال دداری زروم  
 خود بساحج دور کرد اندر (۵) هرس را ارفرس

---

۱ - عرین بهج اول و سکون دوم شهر معروبی در  
 انعامسان ، اما که بهج اول و سکون دوم و کسر  
 بهج شهر معروبی در آسیای صغریه اناک در حاک  
 ترکیه است ۲ - درعان بهج اول و سکون دوم شهری  
 بود اسر در کنار حیسون در سرحد سوارزم و ماردن  
 سکون سوم شهری در حوب مافارون و آمد و در  
 سیال دارا و منه ن که امروز در حاک رکه است  
 ۳ - کهف بهج اول و سکون دوم و سوم ، ماهگاه ،  
 امام بهج اول بروردگان ۴ - برهان مبرالمؤمنس  
 که آلب ارسلان از حلیه گرفته بود ۵ - ناحج بهج سوم  
 و سکون چهارم ررس ، اندر معنی اناک و اسحا

۱۳۵- و آنکه در مصر از بهشت بمع پیرا و عرب (۱)  
 حوں دلملا سب اوی اردرد دلزار و حرس  
 ۷۷۵ گرسر بر (۲) بحب حوئش اورا بگوش آندبرد  
 طن که هست او مر کماں شاه گسی رارهن  
 آنکه صافی کرد عدل او چهاں از حورو طلم  
 هم بر آنگونه که در محسوس بود حلد (۳) درس  
 بود او دادند عدل او کجا دارد (۴) گرف  
 گاه در حیر آهوان را حرد سوری (۵) سرین؟  
 فوب حمار اگر خواهی که بمی سرسرس  
 بصره ساطان عالم سند سادات (۶) بس  
 آفرین بر داری او داد و در سمنیر او  
 کم یکی حرب آفرین و آن دگر سحر آفرین (۷)

---

۱ - عرب و ای که در زبان داری و فارسی نود بران  
 مصر داده اند ۲ - سر بر بهج اول نایک حامه و ندادو  
 حرهای دیگر ۳ - حلد بصم ارل و سکون دوم و سوم  
 بهشت ۴ - ارد از فعل نارسن بمعنی نارا داسن ۵ -  
 دسوری بهج اول احارت و رخصت ۶ - سده بهج اول و  
 کرد دوم مشدد سر کرده و سر و سرور و حدا و بدو سادات  
 جمع آن ۷ - سحر آفرین از سحر و آفرین حاد و گرس

۱۳۴- آنکه چونکر دارسوی مسئله در حواریم (۱) روی

دولت او را بر سار و بصره او را بر زمین

۷۷۰ گه زمین را از ساسانیان رد همی بر آسمان

گه همی رد از شجاع آسمان را بر زمین

با مسئله عجب کرد آن زمینی را بچون

کاسمان او را بطوفان کرد بواند عجب

آنکه نگرفت او در اسبخر (۲) بی سکار و حسنگ

با گرفته کس مر او را در حنجان در هسح حن

کرد حالی سماع از حد شیرار و ساسا (۳)

قلعههای نابدار و ستاروار سپهنگن (۴)

۱ - مسئله بهج اول و سکون دوم و بهج سوم و

کسر چهارم مشدد نام جایی بوده است ردنگ مرو

واند خود ۲ - اسبخر یا اسطخر یا اصطخر یکس

اول و سکون دوم و بهج سوم و سکون چهارم و

بهم شهر معروف یای بخت هخامنشان و ساسانیان

که در سال بخت حشمت و با مرز هم آید بوده

است ۳ - ساسا بهج اول شهری در فارس در ۱۴۶

کیلومتری سراسر ۴ سپهنگن بهج اول و سکون دوم

و سوم هراسانگیر و نیمانگیر



۱۳۷- برگردی رو بدسار ، آری اندر دس و را  
 بو به آن شاهی که دسار آندب بهتر دس  
 لغتانی اسکر بو آورد ار روم اسر  
 رامشیاں همجون سمش و دساں چوں با سمن  
 حاتم رومی فروشد ده بدانگی هر بدال (۱)  
 برده گرخی فروشد صدسانی هر یکس (۲)  
 ۷۹۰ با گه آند عید و آند گاه نورور و بود  
 عره شوال اس آن اور مرد فرودس (۳)  
 کس گردون باد با آن کو ندارد با نومهر  
 مهر کوان باد با آن کو ندارد با نو کس  
 شادری سمسررن بدخواه کس مہماں نوار  
 ناده حور سوسمان دسار ده گوهر گرس

---

۱ - یال بهج اول نام برخی از اساهان برک ۲ یکس  
 یکی از نامهای امرا و پادشاهان برک ۳ اور مرد  
 سکون سوم و هج چهارم و سکون هج و ستم نام  
 نورور از همراه اراپی و فرودس هج اول و  
 سکون دوم و هج سوم محف فرودس و احب قصده  
 و الا مع - ر سال ۴۳۹ گز که عره شوال باجمین  
 نورور دس برابر بوده است

۱۳۶- گرسامان داشت ای حسرونگس، داری بوسع  
 ۷۸۰ بوسع داد انرد برا معجر، سلیمان را نگس  
 گر نگس از بوسع به اودی به مگندی دسحر  
 مر سلیمان را راحب در عما دیو لعس  
 فیس کافر که گوید روم را هستم ملک  
 درمکان و مرست هستم گه و یگه مکس (۱)  
 گر حسر ناند که سلطان از مرند آمد بحوی (۲)  
 ره گر دد در دهانش از سم سلطان انگس  
 داسس در ریر بر اهن صلب او راحه سود  
 گویدا گرد دل او قوب حبس نس  
 ۷۸۵ نا بهد داع حمیس هرکب سلطان ر نعل  
 در هر دمب بر فعا داد عریمب (۳) بر حمیس  
 گیری ای شاه جهان اهل سال روم و بهگمی  
 ناح ررس از سر قمر نگرر آهمن

---

۱- مکس روح اول اسوار و نایر جا ۲- مرید روح  
 اول و دوم و سکون سوم و چهارم و حوی بسم اول  
 و سکون دوم و سوم دوشهر معروف آذربایجان  
 ۳- عرب روح اول نکار سن اندیشه

۱۳۹- به در بستان شکفته گل بهر گل ناله لعل  
 بهر و بهره (۱) و لعل فگنده راع در بستان  
 ۸۰۰ شده پر راع هر باغی در یک چرخ هر راعی  
 پرارماع آب هر راعی حومع (۲) تیره بی باران  
 بجای لاله در مجلس کمون در گس بود موس  
 برنگ و بوی یک بر گس به ارض لاله نعمان (۳)  
 بود نارنج و بار اکمون یکی در ریکی در خون  
 که حقیقت سبای عجب اکمون بو گوئی شکل اس و آن  
 اگر شاخ در رخ بو ندیدی سوی بستان رو  
 رهن تسمه آن نشو همه با شرح و با برهان  
 مکر دار دلستانی (۴) رخ او چون گلستانی  
 که دارد خرد بستانی و مرده سیر در بستان  
 ۸۰۵ مبط (۵) سب را در این پراز حوسب دیراهن  
 برو چون صرب سورن بستان صرب بستان

- 
- ۱- مره مع اول و سکون دوم و مع سوم نایک
  - ۲- معده ۲- ماع نوعی از مرهای سب و مع ار
  - ۳- لاله نعمان و لاله شرح مره و برا که نعمان
  - نوعی حوسب ۴- دانه ان کسر اول و مع دوم و
  - سکون سوم مرکه - ر ل و ستانین معی دلرنا و - لر
  - ۵- معده مع اول و مع دوم و سوم مسدد قطعه دارک ار

۱۳۸- گاه کوشش (۱) بر بالایی حمله بر چون پیل و شمشیر  
 گاه رامش باستانی ناده حور چون حور عس  
 سال و مه در گوش دشمن غلغل بر کان بو  
 رور و شب در گوش تو آوار جنگ رامتین

### در مدح امیر نوشروان

۷۹۵ رمسان اندر آمد با گه و بگدشت باستان  
 در آمد طالع (۲) ندرین فروشد کو کب بمسار  
 حراں ار ماه سپهر نور در اربع شد و بیکر (۳)  
 بکی با زر و ناز بر بکی نادر و نامرحان  
 هر آن ابوان که فروردین بر آوردار گل و سربین  
 بدو کانون (۳) و دو شیرین کسدا و راهمی عربان  
 هوانمی کمون قتره نما دحشم ار آن حیره  
 بهر حم اندرون شمره حور در صامب (۴) اندر کان

---

۱ - کوشش ایجا بمعنی حاک است ۲ - طالع بکسر  
 سوم راجه ۳ - کانون ماه سوم و چهارم تقویم سرنایی  
 ۴ صامب بکسر سوم ایجان در برابر ستور و چهارپای

۱۴۱- پاده کوه را بر سر زمر وارد ورز افسر  
 بدو بار آمده آن فر که رف اروی ساسمان  
 گرفته هر یکی کاری فروهسته (۱) همه ناری  
 رعش لاله رحساری نماده هر یکی حمران  
 کمون معسوم می باید نوای جنگ و بی باید  
 سر و دورود کی باید حرس و رف و حرس احسان (۲)  
 ۸۱۵ همی گیری گه اندر کف قدح بردانگ رود و دوف ۳  
 همی حوانگه ارمصحف (۴) مددج مریوسروان  
 ملاک راده شپساهی نکو گوئی نکو حواهی  
 که نمرش کم ررواهی بحشم آند گه حوالان  
 پهر دعوی که نمش آند سمت (۵) معش نماد  
 اگر دعوی کم ساند که معنی دارد و برهان  
 عدو کرا و برهمرد سراوار سب نگربرد  
 که او حون عدو ربرد گه نمکار درمندان

---

۱ - فروهسته یعنی از دست داده است ۲ - احسان فتح  
 اول جمع حرس یعنی زمان و مقام و فصل ۳ - دوف  
 یعنی اول آنچه در این زمان دایره گوسند ۴ - مصحف  
 نمکرها با نیم اول و سکون دوم و فتح سوم نامه و  
 کتاب ۵ - سیم اینجا یعنی رودی و چابکی است

۱۴۰ - سر اندام او حسنه (۱) حراحه‌های بانسه  
 سده ران حسنگی رسنه به دار و دنده به درمان  
 کون از بهر ماه دی بحم اندر بهان کن می  
 ۱۱ باشد از حراح ری به آنگه درمه آبان  
 سوی طارم حرام ار در بر آس بر چوب گر (۲)  
 سور برم بوس و حراحای بوری (۳) و کتان  
 رمسار را به دوشه مکن برون سرار گوشه  
 حو حورشند آندار حوشند سروری سوی ممران  
 ۸۱۰ حو هسگام حرا آند همایون مهرگان (۵) آبا  
 شود (۶) گل رعمران آند بریح آند سود در حرا  
 در دسمی و هر کوهی را آهونه ی اسوهی (۷)  
 سود اردل هراندوهی حو سسی حهره انسان

---

۱ - حبه ا جاعل ر حور و رحم حورده است ۲ -  
 در بهج اول ا جاعل ی موار و اکسانست ، گر  
 بهج اول گاهی دانی که رسنه محبت دارد و مسوراند  
 ۳ - بوری کان نازک ۴ - حوسه روح سه و مران  
 روح بر او ۵ - مهرگان دور مهر ( دور ساردهم )  
 از ماه مهر که سرار بوردور بررگیرن حسن ارامان  
 بوده است ۶ - شود ا جاعل ی رود آمده است ۷ -  
 موه گروه سمار

۱۴۳- فلك را اگر همی باند که چون او میجلس آراند  
 رحرم او برون آند یکی پرورده شادروان (۱)  
 رهبر آن کند هر شب علمها ربش کوکب  
 یکی مانده عمرت (۲) یکی مانده سرطان  
 مه ایدون راں همی بوند (۳) که مهر او همی خوند  
 گه و سگه همی گویند رمن طاعن ورو فرمان  
 حراسان و عراق اورا رفعل بند عراق (۴) اورا  
 نه از رخش و عراق اورا گه تعلست ربر راں  
 ۸۳۰ فضا باند ورا کاتب (۵) قدر شاند ورا احاب  
 باشد ایں چنین و احب دهد ایں مرتب (۶) بردان  
 رهبر سعدی نظر دارد بهر علمی بصر (۷) دارد  
 کسی کاندون (۸) هر دار دسر دگور ابود گیهان

---

۱- شادروان بمعنی سوم و سکون چهارم سرآورده و  
 ایں کلمه از همان رشته حاد آمده است ۲- عمرت  
 مرع کردم ۳- بوندن بمعنی راه سپردن ۴- عراق  
 مکسر اول حدائی ۵- کاتب مکسر سوم نویسنده و  
 دسر ۶- مرتب بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و  
 چهارم پایه و پانگاه ۷- بصر بفتح اول و دوم  
 بینائی ۸- اندون بمعنی ایں حسن

۱۴۲- حوسد دبر ميان بر کش دو گوئی رنده شد آرش ۱

برافرورد رتر آتش بسنگ حاره و دستان

۸۲۰ اگر رستم بلی کسی بلی کسی بهر مسمی

بگر صد بل بانگ کسی کشد حون رسم دسان

بچاح ابلک (۲) بدو نارد نام او سر افرازد

بچن از بهر اوسارد سرای حوسن حاقان

اگر برون برد قصر رامرو طاعب او سر

امر آرد ار آنکسور بهر او را سوی ایران

ر سر بهگنده ناح او سکسه نحب عاح او

همه ملک و حراح او برابر داده و مهمان

چواو کو حسرو کابل چواو کو مالک رابل (۳)

چواو کو والی آمل چواو کو عامل عمان

۸۲۵ مر او را سر سر سده نام او فرورنده

گهی لمشان پزار حنده و روگه چشمشان گرین

---

۱ - آرش بهج دوم در داستانهای ایران نام بهلوانی

که در تیراندازن بسیار در دست بوده ۲ - ابلک بهج

سوم نام برخی از پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر

۳ - رابل بهج سوم نام قسمی از سیستان



۱۴۵- برا ناسرب ان باشد فلك يارو معين باشد  
 هم ارحلو آفرس باشد هم ارحالو بود عمران (۱)  
 ۸۴۰ بدست آری جهان بکسر حمان کاورد اسکندر  
 بسان حصر بمعمر بانی جسمه حموان (۲)  
 همسه ناحیهان باشد رهن و آسمان باشد  
 مکان باشد رهان باشد و دهر حرج را دوران (۳)  
 همی ری (۴) نوکام دل عدو عمگن ولی مهل  
 رسم ورر رآب و گل دهر سپهری در انواں

### در مدح نظام الملک

ابوعلی حسن رضی امیر المومنین  
 آمد گساده روی (۵) در من بکار من  
 خون مر مرا بدید گسسه (۶) دل اروطی

- 
- ۱ - عمران صم اول و سکون دوم آورش و بخشش
  - ۲ - چشمه حواں چمه آب رندگی و آب حوه ۳ -
  - دوران هج اول و سکون دوم گردش و گردیدگی
  - ۴ - ری فعل امر از رستن بمعنی رنده ماندن
  - ۵ - گساده روی روی گشاده و بی حجاب ۶ - گسسه
  - صم اول و هج دوم و سکون سوم از فعل گسستن بمعنی  
 یرنده و برکنده

۱۴۴- مهر گزری و شمشیری که بگرارد (۱) کسب شیری

که دید اندر چهاں بیری بر حوّل شمر و حوّل ثعلبان

وفا کرد آسپاس نا او که باشد مهر بان نا او

نماید حاودان نا او بدین عهد و بدین عهدان

امیرا نا بود عالم دهان ساد و بیری حرم

که فجر گوهر (۲) آدم بوئی و دودۀ سلطان

۸۳۵ بدی ر آفاق بنگهدی درو نمکی برا کندی

سم بر امح در کندی سکسی فمه را ارکان (۳)

من ای شاه اررهی گسّم ترا برانلهی گسّم

و دینار دبی گسّم بو کردی مر مر احسان

بوانگر گسّم ارمال بدم مغل را امال

چو وصف بمع و کوالب (۴) بوسم بر سردبوان

رهرشاهی سمی بردی بدین آئن که آوردی

در حب خود پروردی تاب همت و احسان

---

۱ - گزاردن اینجا معنی وارد آوردن و ردیف ۲ -

گوهر اینجا معنی ژاد و ماراس ۳ - ارکان جمع

اول جمع رکن هم اول و سکون دوم و سوم بسیان

و کت گاه ۴ - کوبال کرد آهین

۱۴۷- يك زور حوں سگمى (۱) و حوں باشد انعب

عش برا حلاوت و (۲) حسم برا وس  
اندر حلال رحسب برا و گله ر که  
ار سهریار و حابه ، ر من نا ر حوسس  
بر راحب حصر چه گرمی همی سهر  
بر شادی طرب چه گرمی همی حرن ،  
گفتم که بمن ارس مجروس و مباراشك  
بر حسم آسمن به و انگسب بر دهن  
۸۵۵ هسب اس همه ولیکن بی طلعب و ربر  
هر ساذنی بود عم و هر راحی محن  
حوں گفتمش ، دیدن سخن ، خوش سدن هسب  
مسکن بر آن نگار که بودی مرا سکن (۳)  
حسم ره فراق و ردم بانگ بر براى  
بر گفتم ار فرس و کسدم سر ار فرس (۴)

---

۱ - شکمى از فعل شک من بمعنی صر کردن ۲ -

حلاوت بمعنی اول و چهارم سرنی و گوارایی ۳ -

مسکن بمعنی اول و دوم آرامگاه ۴ - در بمعنی اول

و دوم چری که آن سسگی داشته باشد

۱۴۶- سیمه رحیمده لب بگرسمن گشاده حش  
 ابرو ردرد ناگره و رلف برشکن (۱)  
 ۸۴۵ دو پای رقص کن بگل اندر ر آب حش  
 دودسب رود رن رعما گسه وای رن (۲)  
 پوشنده من سلاح و بهاده بر است رر  
 حون کرد گناه کس و عرب گناه ناختر  
 بگشاد ، حون بدید بد آسان مرا ، ربار  
 بر من بگفمی و ما گفمی سحر  
 گف ای وفا نمودن تو بوده سر سر  
 ررق و دروع و مکرو فریب و فسون و فر  
 برداشتی دل از من و نگداشتی مر  
 بریودل من اندون هرگر سرد طن (۳)  
 ۸۵۰- رن روی چون سفایق و بالای همجو سرو  
 رن هوی حون بفسه و اندام حون سمر

---

۱- شکن بکسر اول و فتح دوم از فعل شکن بمعنی  
 ۱- و ح ۲- وای رن آنگه از ناسف و دریع وای  
 برید ۳- طن بهج اول و سکون دوم گمان

۱۴۹- عول اندرو قدم سپید ور بهد بود  
 در مانده بر ر مورچه لنگ در لنگ  
 راهی چنان دراز و شب بیره و سیاه  
 کرده بله فرشته (۱) گسی نا هرمن  
 ابحم در آسمان خو به حاس شب سده (۲)  
 نا آس و حراع بسسه صد ابحم (۳)  
 ۸۶۵ بروین برو خو ماهی سیم اندر آنگر (۴)  
 در سینه هفت دانه ورا در برنمن (۵)  
 بر آسی فگنده سوی مه همی شهاب (۶)  
 سمن کسمده ماه بروی اندرون هجن (۷)

---

۱ - بله بهج اول و سکون دوم رها ، فرشته یکسر  
 اول و سکون چهارم و ابحم فرشته ۲ - سده بهج اول  
 و سکون دوم مشق از صد یکی از حسن های قدیم  
 ایران که بهجاء روزش از نوروز می گرفته و آتش  
 آس شمار می آورده ۲ - ابحم ابحا بهی گروه  
 و جمع است ۴ - آنگر حوص و نالاب و آبدان ۵ -  
 ثمن بهج اول و دوم بها ۶ - شهاب یکسر اول شماره  
 روز ۷ هجن یکسر اول و سکون درم سر

۱۴۸- دس آهم جو هاویه بر سهیم وادئی  
 موره شکاف حارس و حاکش قدم شکن (۱)  
 به مرع به فرسته و به وحس (۲) و آدمی  
 به رسم و به دیار و به اطلال و به دمن (۳)  
 ۸۶۰ در دیو لاجهاس بد آسان عربو (۴) دیو  
 کاند نگو س گاه رعا نعمة رعن (۵)  
 بی آب وادئی من و اسبومن ار عرو  
 عرو اندر آب حون بسط دحاله بر سطن (۶)

---

۱ - وره سکاف آنچه موره یا حکمه را شکافد و  
 بدرد، قدم شکن آنچه قدم را بسکند و ماع اردون  
 شود ۲ - وحش بهج اول و سکون دوم و سوم حاور  
 رام شده ۳ - دسم بهج اول و سکون دوم سانه و بی  
 ساحمان، اطلال بهج اول و سکون دوم جمع طلل  
 بهج اول و دوم ویرانه و بار مانده حمه گاه، دمن  
 نکسر اول و سکون یا بهج دوم جمع دمه نکسر اول  
 و سکون دوم آنچه بس از بر حید حمه بجای ماند  
 ۴ - دیولاح حانگاه دیوان، عربو نکسر اول و سکون  
 چهارم نانگ و درناد ۵ - رعا بهجم اول نانگ  
 کردن شتر، رعن بهج اول و دوم مرعی که گوشت  
 دنا و علواح هم گوشت ۶ - سطن بهج اول و دوم  
 طاب

۱۵۱۔ گردوں بر آں مثال کہ از کاغذ آسا (۱)

آرند کبود کان سوی بالا ر بادجن (۲)

هم رنگت شب در بر من اندر یکی عفاف

مهر ر رنده (۳) میل و قوی بر ر کر گدن

قارح بر از عفاف و دلاور بر از عراب (۴)

همسار بر ر عصفی (۵) و حاناک بر از رع

۸۷۵ عرفا و دم (۶) گورن سرس و عرال حشم

میل ررافه گردن و گور همور (۷) بدن

محروط ساعدی که نمایی درو عروح (۸)

آکنده بهاوی که نمایی درو سکس (۹)

---

۱ آسمانها یعنی آن چرخست که این زمان نادانک

گویند ۲ بادجن هج چهارم مشق از باد نادگر

خانه ۳ - رنده هج اول و سکون دوم و کسر سوم

دار بر رنگت ۴ - قارح کسر سوم - دار رورند

عراب بصم اول راع ۵ - عفی هج اول و کسر دوم

و هج سوم مرغی که اکنون راعی گویند ۶ عرفا و

طاهرا نمایی بدروست که اکنون عرفا اول گویند

۷ ررافه هج اول و شدند دوم باصم اول و هج

دوم سر گاو رنگت ۸ هون هج اول سر ۸ -

محروط هج اول کسیده و دار ، عروح بصم اول

بالا رفس ۹ - سکس هج اول و دوم آرامگاه

۱۵۰- و آن حرد بی شمار سواره بر آسمان

هر يك شكل لؤلؤ در سمع و در سمع (۱)

با حلقه های سیمین در سهره کمود

با در نمسه رار (۲) در اکیده بسرن

کابون فلک ، پریده بر آس سارگان

سرس مرغ بریان در بونک با برن (۳)

۸۷۰ گردون حوکسرا و مجره (۴) برو حیان

در کسب رارها حو بکی فرعرار امن (۵)

وفت سحر بقطب فلک بر نبات بعس (۶)

حون بافته کسمه ورا گاسمان عطان (۷)

---

۱- سمع متج اول و دوم علاف دسمه سمش ۲ -

بعشه رار حائی که بعشه در آن برود ۳ - با برن

سکون سوم و حج چهارم سج کتاب ۴ - مجره بعج

اول و دوم و سوم مشدد کهکشان و گاه کشان ۵ -

فرعر بعج اول و سکون دوم و حج سوم سوی ، ان

بعج اول و دوم شر جانداران ۶ - قطب بعص اول

و سکون دوم و سوم گردد گاه آسمان ، نبات بعش

بعج با و بون و سکون بعس و شن صورت حرس

در آسمان ۷ - کشته بعص اول و دوم و سکون سوم

ار فعل کشف بعص برسان و براکده ، عطان بعج

اول و دوم آرامگاه دسور در اطراف آسجور



۱۵۳ - براسب من دماں و دماں (۱) ریر من هم اسد  
 هردو حماں و ناراں (۲) چوں سرو در چمر  
 گمئی و را سعاد گوید همی بد و  
 گفتی مرا بشارت گوید همی بد (۳)  
 بسم سوی حراسان رویم سوی عراق  
 سوی سار شام و بمسم سوی بمن  
 ۱۸۵ امید آنکه بحب بماند بمن مگر  
 تحب و ریر ساه جهان بوعلی حسن  
 حورسند رورگار سوده نظام ملک  
 رس جهان و رس رمان رس رهن (۴)  
 فریاد مسلمین رضی ممر مؤمنین (۵)  
 بحر ادا بحرك طوراً ادا سکن (۶)

---

۱ - دماں از فعل دمیدن اینجا بمعنی نفس کشیدن ۲  
 چماں از فعل چیدن بمعنی حراماں رفس ؛ ناراں از  
 فعل ناریدن ۳ - بدن امر از فعل بدن بساط و حرمی  
 رفس ۴ - رفس بهج اول و دوم رورگار ۵ - رضی  
 امرالمؤمنین الهی است که نظام الملک از حلقه داسا  
 است ۶ - چون بجمد در ناسب و خون ناسند کوه

۱۵۲ - کوچك سرو بر گئس آهجه (۱)؛

به دسرش لگام و نه برگردش رس

پرورده در حجار مراو را عرب

بوده براو خو بردل و بر اهل محبت

حسا (۴) دامن از بدن او شامده

لبای نا سسش سرده لب ا ر

۸۸۰ - سیه حسان همان که گه کار رار

در بر وگنده موی خوگاه عتاب (۵)

گهم همی بالانه (۶) فلك را رمان ر

لا تدفع ابن عمك بمسی علی نهس

۱ - آهجه از فعل آهجهن نا آهجهن برگرد

رس مسح اول و دوم ده و طاب ۳ محبت نهس

و سکون دوم و حج سوم و چهارم فرجه ۴ -

مح اول و سکون دوم نام یکی از معنوه

ادبیت باری ۵ - عتاب کسر اول سررس و بر

عاشق و معسوق ۶ - لانه فروبی و بار ۷

عبت را رها میکن که برناشه برود

۱۵۵- بافوس (۱) از میان بنگند از بهسب کمک  
 ناراع دید بر که حوون هیدوان (۲) دوان  
 آن لاله سکمه که وفت بهار بود  
 همیحوون فباده طوطی در دوسان سنان (۳)  
 ۸۹۵ اکموی نه برگ هسب پدندویه سح ارو (۴)  
 کر حلق گسب گوئی حوون مجرمان رمان (۵)  
 بر بانگ بلبل آنگه اگر فسه بود گل (۶)  
 حوون بر سرود و بعمه بریط ریان ریان  
 آن بر نند کرانه گرفت (۷) اس و آن حمان  
 کر ناساب (۸) و بران حمان گران کران  
 اکموی که ارعوان بد بر و حوان بریح  
 هسب اس بر آدر دی گرمانشان (۹) سنان

---

۱ - بافوس رنگ و حرس و رنگوله ۲ - هیدوان  
 جمع هید و مردم هید ۳ - سنان کسر اول بر ست  
 خوانده ۴ - سج اینجا بمعنی ریشه است ۵ - رمان از  
 فعل رمیدن است ۶ - ۱۵۰ بودن بمعنی سقمه وزن ۷  
 کرانه گروهی کاز گرهس و کاره گرهس  
 ۸ - ناساب جمع نابه بدیع و خادیه ۹ - گرمانشان  
 آنکه گرمان را بشاند و دفع کند

- ۱۵۴- باحلم آنکه بود می را رفیق و صهر (۱)  
 باعلم آنکه بود و را بس عم و حس (۲)  
 لشکرش باشکسته و باکسته ، بمع او  
 درروم بمماند و بارمینه شمس (۳)  
 ۸۹۰ گه بر سر بیان رو و سیم و گهر فشان  
 گاه ادرج بیان سمن و سب و لاله حس (۴)

### در مدح ابوالمحاسن

- با نامداد سوی رو آمد حراں حراں (۵)  
 سد بر مثال دسب بر شمس دراں (۶) دراں  
 با رو شد سب بسان هم رنگ حر شد سب  
 هم رنگ حر بود بحقیقت حراں حراں

- ۱ - صهر یکسر اول و سکون دوم و سوم داماد ۲  
 حس بمع اول و دوم بدر رو و داماد و برادر رو  
 ۳ - ارمینه ارم - ان ، شمس بمع اول و دوم ب ۴ -  
 چن بمع اول و سکون دوم بمع چمن ار فعل چیدن  
 ۵ - حراں دوم ار فعل خریدن ۶ - برشم رو بمع  
 برشم رو کسی که ابرشم را رنگ کند

۱۵۷- دست ابروی بر آب کمون بفسرد چمانك  
 ۹۵ آوردن از عا بنوایی بنان بنان (۱)  
 كردد بهر ديار در بن فصل رور كار  
 آس برست خلق چو در دامغان معان  
 در ناع گل گريخت رسلوفر ورمند (۲)  
 حبری ر سمنامد حوار عاندا بنان  
 بالر چون بهست شد اكمون مگر گساد  
 بر مدح حواحه عمدالمرنان (۳) رنان  
 حواحه رئس ناح هدی نوالمحاسن آن  
 كر حماه حلق گسب سوي او حهان حهان (۴)  
 ۹۱۰ سمند گياه كن عم ارو د سمنان دن  
 حون ار پلمنگ رور شكار آ وان هوان (۵)  
 گردد گه نوال سمك بدرهای (۶) او  
 رو گردد آسمن سما بسگران گران

---

۱ - بان معج اول سرانگشت ۲ - رمدار فعل رمدن  
 معنی رم کردن ۳ - بالران کنی که باسنان بالر  
 باشد ۴ - حهان از فعل حهمدن معنی حهمده ۵ -  
 هوان معج اول حواری و سرشک - گی ۶ - بدره بفتح  
 ول و سکون دوم حك و اسان

۱۵۶- حوں بگردد رهمسان آید بهار بیک  
 کر وی مریح سر شود ارعواں عواں (۱)  
 ۹۰۰ لردد همی ر ناد سماع اندرون درحب  
 گهمی شد ار بهب در او یواں یواں (۲)  
 ابری بر آید اکموی هر نامداد بد  
 چون اردهای شمهة دودمان دمان (۳)  
 گوئی که ابر هسب رواں کارواں برو  
 سمع آحمه (۴) دلبری بر کارواں رواں  
 ناران و برف نارد بر ما کموی ر ابر  
 حوں برمی سرائیل ار آسمان سمان (۵)  
 باند فمای گرم کموی کاب گشپ سرد  
 نعی مران دو دعوی ار آندان (۶) آندان

---

۱ - عواں ار فعل عویدن نعی فریاد کردن و نالیدن  
 ۲ - یواں ار فعل یویدن نعی حتمیدن ۳ - دمان ار  
 فعل دمیدن نعی نفس ماند کشیدن ۴ - آحمه ار فعل  
 آحیدن نعی رکشدن ۵ - سمان بصم اول مجفف سمایی و  
 سمانة نوعی ار بلدرچن که سلوی هم گوید و گوید  
 همام مهاجرت ار مصر فلسطین برای اسرائیل ار  
 آسمان نارید ۶ - آندان بالاب و آنگر و حوص

۱۵۹- ای نا همر همیشه علوم تو ساحه  
 حون نا فلک ساره ونا بحردان ردان  
 ۹۲۰ صاحبمراں اگر چه نه ای نو ریم نو  
 شکمب اگر بر آید ار حسرواں رواں  
 بدگوی را فلمب گساند ردیده حون  
 مدد درو ررسته او طلسمان لسان (۱)  
 بر راه دشمنان باد آسمان حبی  
 درجه هلاک حویان و آف بهان (۲) بهان  
 حون عافلان فناد در آن چه فلاں عدو  
 گرچه نمود ار گره (۳) عافلان فلاں  
 نا گاه حرب و حمله و منکار و کارزار  
 نا کرد سره باشد و نا ترکمان کمان

---

۱ - طلسمات، پنج اول و سکون دوم و ووح سوم  
 خود از ناالشان فارسی نوعی ر فعال و نوش سر  
 بوده است که از شمشیر یا شمشیر ماوند وریشه های  
 بلند دامنه که از بالای سر یا شانه برش می افتاده  
 است، لسان انکسر اول زبان ۲ - آف به کسی که  
 آفت بهد و فراهم کند ۳ - گره بصم اول و دوم و  
 سکون سوم محیف گروه

۱۵۸- بار بار خو بار گردد آرو سم آں بود  
 رابر سر را که بگسلند ار هامان میان (۱)  
 هر رور بوی (۲) حواں دهد اربهر خاص و عام  
 آراسه همی ر بی مهمان همان  
 حمدن حورش برد که ندارد بسم آرو  
 در شست حواں طعام به اندر دحاں دحاں (۳)  
 ۹۱۵ با مهمان سخن بود او را همیشه حوس  
 آں نه که خوب دارد و حوس مریان ریان  
 هر مپری که خوید نکار او سود  
 بردش حا کران رهی و حا حان حیان (۴)  
 در دست با علامت و نامهر او بود  
 بمن رگرگ گرسنه اندر شمان شمان  
 در شهر گاه دوحش حامه عدوش  
 بردر ریان کمند همی در ریان ریان (۵)

---

۱ - هامان میان همیان و اباست ۲ - بوی حش و  
 مهمانی ۳ - دحاں بسم اول دود ۴ - حیان بسم اول  
 هراسان و ترسو ۵ - درری بسم اول و سکون دوم - اط



۱۶۱- بس بادره بسر چشم و اعمی (۱)  
۹۳۰

بس طرفه ریاں درار والکن (۲)  
در کاسه سر ر آتش دل  
بدا سر رشید (۳) روع  
شمها حو و باب بعس باشد  
آسوس گوهر و سبروں (-)  
می بر شکند رحال چو عمچه  
سر مکند ار ریاں حوسوس  
دندانش را آتسب و گه گاه  
محباح شود بسر کرد  
۹۳۵- چوں مردم دنده می نهاند

---

۱- اعمی سج اول و سکوں دوم کور ۲ -  
طرفه ریاں بعس اول تر ریاں و تاره ریاں، الکن  
بفتح اول و سکوں دوم و سج سوم گمک ۳ -  
شهاد سج اول و سکوں دوم و سوم عسل و  
ایما بمعنی موم است ۴ - ستروں محذوف استروں  
مشتق از استر بمعنی پارا و عمام

۱۶۰- اندر سرای شاد همی ری بونا ولی  
۹۲۵ سوی عاعدوی بوهردم کنش کنش  
ار بهر خدمت بوسب و روز بر رمی  
گردون بهاده گردن و بوسه دهان (۱) دهان

---

## در لغز شمع و مدح

رکن الدین سمس الاسلام

آن حسب که می کند هم ار بن  
هر سب ر لیمب حوس حوس  
حون رمج قمای او کمر رای (۲)  
حون بمع کلاه او سر افگن (۳)  
حون روز فراق طلیمب انگر (۴)  
همچون شب وصل صبح روش

---

- ۱ - بوسه ده کسی که بوسه دهد ۲ - رمج بمع اول  
و سکون دوم و سوم رره ، کمر رای آنچه ار کمر  
رحمه نماید ۳ - سرافگن آنکه سر راه بمعند  
۴ - طلیمب انگر آنچه نارنگی بر انگرد

۱۶۳- هر شب نشای رکن دست

با صبح رباں گشاده چون من

خورشید قضاہ شمس اسلام

آن مهر لہای مشتری من (۱)

ای شحمہ (۲) بار گاہ حکمت

چون قاصی آسماں ممکن (۳)

۹۴۵- گردست بر آورد صالات (۴)

دایش بعداد حکم بسکن

ور شاخ رید در حث بدعب (۵)

---

۱ - مہر لہا کہ کہ روش مانند مہر تابان باشد،

مشتری من کہ کہ مانند مشتری سب سعادت باشد

۲ - شحمہ یکسر اول و سکون دوم شہریان و

رئیس شہر ۳ - ممکن بضم اول و فتح دوم

و سوم مشدد در کار خویش بار خای ۴ - صالات

صبح اول و چہارم گمراہی ۵ - بدعت یکسر اول

و سکون دوم و صبح سوم رسم بوبہادن دودن

۱۶۲ - چشمش رسواد (۱) شام روشن

ر آتش وحد (۲) می دراند

سر<sup>۱</sup>هن در بگار در س

دجب در او ر جوهر سمک

باح سر او ر صلب (۳) آهن

تا هست حواں بود سرافرار

حواں پیر شود شود فروس

در درد سرست و رآن فشانند

اردلده سر گلاب و چمدن (۴)

۹۴۰ - با خود برد در آخر عمر

حواں دل حویشتن بگردن

هر عیست که بپیش بسورد

هر گر بپرد سوی بشممن

---

۱ - رسواد، فتح اول سیاهی ۲ - وخذ فتح اول و

سکون دوم و سوم شادی و خوشحالی ۳ - صلب

بصم اول و سکون دوم و سوم که-رگاه ۴ -

چیدن، فتح اول و سکون دوم و فتح سوم چوبی

حرسوی که معرب آن صمدل است

۱۶۵- گفت سراج را چراچه بر سر در من

استاد اور بود در رس واسمادم من (۱)

گفتم این بار بسای به اربش بدهم

کر که آآمد اسمحا بچه اقامد من

ممم آن لامعی شاعر کر من به مدیح (۲)

هست ساد آنکه بسیم و ررارو ساد من

۹۵۵- هست بکر آباد (۳) ار گرگان حای و وطنم

ر آن بکو سپروار آن فرح ساد من

هست آباد و گرامانه بکی کوی درو

رندر آن کوی گرامایه آباد من

حدم هست سماعا (۴) و محمد بدرم

دو الحسن این سلسمان را دامادم من

مر مرا هست اسد طالع و ارما در حوس

---

۱ - استادان اسمحا معی اسمادگی کردن و اصرار

کردن است ۲ - مدیح، مدح، اول ستائش ۳ -

بکر آباد نام محله ای در گرگان که لامعی در

آنجا بوده ۴ - سماعیل محمدی اسماعیل

۱۶۴ - بخش بهای عرم (۱) در کن

حمید ولسک نمولت سو

کرگر لگرد سوی رور

عدل بو باحسان باحضر (۲)

مخدوس کند بجاه سرب

---

### فطعه در حق عمیدالملک ابوبصر

بر دخواحه سحی حمد فرسادم من

و در آن چند سخن درد سرس دادم من

۹۵۰ - بودم که سیده اسم مگر خواحه عهد

فصل من خادم و اهرور و رانام من

خون غلام آمد و بر سیدم و گفتم که چه کرد

خواحه ناآن خط ربا که فرسادم من

---

۱ - مصباح اول کوشش در کار و سالان رساندن

آن ، عرم بهج اول و سکون دوم و سوم کاری

که در آن استاد گم کند ۲ - حشر بهج اول و

سکون دوم و سوم رور رساندن

۱۶۷۔ بعالم اندر برطرف (۱) ناع و طرف چمن

شده مرا تن و دل حوں آرا بمیاں و دهاں

و را دهاں و مہاں ہمہ چو مر مراد دل و تن

برش حریر نہ حو بانکہ آوریدار چمن

لمش عصبونہ چو بانکہ او فند ریمں

بر بر سرخ عقیقش سپید و برم حریر

نکی چو برک شفاف نکی چو برک سمن

بر لب آں صم و حعد آں نگارنگر

دریں ہر ار گزین بر آں ہر ار شکن

۹۷۔ بر در ہر گز ہی صد ہر ار مکر و فریب

مہاں ہر شکنی صد ہر ار فتمہ و فن

مثال آں بت بیرک سار و شعدہ نار (۲)

بطیر آں مع مردم فریب عہد شکن (۳)

---

۱۔ طرف بفتح اول و سکون دوم و سوم لب و

کمار ۲۔ بیرک سار کسی کہ سربک سار د،

شعدہ نار حادوگر ۳۔ مردم فریب آنکہ مردم

را فریبید، عہد شکن کسی کہ عہد دوسری را

بجا بیاورد

۱۶۶- روز آدینه نهم رخصت رادم من (۱)  
 سال عمرم در سیدست بهشتاد و هشت  
 بدو بیخ افروان از نیمه هفتادم من (۲)  
 ۹۶۰- هم بعد از شناسید مرا هم بدمشق  
 گرچه بر شهر دمشق و به رعدادم من  
 مر مرا حواحه بر رکنی آن بخشیدمال  
 که سجدانم و در ساعری اسیدادم من  
 هر نشانی که مرا بود بدادم بنام  
 قدم از خط ادب سرون بهادام من  
 و بر نشانی بهار بن حواهی تا شرح دهم  
 که چه حوردم دی و امروز کرا من

بفشد دارد وریر بفشد برک سمن  
 نت آن من آن ب عمر عدار سمن دق (۳)

۹۶۵- چوروی وقامت آن بت نمود لاله و سرو

---

۱- روز آدینه ماه رمضان که مصادف با برج اسد  
 باشد در سال ۴۲۲ اتفاق افتاده و لامعی درین سال مبولد  
 شده است ۲- یعنی چهل و پنج ساله ام پس این قطعه  
 را لامعی در سال ۴۶۷ گفته ۳- دق بهج اول و  
 دوم بهج و چاه



۱۶۹۔ کازام دلم ناسی و اندوه در من

آری خودو هنگام وفا باشد و پیمان

سو گند همه راسب حوری حرسر من

باربو کسیدن بنواید حرم من ، رآنك

بار تو گراں آمد و لمگسب حرم من

---

۹۸۰۔ نا من اگر بسند گوئی نگار من

حرم شود بصحبت او روزگار من

ار حلقی حانه حالی و ارمی بیاله پر

من رار دار آن لب و اورار دار من

محراب من شده گه طاعت رجاں (۱) او

بالن او شده گه مسمی کنار من

---

## در هجا گوید

ای گنده (۲) برار قائمہ در وره ناسیان

---

۱ - رجاں جمع رح ۲ - گنده بفتح اول و سکون

دوم گندیده

۱۶۸- به صورتی بخراسان بهریمی بر او

به لغتی برار و نه بمکری بختن (۱)

و طمه ای که دودستش گه عطا دهد

هرار قاعده بی حد هرار پاداش (۲)

ای کرده مرا عاسق و رفقه ربر من

ای عسق بو بر آبله (۳) کرده جگر من

۹۷۵- کردم ربویک حمد حدر (۴) ناسری دل

بردی دلم و سود نکرد آن حدر من

نگداحت مرا عسق بو آنگونه که آید

انگشیری بو بحقیق کمر من

صد بار بجان و سر من حور دی سو گند

---

۱ - ترار یا طرار هج اول شهری دوتر کستان،

حتن بسم اول و فتح دوم شهری در ترکسان

چس ۲ - پاداس هفتح پنجم اصل کلمه پاداش

است ۳ - آبله ایجا بهی تاول است ۴ - حدر

هفتح اول و دوم از کسی باچیری حود را نگاهداشتن

۱۷۱۔ آیمہ حواہ و درو روی نگاریست (۱) بسن

دل مسکن مرا رلف تو برهم سکند  
چون تو برهم شکمی آن سر رلف مشکس  
نگدیری بسیم هر ساعت حوں حیره کسان ۲  
بمکی موی کسان سیم و دو کوہ سیمین  
به چمان دند کسی هر گر نامور ممان  
به چمین دند کسی هر گر ناگور سرین  
رلف و ر حسار دو و حعد و حین دو مرا  
رو و سب گریاں دار بد و حروسان (۳) و حردن

۹۹۵۔ نادل حویش مدم اربی صلح دو بحیات  
نا تن حویش مدم اربی مهر تو بکن  
آسمان رده همگام بشب اورا بحب

---

۱ - نگارین یعنی نگار کرده و رما و آراسته

۲ - حیره کش کسی که پیچوده مردم را بکشد

۳ - حروشان از فعل حروشیدن بمعنی حروشدن

۱۷۰- بی نور در ارمیده نك ساله نكورسان  
 در سفره نومانده گرده (۱) نه طعنان  
 ر كاسه نومانده طعمه نقي مستان  
 ۹۸۵- دست نور ارمیده نك گه ناخوردن  
 حوان نور بی نانی چون حوان بی دستان  
 هم چون نك داری كه نرو نماند  
 رو ۰۰۰ كه اندر روه الا ن (۲) و دستان  
 نا این همه روروش در آرووی ۰۰۰  
 چون شرده (۳) كودك در آرووی دستان

برم اندیشه دل یا برم اندیشه دین  
 كه هم آن دادم ار عشق نور نادم این  
 دل من بر گس نور د ناسون و سحر  
 دل من سبیل نور د ناسون و نكین

۹۹- ارمیدانی كه چرا فیه شد این دل تمور

---

۱ - گرده نكسر اول درص نان ۲ - من نصح  
 اول ایضا نكی حیلله است ۳ - شیر رده نكی  
 آنكه شیر خوردن حو گرفته باشد

۱۷۳- بحکم آیدس هر دربار آں پس فرع و فرعن (۱)

برابر رساند خود اورا بدر رعانه (۲)

دسمن رساند بحکم اورا بدر نکسمهن (۳)

ارن آرا سه سد کوه چور دنگه (۴) خسرو

ور آرا فروجه سد دست چور دنگه شیرین

رگوناگون، ماسل و طرايف (۵) راست پنداری

عبادنگاه و مصر گسب یارامشگه نکسین (۶)

دسمن و درم در نقش کرده صورت انسان

---

۱- فرع فتح اول و سکون دوم و فتح سوم

و سکون چهارم و سررود و فرعن همان حرکات

حوی تازه کنده ۲- رعانه فتح اول شهری در

ماوراءالنهر در کنار رود سیحون ۳- کشه پن

فتح اول و سکون دوم و فتح بحکم و سکون

سسم نام حائی در ترکسان ۴- خوردنگه مجمع

خوردنگه حائی که در آب چمری خوردند

۵- تمایل فتح اول جمع تمایل، طرايف فتح اول

جمع طریقه حر تازه و کمیاب ۶- تکسین فتح

اول و سکون دوم از نامهای پادشاهان ترك

۱۷۲- ماه و حور سید بر آن بحب و راد افرین (۱)

دل بدخواه دریده بسمان یا بحسام

معربد گوی و شایده بمر بانکدین (۲)

---

رمن آعارد (۳) اندر حور و بر د گرد بر گردون

بسم اسب گرد انگبر و بونک بر مرد افکن (۴)

ار و حور سید لپهان سید صمان آنگون (۵) در نا

و رو با همک هممر گسست بر بیلگون ادکن (۶)

۱۰۰۰- کسی کرد و بر بند گاه بحسب راد او

---

۱ - دارا فرین سکون سوم و فتح چهارم ارد

تحت ۲ - کدین بسم اول خوبی که درین زمان

تحمای گویند ۳ - آعارد از فعل آعاریدن و

آعارد ب معنی هم ردن و سرشتن ۴ - گردانگمر

آنکه گرد از زمین بلند کند ، مرد افکن آنکه

مردان را در حاک بیفکند ۵ - آنگون سید

بریک آب ۶ - بیلگون کبود بریک دل ، ادکن

فتح اول و سکون دوم و فتح سوم سماء بریک

۱۷۵- ارسککه بشمشیر و سمان حوون عدو ریخت  
 ۱۰۱۰- اروادی حووارم و سا ودر درعان (۱)  
 بر سب سمر مقروس و برلشت سمر مهد  
بر اسمان رین کرده و بر بیلاں بالان  
 جهد کردن بس ارآن در حرب طاقتشان نمود  
 نگسند چون بیش ارآن بانی که ناند در زمان (۲)  
 حرکه برک و وناق بر کان بسی همه  
آنکه بودی مر عرب را حمه کردار را کنان (۳)  
 در مدح ارسلان سنجر ملک  
 ای نظام ملک را رای بود ستور آمده

---

۱ - سا فتح اول نام شهری در ایران قدیم که  
 که در ۱۹ کیلومتری مغرب عشق آباد کوی  
 بوده ، درعان بهج اول و سکون دوم شهری بوده  
 است در کنار حیجوع ودر مرر حووارم ۲- در زمان  
 بهج اول و سکون دوم و سوم رستمیان تافته و بح  
 حطای ۴ - کیمیا بنصم اول چادر نک ستون که  
 امروز چادر قلندری گویند

۱۷۴- داراب اندروں دارا دیگرگان اندروں گر گین (۱)

۱۰۰۵- به راحب باند اروهمش همی ابلک به رعابه

به لذت باند ارهولس همی به مصر به سسطمطس

یکی عمد گرامانه حه ال دوماه دی الحجه

یکی نورور فر حیده کمال ماه فروردین

---

چون اورلی ریحس حوں محالف

اررس بگشاد گه نیکار بررس (۲)

میرالامرا سید سادات فرامرر

بر ساهان مهر چور آدرها بررس

---

چون پارسیددی که بارمیه وروم

چون ار سدهاں (۳) بردسبه سوی حراساں

---

۱ - داراب شهر دارا نگرد با دارا جرد در فارس،

گر گین بصم اول و سکوں دوم یکی اریه او اناں

داستانهای اریای ۲ - تدررس یک قسم تدری

که در حیک نیکار می رده اند ۳ - سپهان نیکار

اول و فتح دوم محفف اسماهاں و سناهاں واسپهان

نام اصلی شهر اصفهان



۱۷۷- جهان بگون برآراسه خورور مرد (۱)

برای مرا حل ناح دوله شاه شاه

همیشه با بعد ده دوبار پنج بود

حمایک سی و مردن به ناسدو ده داه (۲)

گر نسر و نمل دماقی سمان و مع او

ار دهم آن یمانی معر آر سگری (۳) سباه

در مدح عمده الملك عمادالدین ابونصر

انا حوسر رحان و دل همه ریح بن وحانی

بریح تن شدم حرسد اگر دل را در بجایی

۱۰۲۵- شود بختان هم یکسر حو بوالحمی بیاراری

بن ار آر بختان دحد هم رار بن قبل حانی

۱- مرد پنج اول و دوم و سکون سوم

چهارم برم و مجلس شراب ۲- داه همان عدد

ده است ۳- سگری یکسر اول و سکون دوم

میسوب سکر سمان که سیستان باشد

۱۷۶- لشکر عزم بوهر حارقه منصور آمده  
 ۱۰۱۵- هر که را منصور داده مسمی دیوان فصل  
 ارسال سمحر ملک طعراي منصور آمده  
 بمعداران (۱) قضا با سعهای آبدار  
 بر سر اعدای او خون حمل رسور آمده  
 نامراح روح ماند معبدل در عهد او  
 دانه خود در صمان حفظ منصور آمده  
 در هوای لطف دویی منب ناد بهار  
 باب بی در عهدۀ اصلاح بر جور آمده  
 ره ره در بر منب که ناسد مطرب بردامی  
 آب در حوس رحوی حسك طمور آمده  
 ۱۰۲۰- گرر ناد کمر حنمد حصم بوناشد چسانک  
 فونی در ناه عین ار سمفور (۲) آمده

- 
- ۱- تعداد سباهی و لشکری که تاریخ حنک آمد
  - ۲- سمفور فتح ادل و دوم و سکون سوم حاوری  
 اگر گونه سومبار که در کنار و دیل می رند و خوردن  
 آن را مقوی نام میدادند

۱۷۹- بهر ماه دادم دل نعلی سرو و دادم جان  
۱۰۳۰

که ماه سرو بالائی و سرو ماه پسنای (۱)

بمار کی میان خون موی واریگی دهاں خونان

که موئی در کمی مر جان بجای موی پسنای

خو جان رو پسنایده بود و نش بدو دیده

خو بدیم بدل امکن جان و دیده ار رانی

چهاں و جان اگر چه خوس ره ردو خوشتری نرم

ارن دارم چهاں و جان بدیدار بوار رانی (۲)

ابا خو وری مکر (۳) رفردوس آمده سرو

و باو ار روی خو و خویش خو رفردوس گردانی

---

۱ - سرو بالا آنکه بالا و قد او خو سرو راست

باشد ، ماه پسنای آنکه پسنای او چو ماه تابان

۲ - چری را کسی ار رانی داشتن بمعنی روا

داشتن است ۳ - پری پسر آنکه بیکرا و چو

پری باشد

۱۷۸ - اگر چه حای اراسی (۱) همسه بر حدرباره

حربدار سب مهرت رانجان حوسن حای

ریم جسم عمار بو حای (۲) رلف بو لررد

همسه اسد ار عمار لرران و توان (۳) حای

دلو او بوش دومر حان سوسن بوش (۴) دو سما

سرم سوسنی کردی سر ساک دنده مر حای (۵)

اگر چه دل همی سوری مرا موسته دلمندی (۶)

و گر چه حان همی حواهی مرا همواره حانایی (۷)

---

۱ - حای بمعنی حسن و انسی بمعنی اس ۲ - حای

انجان بمعنی حمایت کاز سب ۳ - توان از فعل

بویدن بمعنی لرران و اس سوی و آسوی حیان

۴ - لولو بوس آنچه روی لولو را بوساند ،

سوسن بوش آنچه روی سوسن را بوشاند

۵ - سوسنی شهید بربك سوسن و مر حای سرح بربك

مر حان ۶ - دلمند دلخواه و دلارام ۷ - حانان

دلمرو و دلدار

۱۸- بدان که کراسان حاسب بس سوی عراق آمد

سدد از علم یونانی عراقی و حراسانی  
حد او بداد ان ماند که حوں و رادی ار مادر  
کواکب هاهمه بود در گردون سامانی (۱)  
که بابودی و باهسمی و ناباشی در افروبی  
کسی کو کین دو حوید بود دایم به مصابی  
بحود همت در بانی بحد همت گردویی  
و رار همت بار یکی و وام همت رحسانی

۱۰۴۵- بماسد همت مخلوقی بعالم بی شمار از دو

که عام آصهی (۲) داری و باید سلیمانی

بوانرا را فوی کردی بمصل و راست کرداری

تو دوران را فوی کردی بحود و ملک پیمانی (-)

---

۱- سامانی در یب و آمادگی ۲ آصف نکسر

دوم نام کسمست که گویند وزیر سلیمان بوده و

به رانگی و تدبیر معروف بوده است ۳- بیک پیمانی

وفا کردن پیمان

۱۸۰- ارآن گمی حرا بر در اور صواں (۱) را بداسی  
۱۰۳۵

درس حا از همه گمی عمیدالملک را دابی  
عمادالدین ابو نصر آنکه را ر خودش هر حمری  
بدو کرده است اندو وقف عنرار عب بردابی  
حو برداسی بی همما حو گردوسب بافدر  
مما داهجگه عمگم ممادا همجگه دابی (۲)

به سمری باندادانش به عا حرمابد از بخشش  
به آوردش فاک هممانه بروردس جهان سایی  
گه دانش بدابایی ندارد پای نا وی کس  
که حکمب های لغمانی کجا و را طمانی (۳)

۱۰۴۰- مکان علم یونانی بدا کیون ار بر گردون  
به مردی مابد در یونان به علمی مادیونانی

---

۱ - رصواں بکسر اول نام در شیه پاسبان بهشت  
۲ دابی پست و حوا و حرد ۳ طیمان نام شاعری بوده است  
در قرن چهارم که بهجا گف و را حائیدن معروف بوده

۱۸۳- ار آں حوں آسھر جائی رہ اں گشیدہ اسم نام نو

کہ بردک دو یکساعت نموده زر رندانی

۱۰۵۵- موافق رادل افروزی مہافو را حگر سوری (۱)

یکی را کان باقوی بی یکی را حسب ماکانی (۲)

یکمیر سائلی دج می بروری کش (۳) بمحسائی

ہماں باحی کہ در سالی دروم و سام دسانی

عدو بالست و تو برقی سورانش مال و در

درم گر دست و بیوادی بہر جائی در اوسانی

بجر مرک از دل مردم ہمار و آر ہمسائی

برادی از دل مردم ہمار و آر ہمسائی

---

۱ - دل افروز آنکہ دلہارا بہرورد و حرم کند،

حگر سور آنکہ حگرہای کسان را بدرد آورد

و سوردد ۲ - ماکان سرکاکی از امیران دلمی

در قرن چہارم کہ بدلاوری و مخصوصا حش

اندازی معروف بودہ است ۳ - کش یکسر اول و

سکون دوم مجفف کہ اش (کہ اورا)

۱۸۲- نماید تا تو در حای کس از ابراب و اردوار

که هم دران دورانی و هم حمام است ایرانی<sup>۱)</sup>

نعم آصف دنیا آمد سلمان را

که بودس و در دانی و نامد مسلمانی

دوانی کن همه گمی دروری دنك نگیسانی

و گر خواهی که آرا دی بی از دست دوانی

۱۰۵۰- اگر تو حمد افلاطون نرسند از بونداران

بسماعتسان دهی پاسخ به اندسی به درمانی

ولی را گمخ بی ریجی عدورارنج بی گمخی

یکی را کردم کسان یکی را زر کاسانی

کس از مردم بدانی و صای بد گرداند

دوار مردم بدانی و صای بد نگردانی

حصاری را که بسازد دوصد لشکر دشواری

دوستانی دنك گفمار حان پرور (۲) نآسانی

---

۱ - پیران از پهلوانان داستانهای ایرانی و حمام است

کسی که حکمت و فراگیری معروف بوده است

۲ - حان پرور آنکه حان دهد و حان را ناره کبد



۱۸۵- من آنسم که حال من بداند حوں نوئی لیکن  
۱۰۶۵

ررای و همب عالی بو رار هر کسی دایی  
بع، گئی بدبرسم که اگر سادان شوم روری  
بگویم حره دایح بو بع، گئی و نسادایی  
الا تاسعدبر حسی (۱) رساند صره و سادی  
الا تاسعدبر کموائی (۲) دهد حدلان و برمانی  
هو احو اهان بو دادند حمب سعدبر حسی  
دادند شان (۳) بو دادند بار بحس کموائی

### در مدح امیر فخر لدوله و سروان

مانوی بنسب روت ای نگار آوری (۴)  
کر بودرداهاچین مهرست و حدس داوری (۵)  
۷۰- مشری روئی و هر دل مسری روی برا

---

۱- برحس سکسراول و سکودوم سماره مسری  
۲- کیوان ستاره رحل ۳- دادندس بدخواه  
و بد سگال ۴- مانوی مسبوب نمایی و آوری  
مسبوب بارو که گویند بدر ابراهیم پدما ووشنگر  
درب دستی بود ۵- داوری گله و شکوه و شکایت

۱۸۴- دلخو راں ابوانی (۱) مرم اندر مهروری  
 برم اندر فوی داری سردیوان دیوانی (۲)  
 ۱۰۶۰- خداوندان گیتی را فرس ناسند بموسمه  
 گهی دیوان دیوانی گهی خو راں دیوانی  
 کسی کو مدح بخواند نس ارمد همه گمهاں  
 بودا و خون هجی خوانی که آندری باخوانی (۳)  
 کسی کر نسیگاه نو یکمر خدمتی افند  
 بهجی خوان افند ار فرغر بدر با افند ار حای (۴)  
 بهجی سال کب (۵) دینم به خدمت نامدم ری تو  
 کمون هر روز لب حایم (۶) دو صد بار از بسنمای  
 بداندیم که خون مرم رگسی نگردد روری  
 رسد بهجی بوا بر بارو حان و مان (۷) بودرانی

---

۱- ابوانی آنکه در ابوان و درون حایها باشد  
 ۲- دیوانی آنکه در خدمت دیوان باشد ۳- هجی خوان  
 آنکه تاره بخواند حروف هجا آعار کرده ،  
 ۴- ثا خوان مدح خوان ۵- حای حشمه آب ویر که  
 ۵- کب محقق که ات (که ترا) ۶- حایم ار حایند  
 بمعنی خواندن و گردن ۷- حان خانه و سرا و مان  
 دارائی ناممقول

۱۸۷- منیر و حواله دوله نوشروان حدادوند جهان  
 آن شهمسایه گهر بخش و همام (۱) گوهری  
 چون بگر بدرطل او بر گوهر و دینار حمد  
 حون بحدند نفع او بر درع و بر خوش گری (۲)

۱۰۸۰- لمدۀ او باس باسانی حدادوندی و عر  
 چاکر او باس باحوئی سری (۳) مهر وی  
 بر حدادونداں حدادوندی گر او را بدهای  
 مهری درمهرتران گر خاکرش را خاکری  
 مهر او بودی رمهر از منسری انگسریس  
 گر نه مهر و منسری مهر آمد وانگسری  
 گر چه اس بر مهر و آن بر منسری گردیده است  
 اس بر ار مهر بش و آن بعد از منسری  
 گرفتندون داشت کروور (۴) سکندر کرد فتح  
 هم و رندونی دورور فتح و هم اسکندری

---

۱ - همام بضم اول پهلوان و حواله مرد ۲- گری  
 صیغه امر از فعل گریستن ۳ - سری ریاست  
 و سروری ۴ - کروور یعنی دور و تاید است

۱- مسیری رحسارگان را کم نباشد مسیری

حر حیالی بهره من بسب از دندار بو

هم برس گونه همی بسند دندار بری

حسم نور ددان من شد گریه خوئی بس چرا

خود بسن بسنم درو در سویی من خون بسگری

فاحیه مبری نباید در بودل بستن (۱) که بو

هر رمان حمت دگر خواهی و بار دنگری

فاحیه گر طوق دارد همجو طوق فاحیه

داری ارعمر بو در عارض دو طوق عمیری

۱۰- دل بردی از من و گهمی دهم بوسه برا

خود دل ار هر کس دو بداری بدسگونه بری

باو ام من گر کسی با من یکی بورس دو کار

با دهی بوسه هم اکنون با دلم بار آوری

گرچه بیکوئی بدیدار و همابویی بهال

هم نه آخر خون لهای خسرو بک احیری

---

- دل بستن دل دادن و دل سپردن

۱۸۹- هم کم ار اقبال و قدر بود گو ریر دو  
 آسمان گردد رمس گر دو برور بگدري  
 شاعران بر او همی خوانند هر دم آفرین  
 گه بالمط حیحاری گاه بالمط دری (۱)  
 برین مداح دو حوں مدح حوا اند در بساط  
 راست بیداری که هر رهوئی ربانی شد حری (۲)  
 ار عدم گوئی بدس کار آمدی اندر وجود  
 با بگ بی دره بالمط بامی گستری (۳)  
 ۱۰۹۵- بروری دایم سجاوب راهمی فرزند وار  
 بی عدد بروی هریمه کرده در جمعری (۴)

---

۱ - دری مدح اول زبان باری کیوی دوبرار  
 زبان بهلوی ۲ - حری مدح اول داریوی ناک  
 ۳ - گستری ار گستردن بمعنی پس کردن ۴ -  
 در جمعری سکاء رری بوده است کم عیار که  
 گونا حعفر برهکی رواج داده است

۱۸۸- حادی اندر جسم عدل و دوری اندر جسم عدل  
۱۰۸۵

دردل دانی صمیری بر سر خود افسری

صایعست اصل خواهردی و مردی در جهان

با نماند از دل و از با روی و باوری

هر رمیمی کاندرو نامر کرد انصاف و

لسکری آبخارعت سد رمب لسکری (۱)

سیرد آنچه بود و دسی فلک و سیرد (۲)

بردی انگست و خط اسوا رو سیری

ارو در هر کسور و هر دل، حیا خوف و رحاست

کر دمجت گوئی اندر هر دل و هر کسوری

۱۰۹۰- آبدر نائی دو گر آدرت نمش آد رحمت

ورب (۳) آبد آهمش که نمش دور آن آدری

---

۱ - لسکری سماهی و کیمیکه در لسکر باشد

۲- ستردن ایجا معنی پاک کردن و رابل کرد دست

۳ - ورت بهنج اول و سکون دوم و سوم محبت

واگر را

۱۹۱- کرد بر نای از برحد باز در گلزارها  
 که روی ابوابها و قصرهای فیضی  
 بر آن ابوابها گسمرده سادروابها (۱)  
 از حریر لعل گون و برنسان عنبری (۲)  
 ۱۱۰۵- اندر آن پروره گون ابواب بسروری همی  
 باندنمان و حردمندان سرد گرمی حوری  
 از کف سنگمن دل سده من بر نایوت اب (۳)  
 روح و کسممیری مینالا (۴) حوسرو کسمیری  
 رآب می روشن که بسی بکمر حوس ادر و  
 چون سمایی از کف ساقی و لب بروی بری

- 
- ۱ - شادروان اینجا بمعنی فرش آمده است
  - ۲ - عنبری معنی اول و سکون دوم و دج سوم  
 مسموم بمعنی نام سپهری که در آن نارنجهای  
 بسیار خوب می یافتند ۳ - سنگمن دل آن که  
 دلی سحت خون سمک دارد ، سممن بر آن که  
 بری سمیدنی سیم دارد ، نایوت اب آنکه لبی  
 سرخی یافوت دارد ۴ - کسممیری است بمعنی اب  
 کشمیری و بالا بمعنی قد و قامت

۱۹۰- داد نعمت های گنتی را بتو یرداں و گفت

سُوهمی بخش و همی حور کب همی بادامری (۱)

ای مبارک بر بهال از مسیری دندار بو

هم مبارک بر بهالی رو و هم عالی نری

همچنان کادبر ارو نامرو هست او بر فلک

هسب اندر اردو نامرو تو نا ما اندری

از بو مارا نعمت و نعمت یرداں مر برا

ما در احسان از بو و بو روحسان اندری

۱۱۰۰- در حوره مدح او حا کر چون تواند گف مدح

کاسری با گسسه مدح بوسه چن شد اساری (۲)

بر یکی حال تو و حال جهان گردد دهی

حرد اداب خویش ننداری جهان دیگری

ایمک آئین جهان گردد دهی دیگر بهاد (۳)

رآن همی خواهد شاهان جلعت شهر بوری (۴)

---

۱- مری بهج اول سارگار و گوارا ۲- اسیری

و سری طی شده و بااں رسیده ۳- دیگر

بهاد دیگر گوید ۴- شهر بوری منسوب به شاه شهر بوری



۱۹۲- گر بسان ما دهمر اندر دو گاه امرو بهی  
 آورد از فصران روم عصیان (۱) قمصری  
 ۱۱۱۵- طوور ربس در رمان از گردش بیرون کمی  
 افگی در گردن از آهن مراورا چهری  
 برگر برسد اسکندر ربی هنگام حویش  
 شکمی حویش لسكر دحال (۲) مپا لسكری  
 حویش کمان آری بره (۳) نابر کسی بیع از بام  
 حویش در فردوس برما خرح نگساند دری  
 برسر بد جواه بو بر گرر دو رور وعا  
 چه را آهن معبری (۴) چه را نگمه ساعری

- 
- ۱ - عصیان بکسر اول سرکشی و نافرمانی ۲ -
  - دحال به فتح اول و سکون روم شدند کسی که
  - گویند در آخر رمان ظهور کند و دعوی هدایتی
  - دارد ۳ - کمان ره آوردن یعنی ره کمان را
  - کشیدن ۴ - معبر بکسر اول و سکون دوم و
- فتح سوم حود

۱۹۲- بار سمناسی کرس هر دو کدما مسمس حال

در نمس سمن ساعر نا بو اندر ساعری  
نارد بر مسمس دسمس ار حمرگی گرک سمرک  
صمد ساهس ناساء ار نه چارگی کما تدری (۱)  
۱۱۱۰- صمد سمنه ممر دو نادآن کو نحواهد عر بو  
صمد آن مال دو کو نحواهد عر و سرور

---

در مدح امیر نوسروان

ای رح بو گاه سجده و سلمه هر سروری  
سجده برده طالع را بر ملک هر احمری  
گرسری را در حور افسر بود کو دارداصل  
حرسر بود در حور افسر ممدایم سری  
بخت و افسر گر سرای شان باشند مر ترا  
دادد از ناهید بختی و ر حور سمد افسری

---

۱- کماک دری مرعی ار حمنس کماک و درشت  
تر ار آن

۱۹۵- گرسانه ادهم واسهپ نكوربك اشقری (۱)

در حد بردع (۲) ورا یا در حد مار بدران

بوده مادر چمدلی اسی و پدر مصری حری (۳)

حون بربك ایدر سیر مرغ آیداندر کوه قاف (۴)

بر گرومه نار چمدانی که بختی (۵) استری

بر بگرددر برای ایدر ر حوی (۶) اندام او

گربك (۷) رانی ورا از ناحیه باخاوری

---

۱ - اشقر یعنی اول و سکون دوم و فتح سوم

رود تند ۲ - بردع فتح اول و سکون دوم و

فتح سوم یا بردعه و یا بردع و یا بردعه شهری

که سامعا در مقدار در ۲۰ کیلومتری ملای رود

کر ۱ رود برابر بوده است و اصل نام آن بریان

پهلوی برآوردوده ۳ - حبسی است یعنی است

حبسی و مصری حر یعنی حر مصری ۴ - قاف نام

کوهی اسفانه ای که آنرا آخر جهان میدانند

۵ - بختی بضم اول شتر دو کوهان ۶ - خوی

بضم اول و سکون دوم و سوم عرن ۷ - بك

فتح اول دو

۱۹۴- آنکه بر سر معمر (۱) آید روز هجدهم شنبو  
مهرم برگردد از بوسه بر رخ معجری (۲)

۱۱۲۰- دم ار آن نعمت بنام در ولایت حد روی  
در همه عمرش که در یک سبزه و حماگری  
لامعی هر جا که باشد، عمر اراست ای ملک  
دوستدار و آفرین خوان (۳) آید ای و چاکری  
رو خواهد سوی گر گار را اندرا که من نامگر  
رس سه ساله بحم کاند در کاسب برداردی  
گریه دارد در حور مقدار خود اسب و سیر  
کار بالا رس گمرد چونکه ناسد دیگری  
مهر و شروان شه ساها و فخر خسروان  
شاند از بحسدرهی را در حور ره اسیری

۱۱۲۵- ادهمی با اسنهی به ایلهی به دیره ای (۴)

---

۱- معمر یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم  
جود ۲- معمر یکسر اول و سکون دوم و فتح  
سوم روپوش زبان ۳- آفرین خوان معبد  
خوان و مدح گوی ۴- ادهم مع اول و سکون  
دوم و فتح سوم سیاه ، اشهب بهماں حرکات  
سعد ، ابلق سیاه و سعید ، دیره اسنی که درشت  
آن خط سیاه باشد

۱۹۷- رفس خلاف فامت وامت خلاف رفس  
۱۱۳۵

صد مهاب سربای صد سرب همای  
سوان دهانش ددن ار لطف با باشد  
ار لطف او دلمای ورحمده برحمالی (۱)  
هرحایگه که نوسی راندام او بجوی  
گوئی بهمه دارد در ربر او دهایی

گرد عشق ای دل گه ونگه همی حوالا کمی  
بر من ورحو دس گمی همه ریدان کمی  
دسته هجران ووصلم روز وشب برسم که دو  
عمر باگه در سروصل و سر هجران کمی (۲)  
۱۱۶- بشموی دل گر حردمیدی رمن گمار من  
صحب آں بهتر که سال و ماه با حویان کمی

۱- بر حیاں مع اول و سکون دوم و فتح باصم  
سوم مقترح ۲- عمر در سرکاری کردن معی در  
سر آن عمر را بیایان رساندی

۹۶- فریه و سمر و حوا اب و سمر چون معسوق من

به چو نهار و در ارورار و مسکن لاعری

۱۱۳۰- با دهر شهر اندرون هر جا که اسلام و هند است

حطمه در هر ممدری باشد نام داوری

داد هر شهر را آن شاهزاده شهر بار

نام او و حطمه او داد در هر ممدری

---

روشن نمی دجونی همه چون لطیف حانی

باران خو راد سروی (۱) حرم چو بوستانی

حسم آورد رندی در خلوتی گماهی

در او گند زهره بر چرخ بی کمایی

سیمین اری (۲) تمام همای راد سروی

سنگین دلی بحضرت هم مثل (۳) حیررانی

---

۱- راد سرو یعنی سرور است که آنرا بحطا

را- رو خوانده اند ۲- سیمین بر آنکه درش

سفیدی سیم باشد ۳- هم مثل یعنی همانند

۱۹۹- برآسوده ار عیب هر عیب خوئی (۱)

سده ادهن ار مکر هر بدسگالی

به ارمن گه دادن دل درنگی

به رآب گه بوسه دادن دلالی

بوسدش گاه می ربك ممی (۲)

بکاو بدش گاه سربك دالی (۳)

۱۱۵- ممم اندرون بودسی بجم نایان

بدال اندرون بود روشن هلالی

گه او هر مرا مطرب و گه مر اورا

شده یارورها سخن گوی لالی

---

۱ - عیب خو کسی که عیب مردم را نمید

۲ - می ربك سرح ربك می و مم می ربك

می لب سرح ۳ - شربك سیاه ربك شب و

دال شربك ممی رلف سیاه

۱۹۸- گرب گولم رآن صم بر گردهر گربرمکرد

حوار گردی گردن معنی مرا فرمان کنی (۱)

من کردار بدو حسود آنگهی داشم که در

حان من در کار راف و عارض - ایا کنی (۲)

گاه رعذر برمه و بر مسیری چسبیدی

گاه ز سمل بر گل و بر ارعواں چو گان کنی

گاه مرا بدی بحسب و گاه بگشائی لب

گاه بدی دردم بمائی گاه بدان درمان کنی

۱۱۴۵- ناچین روی و حسن نالاسرد گررور حسر

بابری رویان (۳) دیگر خدمت سلطان کنی

مرا دوس بادوسب حوس بود حالی

چو دوشنبه شب خواهم آراد سالی (۴)

---

۱ - فرمان کردن یعنی فرمان بردن ۲ - حان

در کار چری کردن یعنی حان در راه آن بهان

۳ - پری روی کسیکه روش بر سائی بری باشد

۴ - آراد سال که در هر زمان سال آراد گویند

یعنی يك سال تمام



۲۰۱- پروانه صفت و نماده دل را //  
 با شمع رح بوکار حانی (۱)  
 حله می زعم بوداد حواهد  
 در محکمهٔ شریح (۲) بانی  
 هر حنده حلال دین که لمطس  
 برد آب رگوهر نمایی  
 ۱۱۶۰- انصاف دهی، (۳) که حکم او نکرد

سروں رسر حهان چہانی  
 در دولت عدل شاملش طلم  
 چون سرملوک شد بہانی

- ۱ - حانی مد-وب بحان یعنی آنچه بحان بسته است
- ۲ - شریح اساره اسب شریح بن حارث کمدی  
 فاضلی کوفه از حامی عمر بن خطاب که در ورس اول  
 می رسته و بعد از آن معروف است ۳ - انصاف دم  
 کسی که انصاف مردم را می دهد

۲۰۰ - چمو (۱) رحمه بردی ررودی لرودی

مراء و بردی رحالی بحالی

---

## در مدح جلای الدین

ای وصل نو عهده اسان (۲)

لعل نو بگم - کامرانی

شمشیر احل رسا ره نو

بهاشم گرفته حان سبانی (۳)

۱۱۵۵ - در سام عم نو دنده دهر

گم کرده هلال سادمانی

عساب رعکس لسته نو

پوشنده لباس ارغوانی

---

۱ - چمو بسم اول محقق چو او وچو کاه او

۲ - امایی مسح اول جمع امینه بسم اول و سدون

دوم و کسر سوم و فتح چهارم شدند بمعنی خواهشها

و آروها ۳ - حان سبانی عمل حان گرفته از مردم

۲۰۳ - کارهای سینه را دورور بگساید همی  
 دوسان را دوسمی دردل بفراید همی  
 برد راهد رفیم و گفیم بهار حرمست  
 می همی باند مرا راهد چه فرماید همی  
 گف می حوردر ساط وقت و سافی رانگو  
 باحر اندر سانگمی می بنماید (۱) همی  
 است (۲) حرم دورگارو است هینگام شردب  
 باکراده (۳) مهربان با مهربان آید همی

---

۱۱۷۰ - ارمیان سمر نوشد باد در صحرا همی  
 گسپرد در مرعاران درك گل دنیا همی

---

۱ - ساتنگمی سكون سوم سالة بررك ، نمودن  
 اینجا بمعنی درك است ۲ - است سكون  
 دوم و سوم و چهارم در اصطلاح شعر محفف  
 است برا و بمعنی ارك برا ۳ - باکراده کسی  
 که از نواد پاك باشد

- ۲۰۲ - ار صمب بلمد نسب عمما (۱)  
 در پرده شرم حوں عوانی (۲)  
 مر مصحف مجد و محارب (۳) راسم  
 القاب نو سمعه الممانی (۴)  
 در پرده عتب دیده و هب  
 رحماره شاهد گمانی (۵)  
 ۱۱۶۵ - گردبوگر نحسی (۶) چو عمر

باقی مالدی سرای وانی

- ۱ - عمما فتح اول مرعی افسانه ای که گویند  
 در حای بلمد آشیانه می گذارد ۲ - عوانی فتح  
 اول ربی که از حاه بیرون برود ۳ - محارب  
 فتح اول و سکون دوم و فتح با صم سوم و فتح  
 چهارم سرلمندی ۴ - سمعه الممانی با سمع الممانی  
 سورة فاتحه بدان جهت که هب آیه است با هفت  
 سوره دراز قرآن از سورة بقره تا یوسف ۵ -  
 گمانی آنچه گمان کرده باشند ۶ - گردبوگر اینچنان  
 بهی پناه برد است

۲۵ - عماد سید ابوبصر احمد بن علی

بنام گوهر بخش (۱) مووید گهری

---

حون دهار نو در آمد گسب نو بارار می  
ای دسر بار آی و محاس مو کن (۲) و بارار می

---

دسی که بر آن حاوی بداندی هر گر  
هر حد بداندی آبی و حرائی

---

۱۲۸۰ - در آمدید ساپوری و هر بوه (۳) دوسر

دو فاسمند سده مشهر (۴) نمشپوری

---

مهر حواهی رهن و بیمپری

هده (۵) حواهی رهن و بی هده ای

---

- ۱ - گوهر بخش کسمکه گوهر مردم بحد ۲ -
- نو کردن باره کردن ۳ - هر بوه سج اول و کسر
- چهارم از مردم هراب ۴ - مشهر بسم اول و
- سکون دوم و سج سوم و چهارم بای و نام بردار
- ۵ - هده بسم اول و سکون دوم حق

۲۰۴ - نار دو نار سډو ريك و حالابو بسن كړد  
چنگ پنداري كموں حوسمرد هه آوا (۱) همي  
ناررد جهان گر نارراند آورا

امير احل شهر نار كيالي  
چو گست ارعوان گهن (۲) گه حرب رودس  
سود روي چنگ آوران (۳) رعمراني  
حور گشيه ار در گه مير حيان  
گر ويا همه حامه و مسنگاني (۴)  
۱۱۷۵ - سادده اسب گوئي نكسمر (۵) زرگر  
سهي يمان در سهيل دماي

حربدن همه حاو ار حميد سب (۶) مدام  
بو نمر باي حمي همجو دنگران بحري

---

۱ - آوا همان آوار است ۲ - ارعوان گون  
سرح تره ريك ارعوان ۳ - چنگ آور مرد  
حنگي ۴ - مسنگاني حقوق و مسمری و ماهوار  
۵ - کسر پنج اول و سکون دوم و زردگری  
و لحیم ۶ - حمید پنج اول حرامید

۲۰۷- گوئی دمان و حوشان - برارمه حالائی  
 ۱۱۹۰- ارحو (۱) که دسدررس - اندر چهاں لئائی

۱۱۹۱

دوهماسا درستی - بدگوهری و رسی  
 ار رسی و درشی - گوئی که چارشی  
 حو ح کرپی - حو سکت پلشی (۲)  
 دیں هدی بداری - بردس رودهسی  
 ۱۱۹۵- گوئی یهمرار را - اندر چهاں بو کسی  
 کسی پلهره (۳) تجمی - آن بدروی که کشتی  
 برهمر کن ردوبا - کاورد عمب کسی  
 حو حوا حوا حوا ددی - راندوه کوز کسی

---

۱ - ارحو هج اول و سکون دوم یعنی امیدوارم  
 ۲ - پلش هج اول و دوم و سکون سوم و  
 چهارم پلند و چرکس و کسف ۳ - پلهره هج  
 اول و دوم و سکون سوم و کسر چهارم مسوق  
 ار پره معی بی پره و پلهره

۲۰۶- نر گیت بند در هجو

### ابو مسلم کسایی (۱)

بو مسلمان نجابی - در لعل بی عبدلی  
با هر کسی لاجوی - با هر دلی بقلی  
گوئی بگو شهادر - بیپوده فال و قنای

\*\*\*

۱۱۸۵- بومسلمانا چه مردی - کاندوس بروی زردی  
چون صدهزار ارانده - با صدهزار دردی

\*\*\*

بومسلمانا دعائی - بی شرم و بی وفائی  
بمدید حلق بیبی - چون بوده گسائی

---

۱- این اشعار که پنداسب در اصل ترکیب  
بندی بوده و از میان آن ابایی افزوده است  
پسین شکل در سهوها ضبط شده



۲۰۹ - سجده روره دوغی - صدساله انگدای (۱)  
 بی دانه آسمائی - بی گوشت اسدحوای  
 ☆☆☆

۱۲۱۰ - دوسلمالئیمی - چون ریش پرستمی (۲)  
 داریر کان سهیپی - با ابلهان حایمی  
 ارموی ۰۰۰ پالاسی - وریشم ۰۰۰ گلمی  
 حوروحما و ریحی - در دونلاو بیمی  
 رسمی بروی و گوئی - رقومی و حممی (۳)  
 ۱۲۱۵ - هسمی بگوهر آهن - گرچه بروی سسمی  
 دورح شد سب کاشان - تاتو درو هممی  
 بادب حیم ماوی - کاندور حیممی (۴)  
 ☆☆☆

دوسلمار دوی - نامردمی و دوی

---

۱ - انگدان افتتاح اول و سکون دوم و صم سوم  
 درختی که از آن صمعی نام حادث می گیرند  
 ۲ - ستم بکسر اول صمعی استیم حو و چرک  
 و ریمی که در رحم باشد ۳ - رقوم افتتاح اول  
 و تشدید دوم نام درختی در دورح ، حیم رفح  
 اول گرمای سار ۴ - حیم رفح اول دورح

۲۰۸ - بس دبر نار کردی - بس رود در بوسلی

۱۲۰۰ - بر هر حضی خو بر خار - آتش همی گدسی

در ریش خو نه - در مسب خو بس هستی



دو مساما گرای - مردم کس و عوایی (۱)

در بان خویش ندی - انگب با دوائی

خو در بی آتش امی - در بان را نگایی

۱۲۰۵ - از موس برف (۲) خواهی - ورنه نه دان ستایی

دان داری اندر اینان - ده گونه ناسمایی

چه فرص و چه میانه - چه نه و چه فرایی (۳)

---

۱ - مردم کش کسی که مردم را می کشد ،

عوایی به تیغ اول دو بهم رن ۲ - ترف به تیغ اول

و سکون دوم و سوا کشك و بهر ۳ - فرایی

به تیغ اول در کوره به تیغ

۲۱۱- رمین وار باش دست مکن خلق را شکست  
 ردمای دوز اریست ناک ره بشوی دست  
 بحاصه هر آنچه هست درو پایدار نیست  
 بهرای (۱) دین فروش جو خاسد مدار گوش  
 خطای کسمکه هوش ندارد همی پوش  
 شراب معانه (۲) نوش سماع حرس بدوش  
 در آزار او مکوش که او هوشمار نیست  
 ۱۲۳- طرب کن رحدفرون رحدود نه قدم برون

مسلم دری گمبون رمد حراو چون  
 مکن دل را آنچه حوں کرس جرح بیلگون  
 کسی را رحر (۳) و دوز بجان ریمهار (۴) نیست  
 مکن ارگدشبه نادهمی حور بطنع شاد  
 می ارعوان بهاد شمانگاه (۵) و نامداد

---

۱ - فرا به ج اول و تشدید دوم اصطلاح را ان فارست  
 بمعنی سالوس و مرور ۲ - معانه مصم اول مصسوب بمعان  
 ۳ - حر مصم اول و تشدید دوم آراده نژاد و  
 بحسب زاده و اصل ۴ - ریمهار اینجا بمعنی  
 امانست ۵ - ارعوان بهاد دارای بهاد و طبعی چون  
 ارعوان، شمانگاه هنگام شب

- ۲۱۰- گرمانه ربون را - در نمر ماه نوبی  
 ۱۲۲۰- با درد کال حجام (۱) - اندر نعار حویبی  
 هسمی بالند بیرون - رانگونه کاندروبی



- نامت همی شمدم - اردم گمان که شیری  
 جود دمدت به شیری - فطرا و گناوشمیری (۲)  
 ایاساقی المدام مراناده ده نمام (۳)  
 سمن بوی لاله نام (۴) که نام درن مقام  
 دم يك نفس نکام کسی را رخاص و عام  
 ۱۲۲۵- درن ممرل ای علام امد قرار بیست  
 چو خواهی همی نشسه دو ناعاشقان هسم

- ۱ - حجام هج اول و شدید دوم رک درن  
 ۲ گناوشرمسحق از گناوشنر نوعی ارضمع ۳-  
 مد اول این مسبط در کمان بدایع الصماصع بالاف  
 عطاء الله بن محمود جسمی عطائی مشهدی که از  
 ۸۹۴ تا ۸۹۸ وشته است صریحا امام لامعی آمده  
 ولی هه آرا در دیوان عبدالواسع حلی وشمه  
 اد ۴ - سمن بوی آنچه بوی سمن بدهد ، لاله  
 نام آنچه صرح بر يك لاله باشد

## فهرست نامهای خاص

آمل ۱۴۲	آب حیوة ۱۲۰، ۱۴۵
اراهیم ۱۸۵، ۶۳	آب ریدگانی ۵۳
ابن مقله ۹۴	آب ریدگی ۱۱۵،
ابوالحسن علی ۸۵،	۱۴۵
۹۲	آدم ۱۴۴
ابوالمحاسن ۱۵۷، ۱۵۴	آدرابغان ۱۳۶
انوحیان ۹۱، ۱۹	آدر ررب ۱۲۰
انوشجاع الب ارسلان	۱۷۴
برهان امیرالمومنین ۱۳۱	آرش ۱۴۲
۱۳۲، ۱۳۳	آرر ۱۸۵
ابو علی حسن بن اسحق	آرری ۱۸۵
بظام الملك ۶۵، ۷۰،	آسور ۸۰
۱۵۲، ۱۴۵، ۱۳۱، ۱۲۴	آسیای صغیر ۱۳۲
ابوعلی محمد بن علی بن	آصف ۱۸۱، ۱۸۲
حسن بن مقله ۹۴	آمد ۱۳۲

۲۱۲- ستان اررماده داد که چمدان امان بدا

چو نووچوم ساد که آنرا شمار بیست

شادی همی گذارسب ورور رورگار

همی کش کریم وار رآرا و بده نار

رایام رسار بیکی طمع مدار

۱۲۳۵- همی عم همی گسار گرت عم گسار بسب

مرع آی سرای اندر چون بای سرای (۱)

پار گونه بدهاب نار گرفته سر بای (۲)

اثر بانش گوئی که بهر ماب حدای

درمین برک چسارسب چو بردارد پای

برتن ار حله قنادارد و در بر بای

۱۲۳۸- آنگون پسر همی حبب وی ار سمر حریر

۱ - بای سرای بای دن ، اس اشعار که بدهاست

بیدی از مسطحی است که اشعار دیگر آن ار میان

رفته در کباب المعجم فی معانی الاسعار المعجم بام لامعی

آمده است ۲ - پار گونه همان نار گونه است ،

سربای بضم اول بای رومی

باب الطاق ٧٥	١٣٣ ، ١٣٢
ناول ٨٠	الدرر ٩٣
ناول ٨٣	الحسطنى ٧٨
بحارا ١٣٣	المعجم فى معاير اشعار -
بدائع الصنائع ٢١	المعجم ٢١٢
براى ١١ ، ٧١ ، ١٤٣	الحدود ١٣٤
١٤٧	انطاكيه ١٣٢
ردع ١٩٥	اهر من ١٤٩
ر-عه ١٩٥	ايران ١١٥ ، ١٢٠
ردع ١٩٥	١٤٢ ، ١٤٩ ، ١٧٥ ،
ردعه ١٩٥	١٨١ ، ١٨٢
رهان اميرالمومنين ١٣١	ايراني ٦٢ ، ١٣٧ ، ١٤
١٣٢	١٧٤ ، ١٨٢
بشر ٧٥	ايرج ١١٤
بصره ٤٤	ايور ٧٦
بطليموس ٧٨	ايلاق ٧١ ، ٧٦
مداد ٤٤ ، ٧٥ ، ٧٦	ايلك ٤٢ ، ١٤٢ ، ١٧٤
١٦٦	باب الارح ٧٥

۱۷۴، ۱۵۴	ارمیه	۲۰۶	ابو مسلم کاشانی
۱۷۴	اسپهان	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	۲۱۰، ۲۰۹
۱۷۴	اسپهان	۲۰۵	ابو نصر احمد بن علی
۱۳۴	استخر	۲۰۵	
۷۵	اسحق	۲۰۵	ابو نصر منصور بن محمد
۱۳۴	استخر	۲۰۵	عماد الدین عمید الملک
۱۴۵، ۱۱۵	اسکندر	۷۷، ۴۳، ۵	کندری
۱۹۳، ۱۸۷		۱۰۸، ۸۱، ۷۹، ۷۸	
۱۱۷	اسکندریه	۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰	
	اشعث بن قیس بن معدی	۱۸۰، ۱۶۴، ۱۱۹	
۸۳	کرب	۱۱۲، ۷۵	احمد
۸۳	اشعث طماع	۲۰۵	احمد بن علی
۱۳۴	اصطخر	۷۸، ۵۱	ارنک
۱۷۴	اصفهان	۷۸	ارژنک
۱۱۴، ۴۴	اورندون	۱۷۵	ارسلان سحر ملک
۱۳۲	افغانستان	۱۷۶	
۱۸۲، ۸۳	افلاطون	۹۱	ارم
۱۳۱، ۷۱	ال ارسلان	۱۵۴	ارمستان



حام ۱۲۵	تیمم ۸۷
حامیان ۱۲۵	اوران ۱۸۱ ، ۱۸۲
حش ۳۱	حاماسب ۱۸۲
حجار ۱۵۲	حدرئیل ۱۷ ، ۱۲۵
حجاری ۱۸۹	حعفر ورمکی ۱۸۹
حسا ۸۸ ، ۱۵۲	حعفری (در) ۱۸۹
حسن و اسحق نظام الملک	حلال الدین ۰ ، ۱۰۲ ، ۲
۶۵ ، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ،	حشید ۹۱ ، ۱۶۴
۱۴۵ ، ۱۵۲	حیون ۱۳۲ ، ۱۷۵ ،
حصرموت ۸۳	۱۸۴
حیره ۱۱۱	چاچ ۷۶ ، ۱۴۲
حافان ۱۱۳ ، ۱۴۲	چشمه حیوان ۱۱۵ ، ۱۴۵
حابیان ۱۳۳	چین ۱۷ ، ۱۱۳ ، ۵۱
حما ۷۶	۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸
حتن ۱۶۸	۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۶۷
حراسان ۷۰ ، ۱۴۳	۱۶۸
۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۴	چیپی ۹۴ ، ۱۶۵
۱۸۱	حاتم طائی ۲۵ ، ۸۳ ،
	۱۱۵

۱۱۷، ۹۸، ۹۶، ۸۷	نکر آباد ۱۶۵
۱۵۲، ۱۳۵	بلقیس ۴۶
اسکند ۷۶	بن مقله ۹۴
تست ۵۶، ۳۷	بنی اسرائیل ۱۵۶
تحت حمید ۱۳۴	بنی العباس ۹۴
ترار ۱۶۸، ۳۷	بنی اسرائیل ۱۵۶
ترتر ۱۹۵	نوالحسن ابن سلیمان ۱۶۵
ترشیر ۵۳	تھرای (پسکاب) ۱۰۸
ترک ۴۹، ۴۴، ۴۲	ژن ۱۶۴، ۹۳
۱۰۱، ۱۳۳، ۱۲۷	نارسی ۹۸
۱۷۳ ۱۳۸	پرو ۱۹۵
ترکستان ۳۹، ۳۷	پرویز ۱۱۱
۷۱، ۸۰، ۱۲۸	پهلوی (دنان) ۸۹
۱۷۳، ۱۶۸	۱۸۹
ترکمان ۱۵۹	پیامبر ۷۵، ۱۱
ترکی ۹۱	پیران ۱۸۲
ترکیه ۱۳۲	پیامبر ۴۴
تکسین ۱۷۳	ناح الدوله شاهنشاه ۱۷۷
تکین ۱۳۷	تاوی ۸۵، ۷۸، ۹

۱۳۴، ۱۲۰	سا-سانان	۱۶۲، ۱۶	رکن الدین
۱۱۴	سام (بہلوان)	۷۶	روہی العجاج
۱۲۵	سام (پسر روح)	۱۷	روح الامیں
۱۲۵	سامیان	۹۳	روستم
۴۶	سیا	۱۱۱، ۹۶، ۲۶	روم
۱۷۴	سیاہاب	۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷	
۱۷۴	سپہان	۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۳	
۸۳	سجوان	۱۲۷، ۹۷	رومی
۵۶	سرداب	۱۴۰	ری
۱۳۸، ۸۹، ۴۰	سردابی	۱۴۲	زال
۳۰	سعدی	۱۱۴	زال
۱۰۰	سعد	۵۳	زردشت
۱۰۰	سعدی	۲۷	زردھش
۱۷۷	سکرستان	۱۲۴، ۵۰، ۳۳	ربك
۱۷۷	سکری	۵۰، ۳۳، ۱۱	ریگسار
۱۸۷	سکندر	۵۰، ۳۳	ریگی
۱۳۳	سلمحوقی		ریگی ( صاء الدین )
۱۱۴	سلم	۱۱، ۱۰	

دعد ۸۵	خراسانی ۱۸۱
دمشق ۱۶۶	حسروبرور ۱۲۹، ۱۱۱
دهستان ۹۷	حصر ۱۷۳، ۱۴۵، ۵۳
دیلمی ۱۸۳	حلیج ۸۰
دیوان رشید و طواط ۲۷	خلیل ۶۳
دیوان عبدالواسع حلی ۲۱۰	حوارم ۱۳۴، ۱۳۲
دوالفقار ۴۵	۱۷۵
راضی ۹۴	حوارومی ۱۷
رامتین ۱۳۸، ۱۲۹	حوی ۱۳۶
رای ۵۱، ۴۲	دارا ۱۳۲
رناب ۸۵	داراب ۱۷۴
رحش ۱۴۳، ۱۱۱	دارا، جرد ۱۷۴
رستم ۱۱۱، ۹۳	دارا، گرد ۱۷۴
۱۴۲، ۱۱۵، ۱۱۴	دامغان ۱۵۷
رستم دستان ۱۱۴، ۲۵	دحال ۱۶۳
رشید و طواط ۲۷	دحله ۱۴۸، ۷۵، ۴۶، ۳۶
رعی امیرالمومنین	درعان ۱۷۵، ۱۳۲
۱۵۲، ۱۴۵، ۱۳۱	دری (زبان) ۱۸۹

عربی ۱۳۲	رب ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۳
عور ۷	۱۴ ، ۱۵۲ ، ۱۷۵
عیات الدین داد بیک	رفه ۶۹
سهم سالار ۳۴	ریز ۱۳۵
فارس ۱۷۴ ، ۱۳۴	شق آباد ۱۷۵
فارسی ۸۹ ، ۸۱ ، ۳۷	طاء الله بن محمود حسینی
۲۱۱ ، ۱۳۵ ، ۱۲۱	طائی مشهدی ۲۱۰
حجر الدوله بوشروان	لمی ( ابو المعحاس )
۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۱۸۵ ،	۸۱
۱۸۷ ، ۱۶۲ ، ۱۹۴	مادالدین عمید الملک
فرامرر ۱۷۴	۱۸۰ ، ۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۸۰
فرعاه ۱۷۳ ، ۱۷۴	مان ۱۴۲
فروعی ۳۰	مرس خطاب ۲۰۱
فرهاد ۱۱۷	سد الملک ابوبصر کمدری
لریدون ۱۸۷	، ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ،
فسا ۱۳۴	۲۱ ، ۴۳ ، ۷۷ ، ۷۸ ،
امهور ۵۱	، ۷۵ ، ۸۱ ، ۱۰۸ ،
فلسطین ۱۵۶	، ۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ،
فوب ۵۱	۱۱۰ ، ۱۶۴ ، ۱۸۰
	باتق ۱۲۸

شوش ۶۲	سليممان ۱۳۶، ۹۳، ۴۶
-وشمر ۵۶	۱۸۲ ، ۱۸۱
شماطين ۸۶	سمادحت ۷۴
شبرار ۱۳۴	سماعيل ۱۶۵
سرس ۱۷۳ ، ۱۱۷	سمرقند ۱۰
صحاك ۴۴	سيحون ۱۷۳
صباالدس رنگي ۱۱، ۱۰	سيستان ۱۷۷
طرار ۱۶۸ ، ۳۷	شاش ۷۶
طغرل ۷۱	شام ۱۵۲، ۱۲۷، ۴۳
طور ۹۵	۱۸۳ ، ۱۶۲
طيان ۱۸۰	شامي ۱۲۸
هدالواسع حلي ۲۱۰	شندر ۱۱۱
هقر ۱۹۱	شريك ۱۱۱
هجم ۹۵، ۹۳، ۱۱	شداد ۹۱
هدرا ۸۹	شريح بن حارث كمدي
عراق ۱۴۳، ۷۰ ، ۴۳	۲۰۱
۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱	شستر ۶۲
عراfi ۱۸۱	شفتري ۱۱۸

مصحف ۱۴۱ ۲۰۲	گمك ۷۸
مصر ۴۲، ۷۶، ۱۲۱	لات ۹۶
۱۳۵، ۱۵۶	لامعی ۲۷، ۷۵، ۹۷
مصری ۱۹۵	۱۳۷، ۱۶۵، ۱۶۶
معقل ۴۱	۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۲
مقتدر ۹۴	لقمان ۱۱۷، ۱۸۰
مكه ۹۱	لیلی ۸۵، ۱۵۲
ملکابی ۵۱	ماردین ۱۳۲
منا ۹۱	ماردراں ۱۹۵
مشله ۱۳۴	ماکان بن کاککی ۱۸۳
مصور بن محمد (عمد)	مابی ۵۱، ۷۸، ۱۸۵
الملك ( ۱۹، ۲۳	مانوی ۱۸۵
موسی ۶۴، ۹۵	ماوراءالنهر ۷۶، ۱۳۳
موقف ۶۹	۱۷۲
میافارقین ۱۳۲	محسطنی ۷۸
نبی ۱۵۴	محمد ۱۶۵
نبی ۴۴	محمد بن علی بن حسن بن
نسا ۱۷۵	مقله (ابوعلی) ۹۴
نستور ۵۱	مرند ۱۲۶
نستوریان ۵۱	مرو ۱۳۳، ۱۳۴
نسطور ۵۱	مسبح ۵۱

قارون ۱۸	کا-عر ۳۹
قاف ۱۹۵	کر ۱۹۵
قاهر ۹۴	کرد ۱۴۶ ، ۱۵۹
قلمش ۱۳۳	۱۷۵
قرآن ۱۲۳ ، ۹۵ ، ۴۴	کسروی ۱۹۱
۲۰۲	کشمر ۵۳ ، ۱۹۱
قسططیبه ۱۸	کشمر ۵۳ ، ۱۹۱
قسططیس ۱۸ ، ۱۲۳	کشمیں ۱۷۳
۱۷۴	کعب بن زہیر ۷۵
قققار ۱۹۵	کعبہ ۹۶
قندھار ۷۶	کندی ۸۳
قموح ۵۱	کوفہ ۲۰۱
قیس بن ثعلبہ ۸۳	کوهستان ۱۳۳
قنصر ۱۱۲ ، ۱۳۶ ،	کیانی ۲۰۴
۱۴۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴	گرچی ۱۳۷
۱۹۳	گررگاوسار ۴۴
قیصری ۱۹۱	گرگان ۲۶ ، ۶۰ ، ۱۷۶
قیصور ۵۶	۱۰۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۴ ، ۹۴
کابل ۱۴۲	گرگین ۱۷۴
کاشان ۸۲ ، ۲۰۹	گلستان ۳۰





۲۰۵	هراب	سپتوریان ۵۱
۱۱۷	هرمس	شاورى ۲۰۵
۲۰۵	هریوه	نصاری ۵۱
۸۷	هرل	نصیس ۱۳۲
، ۱۱۱ ، ۴۲	هند	نظام الملك ۱۲۴ ، ۶۵
۱۵۵		۱۵۲ ، ۱۴۵ ، ۱۳۹
۱۵۵ ، ۱۰۷	هندو	نعمان بن منذر ۱ ۱
۱ ۷ ، ۷۸	هندوسان	نوح ۱۲۵
۱۱۲	هندی	نوشروان ۱۳۸ ، ۱۱۶
۱۲۳	راسی	۱۹۲ ، ۱۸۷ ، ۱۸۵ ، ۱۴۱
، ۱۷۷ ، ۱۲۸	یمانی	۱۹۴
۲۰۱		نوشیروان ۳۰
، ۱۳۱ ، ۱۲۷	یم	نوشیروان ۳۰
۱۶۷ ، ۱۵۲		نیل ۴۴
۹۵ ، ۸۸	یمی	وائل ۸۳
۱۳۷ ، ۷۱	یمال	وامق ۸۹
۱۸۰	یونان	وامق و عدراء ۸۹
، ۱۸ ، ۱۱۷	یونانی	هبل ۹۶
۱۸۱		هخامنشیان ۱۳۴